
۱
مجموعه متون درسی
زیر نظر:
علامه سید مرتضی عسکری
کتاب الامثلة
و
صرف میر
مؤلف:
میر سید شریف علی جرجانی

عنوان کتاب: کتاب الأمثلة وصرف میر

نویسنده: میر سید شریف علي جرجاني

موضوع: زبان عربی و مسایل مربوط به آن

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: آبان (عقرب) ۱۳۹۴شمسی، صفر ۱۴۳۶ هجری

منبع: دانشکده اصول الدین



ایمیل: **book@aqeedeh.com**



contact@mowahedin.com


بسم الله الرحمن الرحيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اِقرَأْ بِاسمِ رَبِّكَ الَّذي خَلَقَ، خَلَقَ الإنسانَ مِن عَلَقٍ، اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعلَمْ. العَلَق / ۱ـ۵

وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً.

«بگو پروردگارا مرا دانش بیافزای.» طه / ۱۱۴

«طَلَبُ اَلعِلْمِ فَرِيضَةٌ علىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ»

«بر هر مسلمانی طلب دانش واجب است». الرسول صلّی الله علیه و آله و سلّم

العِلْمُ مَقْرُونٌ بِالعَمَلِ فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ، وَ اَلعِلْمُ يَهْتِفُ بِالعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ، وَإِلّا اَرْتَحَلَ عَنْهُ.

«دانش پیوند شده به عمل است پس هرکه دانست عمل کرد، دانش فریاد می‌زند که به کارش برند، و چون پاسخش ندهند ترک گوید.» أميرُالمُؤمِنِين عليه السلام

مَنْ تَعَلَّمَ اَلعِلْمَ وَ عَمِلَ بِهِ وَ عَلَّمَ لِلّهِ، دُعِيَ فِي مَلَكُوتِ السَّماواتِ عَظِيْماً.

«هرکه دانش فراگرفت و بکارش بست و هم برای خدا تعلیم داد در آسمانهای برین بزرگش خوانند.» الإمام الصّادِق عليه السلام

زیر نظر:
علامه سید مرتضی عسکری



کتاب الامثلة و صرف میر



میر سید شریف علی جرجانی



جرجانی، علی بن محمد، ۷۴۰-۸۱۶ ق.
کتاب الامثله و کتاب صرف میر / مؤلف میر سید شریف علی
جرجانی: ترتیب و تنظیم گروه تنظیم کتاب های درسی. - تهران:
دانشکدهٔ اصوا الدین، ۱۳۸۳.
ISBN 964-5841-00-3
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان دیگر: کتاب الامثله و کتاب صرف میر.
واژه نامه.
مندرجات: ... الامثله ص. ۱۰-۴۰: صرف میر ص. (۴۱)-۲۲۷.
بیست و نهم
۱. زبان عربی -صرف. ۲. زبان عربی - پرسش ها و پاسخ ها.
الف - جرجانی، علی بن محمد، ۷۴۰-۸۱۶ق. صرف میر. ب. دانشکده
اصوالدین. گروه تنظیم کتاب های درسی. ج. عنوان... صرف میر.
۱۸ الف ۴۴ ج / BJ ۶۲۰۳ ۴۹۲/۷۵
کتابخانه ملی ایران
محل نگهداری: ۱۴۷۷۴-۷۸م

اسم کتاب: کتاب الأمثلة و کتاب صرف میر
مؤلّف: میر سید شریف علی جرجانی
تنظیم و ویرایش: گروه تدوین کتاب های درسی
ناشر: دانشکدهٔ اصول الدین
ناشر همکار: انتشارات علامه عسکری
نوبت چاپ: بیست و نهم / ۱۳۹۳
طراح: کورش پوربهزادی
چاپ و صحافی: نینوا
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۷۰۰۰۰ ریال
شابک ۳-۰۰-۵۸۴۱-۹۶۴ ISBN 964-5841-00-3
موسسه: تهران پاسداران شهیدگل نبی
شهید ناطق نوری بوستان کتاب واحد ۱۳
تلفن: ۲۲۸۵۷۷۴۹ فکس: ۲۲۸۵۷۷۵۶-۰۲۱
www.alaskari.info
www.osoolaac.ir

سخن ناشر

علامه سیّد مرتضی عسکری ﷺ، یکی از عالمان سخت‌کوش در دورهٔ معاصر بود که در زمینه‌های گوناگون علمی، آثار ارزنده‌ای از خود بر جای نهاد. یکی از اقدامات درخور توجه ایشان، تلاش برای بازسازی و بهینه‌سازی متون درسی حوزه‌های علمیه بود و «گروه تنظیم و تدوین کتب درسی» را با همین منظور، بنیان نهاد. گروه یادشده، زیر نظر ایشان آغاز به کار کرد و یکی از نخستین دستاوردهای آن، ارائهٔ دو کتاب «امثله» و «صرف میر» از دروس مقدماتی ادبیات عرب بود. اینک مؤسّسهٔ علمی ـ فرهنگی علامه عسکری افتخار دارد که چاپ بیست و هفتم این کتاب را به معلّمان و متعلّمان دروس مقدماتی حوزه‌های علمیه تقدیم کند.

مؤسّسهٔ علمی ـ فرهنگی علامه عسکری، در بهار ۱۳۸۴ ش. در حیات علامه و به همّت آن بزرگوار و تلاش تنی چند از شاگردان و علاقه‌مندان ایشان، تأسیس گردید. اکنون که جای آن علامهٔ محقّق و عالی‌قدر را در میان خود خالی می‌بینیم، بار سنگینِ پیمودن راه آن عالم عامل و شناساندن آثار ایشان را بر دوش خود حس می‌کنیم. برای رسیدن به این مقصود، دستِ نیاز و یاری به سوی همهٔ اندیشه‌مندان حوزوی و دانشگاهی می‌گشاییم تا بتوانیم آثار آن بزرگوار را به گونه‌ای شایسته و بایسته، در میان شیفتگان مکتب توحیدی اسلام بگسترانیم. امید است که با توفیق الهی و یاری همهٔ پژوهندگان، همکاران گرامی و دست اندرکاران عرصهٔ فرهنگ و دانش، و مساعدت دوستداران علامه، به این اهداف بلند دست یابیم.

ما بدان همّت عالی نتوانیم رسید   هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند

مؤسّسهٔ علمی ـ فرهنگی علامه عسکری
تابستان ۱۳۸۹ ش

مقدمهٔ چاپ هفتم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدللّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی خاتم الانبیاء
و المرسلین محمد و آله الطّیبین الطّاهرین.

و بعد، کتاب «الامثلة» و «صرف میر» دو کتاب در علم صرف می‌باشند و قرن‌هاست محصلین علوم اسلامی غیر عرب در حوزه‌های علمیه در مراحل اولیه آنها را فرامی‌گیرند.

چون این دو کتاب با روش قدیم نوشته و تدریس می‌شد و باعث تضییع عمر محصلین بود، لذا گروه تنظیم کتب درسی این دو کتاب را با اندکی شرح لازم و برخی از مطالب ضروری و چند درس به اصل این دو کتاب اضافه و به حوزه‌های علمیه تقدیم داشته و مورد تحسین مدرسین محترم قرار گرفت.

اکنون با در نظر گرفتن انتقادات و پیشنهادهای رسیده برای بار هفتم تجدید چاپ و تقدیم حوزه‌های علمیه می‌گردد. انتظار دارد همچنان آقایان مدرسین محترم مانند گذشته ما را از نظرات انتقادی خود بهره‌مند فرمایند.

گروه تنظیم کتابهای درسی
مجمع علمی اسلامی

مقدمهٔ چاپ اول

بسم الله الرحمن الرحیم

الحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ العَالَمِینَ و الصَّلٰوةُ و السَّلامُ عَلَی سَیِّدِ الأَنْبِیاءِ و المُرْسَلِینَ مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ.

وَ بَعْد: مدتها بود که دانشمندان و مدرسین حوزه‌های علمیه گرفتاری‌های طلاب علوم دینی را از لحاظ کتب درسی دریافته بودند و برخی از آنان هم به سهم خود برای رفع این نقیصه اقداماتی مؤثر انجام داده بودند که در این میان باید مرحوم حجةالاسلام مصلح شیخ محمد رضا مظفر را نام برد که کتابهای اصول علم فقه و منطق و عقاید الامامیة را تألیف کرده و با همکاری گروهی از برادران هم‌فکر خود دانشکده فقه را در نجف اشرف بنیان گذارده است.

و نیز برای رسیدن به همین هدف بود که ما با یاری برادران ایمانی مؤسساتی علمی مانند دانشکده اصول‌الدین را در بغداد پایه‌گذاری کرده و کوشش‌های دیگری را در این زمینه بکار بردیم و باز در راه پیشبرد همان اهداف بوده که در این اوان اقدامات زیر انجام پذیرفت.

نخست پاره‌ای از کتابهای مقدماتی علوم عربی را که در آغاز تحصیل مورد استفاده دانشجویان علوم دینی قرار می‌گرفت با دیگر کتب مشابه مورد مطالعه و مقایسه و تطبیق قرار داده و در نتیجه دریافتیم که بعضی از کتابهای درسی مقدماتی حوزه‌های علمیه ما بر کتاب‌هایی که در این زمینه جدیداً تألیف شده‌است از لحاظی چند امتیاز و برتری دارند که از آن جمله فراوانی مطلب و روانی عبارات می‌باشد، الّا اینکه گاهی مؤلفین آنها مطلب را در جمله‌هایی با اصطلاحات علمی بیان داشته‌اند که مبتدیان

بعلت عدم آشنایی با آن اصطلاحات از درک مطلب عاجز بودند.

و دیگر اینکه کتابهای مقدماتی و ابتدایی ما فاقد تمرینات لازمه‌ای بود که دانشجو را در فراگیری مطلب یاری‌کند تا آنچه را فرا گرفته است عملاً بکار برد، بنابراین احتیاج به یک تنظیم و احیاناً شرح و بسطی برای روشن شدن بیشتر مطالب مشاهده می‌شد.

از طرفی نیز دانشمندان نامبرده کتابهای درسی دور دوم به بالا را مورد مطالعه و تنظیم قرار داده‌بودند و این نیازمندی همچنان در کتابهای مقدماتی باقی بود. برای رفع این نقیصه گروهی به ریاست دانشمند آقای سیدفخرالدین موسوی شوشتری و همکاری آقای سید ضیاءالدین عسکری و آقای عبدالرسول عبایی و آقای سید کاظم عسکری تشکیل گردیدو پس از آن که خط سیر را تعیین نمودیم این گروه برای انجام خدمت، نخست کتاب «نصاب‌الصبیان» ابونصر فراهانی و سپس کتاب «امثله و شرح آن» و بعد کتاب «صرف میر» و «التصریف» تفتازانی و در پایان کتاب «الهدایة فی النحو» را به ترتیب مورد بررسی قرار داد و پس از امعان نظر و تنظیم و تکمیل آن نسخه‌ها را تسلیم نمود. نسخه‌هایی از آن را برای نقد و بررسی نزد بعضی از دانشمندان در مراکز مختلف علمی فرستادیم، ایشان نظرات و ملاحظات خود را درباره آنها مرقوم داشته و برگرداندند. سپس گروه مذکور همه نظرات و پیشنهادها را مورد استفاده قرار داده و کتابها را آماده چاپ کرد.

سپاس خدای را که این کتابها بصورتی جامع و در عین حال ساده و روان از چاپ خارج و در اختیار حوزه‌های علمیه قرار می‌گیرد. اینک از اساتید و مدرسین محترم آنها انتظار دارد که با امعان نظری کامل به هنگام تدریس، نظرات و ملاحظات خود را یادداشت و اعلام فرمایند تا به خواست خدا در چاپهای بعدی مورد استفاده قرار گیرد.

سید مرتضی العسکری
رجب ۱۳۹۸ هق
المجمع العلمی الاسلامی

كتاب الامثلة

درس أول

لَفْظ

هر صوتی که از دهان بیرون آید و تکیه بر مخارج حروف نماید آن را لفظ خوانند.

أنواع لَفْظ

لَفظ بر دو نوع است:

۱ ـ لَفْظِ مُسْتَعْمَلْ یا کَلِمَه: لفظی است که دارای معنی باشد.

مانند رَجُل (مرد)، نَصَرَ (یاری کرد).

۲ ـ لَفْظ مُهْمَل: لفظی است که دارای معنی نباشد.

مانند مَلَم در مقابل قَلَم.

أَقْسَام کَلِمَه

کَلِمَه بر سه قسم است:

۱ ـ **اسْم**، مانند: فَرَس (اسب).

۲ ـ **فِعْل**، مانند: نَصَرَ (یاری کرد).

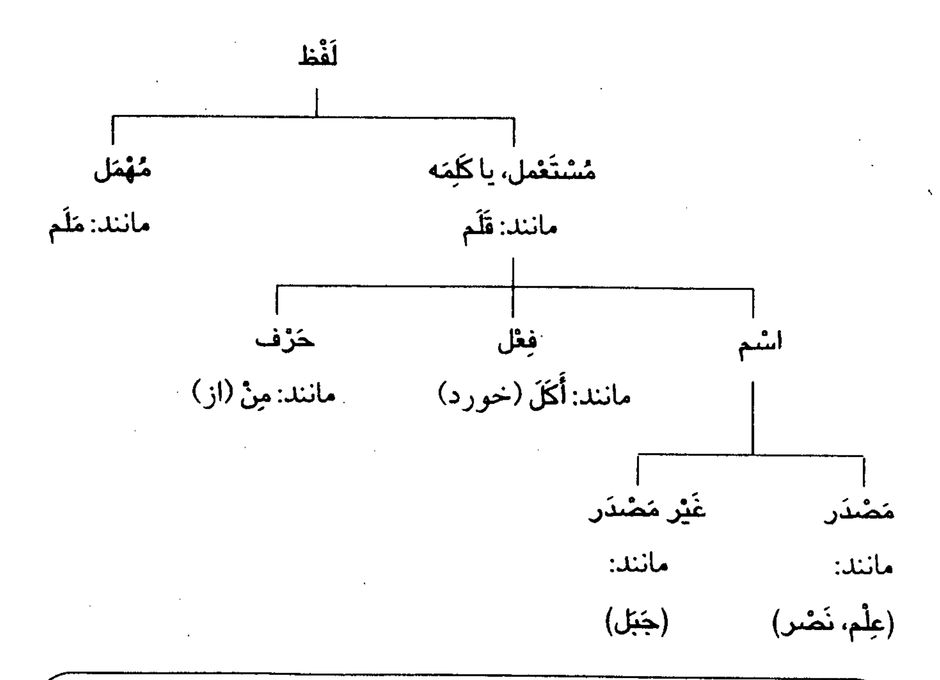
۳ ـ **حَرْف**، مانند: مِنْ (از).

انواع اسم

اِسْم بر دو نوع است:

۱ ـ **مَصْدَر**: آن است که در آخر آن به فارسی تا و نون (تَـن) یا دال و نـون (دَن) باشد، مانند: عِلْم (دانستن)، نَصْر (یاری کردن).

۲ ـ **غیر مَصْدر**: مانند: جَبَل (کوه)، زَیْد (نام شخصی).



به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ لفظ بر چند نوع است؟
۲ ـ کلمه بر چند قسم است؟
۳ ـ اسم بر چند نوع است؟
۴ ـ برای هر یک از انواع لفظ، مثالی بیاورید.
۵ ـ لفظ، کلمه، مَصْدَر را تعریف کنید.

درس دوم

حَرَکَت، سُکُون، تَنْوِین، ضَوَابِط

کلمه بوسیله حَرَکَت (صدا) تَلَفُّظ می‌شود، و حَرَکَت (صدا) بر سه قسم است:

۱ ـ **پیش**: که علامت آن چنین است: ـُ در عربی آنرا ضَمَّه می نامند، و روی حرف نوشته می‌شود مانند: **عُنُقٌ**.

۲ ـ **زبر**: که علامت آن این است: ـَ آنرا فَتْحَه گویند، و روی حرف نوشته می‌شود، مانند: **کَتَبَ**.

۳ ـ **زیر**: که علامت آن چنین است: ـِ آنرا کَسْرَه نامند: و زیر حرف نوشته می‌شود، مانند: **سِجِلّ**.

حرف ضَمَّه‌دار را **مَضْمُوم**، و حرف فَتْحَه‌دار را **مَفْتُوح**، و حرف کَسْره‌دار را **مَکْسُور** مینامند، و بطورکلی حرف حَرَکَت‌دار را **مُتَحَرِّک** می‌خوانند.

و حرف بی‌حَرَکَت را با این علامت ـْ که سکون نام دارد، ساکن گویند. مانند: دو حرف (ک) و (ب) در کلمهٔ **اُکْتُبْ**.

تَنْوِین: نونی است سَاکِن که در آخر بعضی از اسمهای عربی تلفظ می‌شود ولی نوشته نمی‌شود و علامت آن تکرار حرکت آخرین حرف اسم می‌باشد. مانند: **رَجُلٌ، مَدْرَسَةٌ، فَرَسٍ**.[1]

اسمهایی که با دو حرکت ضمه ـٌ ختم شوند تنوین آن را تنوین رفع می‌نامند.

---

۱ ـ حرکت اول در: رجل و مدرسة و فرس مخصوص خود کلمه و حرکت دوم علامت تنوین است.

مانند: رَجُلٌ که تلفظش رَجُلُنْ است.

اسمهایی که با دو حرکت فتحه ـً ختم شوند تنوین آن را تنوین نصب می‌نامند.[۱] مانند: بِنَاءً که تلفظش بِنَاءَنْ است.

اسمهایی که با دو حرکت کسرهٔ ـٍ ختم شوند تنوین آن را تنوین جَرّ می‌نامند مانند: فَرَسٍ که تلفظش فَرَسِنْ است.

بنابراین تَنْوِین بر سه نوع است:

۱ـ تَنْوِین رَفْع ۲ـ تَنْوِین نَصْب ۳ـ تَنْوِین جَرّ.

علاوه بر علامتهای حَرَکَت و سُکُون و تَنْوِین چهار علامت دیگر در نوشتن به کار می‌رود که آنها را ضوابط می‌نامند.

۱ ـ شَدّ: علامت تکرار حرف است و به شکل دندانه سین (ـّ) روی حرف گذاشته می‌شود.[۲] مانند: مُقَدَّم (پیش افتاده)، تَعَلُّم (فراگرفتن)

۲ ـ مَدّ: هرگاه همزهٔ مفتوحه پیش از الف بیاید هردو را به صورت یک الف می‌نویسند و این علامت را ـٓ که مدّه نامیده می‌شود روی الف می‌گذارند. مانند: ءَامِر که به صورت آمِر (فرمانده) در می‌آید، قُرْءَان که به صورت قُرْآن در می‌آید، مَءَاب که به صورت مَآب (جای بازگشت) در می‌آید.

۳ ـ وصل: علامتی است که بر روی بعضی از الفهای اول کلمه در میان دو جمله گذاشته می‌شود برای این که همزه را تلفظ نکنند و علامت آن چنین است (صـ) مانند: یا رَبِّ ٱرْحَمْنِي که یا رَبِّرْحَمْنِي (پروردگارا مرا رحم فرما) تلفظ می‌شود.

۴ ـ قطع: علامتی است به این شکل (ء) که نشانه تلفظ شدن همزه است. مانند: یا وَلَدُ أَكْرِمْ أَباكَ (ای پسر پدرت را گرامی بدار).

---

۱ ـ هرگاه اسمی تنوین نصب بگیرد، تنوین نصب را روی الف می‌نویسند مگر اینکه اسم با تاه گرد (ة) یا الف و همزهٔ (اء) یا همزه روی الف (أ) ختم شده باشد در این صورت تنوین نصب را بدون الف روی آخرین حرف می‌نویسند. مانند: ناصراً، شَجَرَةً، بِنَاءً، مَلْجَأً.

۲ ـ حرکت فتحه و ضمه روی تشدید ـَّ ـُّ و کسره زیر تشدید نوشته می‌شود. ـِّ

تمرین:

۱ ـ ضوابط و تنوین و حرکات را در آیه قرآنی زیر نام ببرید:

«یا أَیُّها اَلَّذِینَ آمَنُواْ لایَسْخَرْ قَوْم مِنْ قَوْمٍ عَسَیٰ اَنْ یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ»

ای کسانی که ایمان آوردید، گروهی گروهی دیگر را مسخره نکنند شاید که بهتر از آنان باشند.

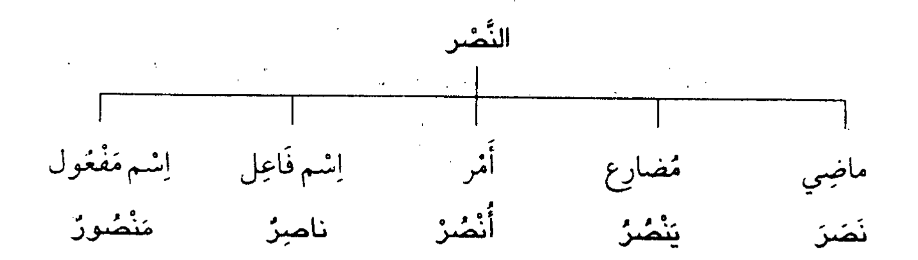
به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ صدا را در عربی چه نامند و بر چند نوع است؟ برای هرکدام یک مثال بیاورید.
۲ ـ حروف دارای حرکت را بطور کلی چه نامند و چند نوع است؟
۳ ـ این علامت را (ـً) چه گویند؟ مثالی بزنید.
۴ ـ تنوین را تعریف کنید و با ذکر مثالی انواع آن را بنویسید.
۵ ـ قطع را تعریف نمایید، با ذکر مثال.
۶ ـ (ص) این علامت را وصل می‌نامند. وصل چیست؟ برای آن مثالی بیاورید.

درس سوم

المَصْدَر

مَصْدَر: کلمه‌ای است که فِعْل و شبه فِعْل از آن مشتق می‌گردد مانند: نَصْر (یاری کردن) که نَصَرَ (یاری کرد) و یَنْصُرُ (یاری می‌کند) و أُنْصُرْ(یاری کن) و ناصِرٌ (یاری کننده) و مَنْصُورٌ (یاری شده) از آن ساخته می‌شود.



به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ برای مَصْدَر چه تعریفی می‌دانید؟ آن را با ذکر مثال توضیح دهید.

۲ ـ کلمات در لغت عرب از کجا گرفته می‌شوند؟ دو مثال بیاورید.

درس چهارم

فِعْل

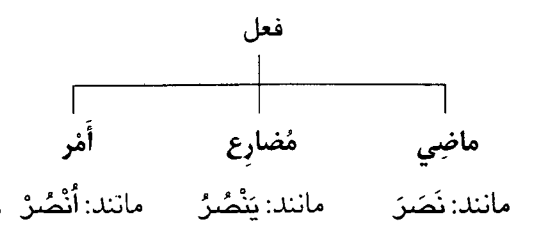
فِعْل: کلمه‌ای است که بر حالتی یا حادثه‌ای دلالت کند و با زمان همراه باشد. مانند: نَصَرَ (یاری کرد)، یَنْصُرُ (یاری می‌کند)، أُنْصُر (یاری کن)، عَلِمَ(دانست)، یَعْلَمُ (می‌داند)، اِعْلَمْ (بدان).

أَقْسَام فِعْل

۱ ـ **فِعْل مَاضِي**: فعلی است که بر انجام دادن کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان گذشته دلالت کند. مانند: نَصَرَ، سَمَع (شنید)، حَسُنَ (نیکو شد).

۲ ـ **فِعْل مُضَارِع**: فعلی است که بر انجام دادن کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان حال یا آینده دلالت کند. مانند: یَنْصُرُ (یاری می‌کند)، یَضْرِبُ(می‌زند)، یَمْنَعُ (منع می‌کند).

۳ ـ **فِعْل أَمْر در اصطلاح صرفیین**: فعلی است که بر طلب انجام دادن کاری از دیگری دلالت کند. مانند: أُنْصُرْ (یاری کن)، اِضْرِبْ (بزن)، اِمْنَعْ(منع کن).



به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ فعل أمر در اصطلاح صرفيين چيست؟

۲ ـ مضارع يعنى چه؟

۳ ـ فعل ماضى را تعريف كنيد.

درس پنجم

وَزْن کَلِمات

در فارسی وقتی که می‌خواهیم وزن کلمهٔ نامشهوری را معین کنیم، باید هموزن آن را از کلمات مشهور پیدا و با آن میزان کنیم. مثلاً کِنِشْت (آتشکده) را با کلمه سِرِشْت می‌سنجیم.

در عربی هم کلمات[1] سه‌حرفی را با سه حرف (ف ـ ع، ل) می‌سنجند و می‌گویند: کَتَبَ بر وزن فَعَلَ و رَجُلٌ بر وزن فَعُلٌ. برای سنجیدن کلمات فاء را در برابر حرف اول کلمه و (عین) را در برابر حرف دوم و (لام) را در برابر حرف سوم می‌گذارند. مانند: نَصَرَ که بر وزن فَعَلَ (نَ صَ رَ = فَ عَ لَ).

عَلِمَ که بر وزن فَعِلَ (عَ لِ مَ = فَ عِ لَ).

بنابراین حرف اول کلمهٔ نَصَرَ را فاءالفعل و حرف دوم آن را عین‌الفعل و حرف سوم آن را لام‌الفعل می‌نامند. و گاه حروف یک کلمه از سه بیشتر است. مانند: **ناصِرٌ** که بر وزن **فاعِلٌ** می‌باشد، نون فاءالکلمه و صاد عین‌الکلمه و راء لام‌الکلمه و الف که در برابر (ف، ع، ل) نیست زائد گویند و حروفی که در مقابل (ف، ع، ل) قرار گرفته **حروف اصلی** می‌نامند. پس حروف کلمه دو نوع است:
حروف اصلی و حروف زائد.

---

۱ ـ مقصود از کلمات در اینجا اسم و فعل است.

تمرین:

۱ ـ وزن فعلهای زیر را بنویسید و حروف اصلی و زائد آنها را نام ببرید.

کَتَبَ، کاتَبَ، اَرْسَلَ، جَمَعَ، لاعَبَ، صَلُحَ، اَصْلَحَ، فَرِحَ، قَعَدَ، اَصْبَحَ، کَرُمَ، اَکْرَمَ

به این پرسشها پاسخ دهید:

۲ ـ قاعدهٔ سنجیدن کلمات عربی با فاء و عین و لام چیست؟

۳ ـ هریک از حروف اصلی کلمه را چه می‌خوانند؟

۴ ـ فرق بین حروف اصلی و زائد کلمه چیست؟

درس ششم

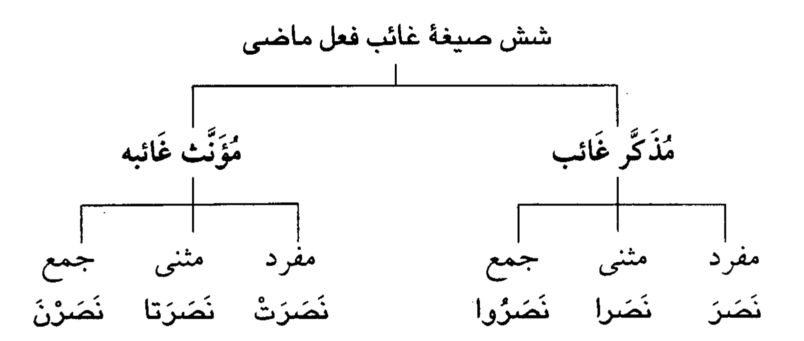
فعل ماضی «۱»

فعل ماضی دارای چهارده صیغه (ساخت) می‌باشد. چنانچه انجام‌دهنده فعل خود گوینده باشد آن را متکلم می‌نامند و اگر فاعل، شخص طرف سخن باشد آن را مخاطب گویند و اگر فاعل شخص سومی باشد آن را غایب می‌نامند. و چون در زبان عربی برای فاعلِ فِعْل (زن و مرد) شکلهای فعل متفاوت است لذا شکل صیغهٔ نر را مذکر و مقابلش را مؤنث گویند.

مثال: النَّصْر (یاری کردن) که ماضی آن چنین است:

	مُفْرَد (یک نفر)	مُثَنّیٰ (دو نفر)	جَمْع (بیش از دو)
غائب (مذکّر)	۱ ـ نَصَرَ	۲ـ نَصَرَا	۳ ـ نَصَرُوا
غائبه (مؤنّث)	۴ ـ نَصَرَتْ	۵ ـ نَصَرَتَا	۶ ـ نَصَرْنَ
مخاطب (مذکّر)	۷ ـ نَصَرْتَ	۸ ـ نَصَرْتُمَا	۹ ـ نَصَرْتُمْ
مخاطبه (مؤنّث)	۱۰ ـ نَصَرْتِ	۱۱ ـ نَصَرْتُمَا	۱۲ ـ نَصَرْتُنَّ

متکلم وحده(تنها)	۱۳ ـ نَصَرْتُ
متکلم مع الغیر (بادیگری)	۱۴ـ نَصَرْنَا



نَصَرَ: یعنی یک نفر غائب یاری کرد که آن را **مفرد مذکر غائب** می‌نامند. **نَصَرَ** از (النَّصْر) گرفته شده که الف و لام آن را حذف نمودیم، فاءالفعل و لام‌الفعل را فتحه دادیم (نَصَرَ) گردید بر وزن **فَعَلَ**[1]، (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل و فاعل آن ضمیر (هُوَ) مستتر می‌باشد.

نَصَرَا: یعنی (دو نفر مرد غائب یاری کردند) که آن را **تثنیه مذکر غائب** می‌نامند.

نَصَرَا بر وزن **فَعَلا** (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل و (الف) ضمیر فاعلی و علامت تثنیه می‌باشد.

نَصَرُوا: یعنی (بیش از دو نفر مرد غائب یاری کردند) که آن را **جمع مذکر غائب** می‌نامند.

نَصَرُوا بر وزن **فَعَلُوا** (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل و (واو) علامت جمع مذکر و ضمیر فاعلی می‌باشد.

نَصَرَتْ: یعنی (یک نفر زن غائب یاری کرد)، **مفرد مؤنث غائب.**

نَصَرَتْ بر وزن **فَعَلَتْ** (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل و تاء ساکن علامت تأنیث و فاعل آن ضمیر (هِيَ) مستتر می‌باشد.

نَصَرَتا: یعنی (دو نفر زن غائب یاری کردند)، **تثنیه مؤنث غائب.**

نَصَرَتا بر وزن **فَعَلَتا** (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل و (تاء)

---

۱ ـ برخی از افعال حرکت عین‌الفعلشان مفتوح و برخی مکسور و قسمتی دیگر مضموم می‌باشد و برای شناخت آنها به کتب لغت مراجعه شود.

علامت تأنیث و (الف) علامت تثنیه و ضمیر فاعلی می‌باشد.

نَصَرْنَ: یعنی (بیش از دو نفر زن یاری کردند)، **جمع مؤنث غائب.**

نَصَرْنَ بر وزن **فَعَلْنَ** (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل و نون مفتوح ماقبل ساکن علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعلی می‌باشد.

تمرین (۱)

صیغه‌های فعلهای ماضی زیر را نام ببرید:

نَظَرَا، نَظَرَتا، عَلِما، فَتَحَا، دَخَلْنَ، دَخَلُوا، جَلَسُوا، دَخَلَتا، شَرِبُوا.

تمرین (۲)

از کلمات (العِلْم، الزِّراعَة، **الشُّرْب**، الفَتْح) صیغه‌های زیر را بسازید:

۱ ـ جمع مذکر غائب فعل ماضی.

۲ ـ جمع مؤنث غائب فعل ماضی.

۳ ـ تثنیه مؤنث غائب فعل ماضی.

به این پرسشها پاسخ دهید:

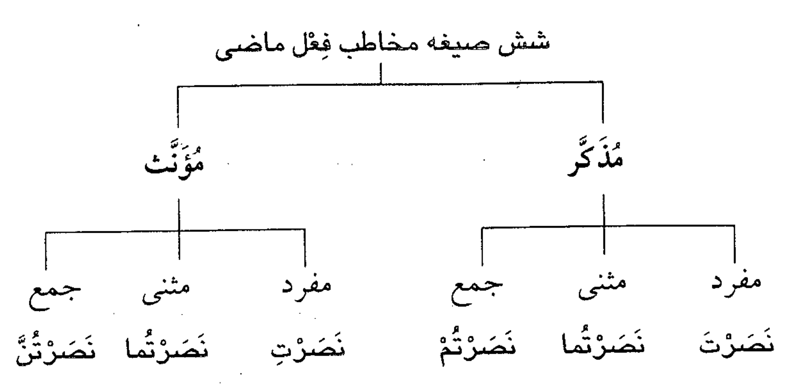
۱ ـ فعل ماضی دارای چند صیغه است؟ فقط صیغه‌های غائب آن را با ذکر مثال نام ببرید.

۲ ـ در صیغه‌های غائب فعل ماضی: الف، واو، تاء ساکن و نون چه علامتهایی هستند؟

۳ ـ صیغه‌های: کَتَبا و کَتَبْنَ برچه وزن است؟ حروف اصلی و حروف علامت را بگویید.

درس هفتم

فعل ماضی «۲»



نَصَرْتَ: یعنی تو یک نفر مرد حاضر یاری کردی که آن را **مفرد مذکر مخاطب** می‌نامند.

نَصَرْتَ بر وزن فَعَلْتَ (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل و (تاء مفتوحه ماقبل ساکن) ضمیر فاعلی و علامت مفرد مذکر مخاطب می‌باشد.

نَصَرْتُمَا: یعنی شما دو نفر مرد حاضر یاری کردید، **تثنیه مذکر مخاطب.**

نَصَرْتُمَا بر وزن **فَعَلْتُمَا** (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل و (تما) ماقبل‌ساکن، ضمیر فاعلی و علامت تثنیه مذکر مخاطب می‌باشد.

نَصَرْتُمْ: یعنی شما بیش از دو نفر مرد حاضر یاری کردید، **جمع مذکر مخاطب.**

نَصَرْتُمْ بر وزن فَعَلْتُمْ (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل و (تُمْ)

ماقبل ساکن، ضمیر فاعلی و علامت جمع مذکر مخاطب می‌باشد.

نَصَرْتِ: یعنی تو یک نفر زن حاضر یاری کردی، **مفرد مؤنث مخاطبه.**

نَصَرْتِ بر وزن **فَعَلْتِ** (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل و (تاء) مکسور ماقبل ساکن ضمیر فاعلی و علامت مفرد مؤنث مخاطبه می‌باشد.

نَصَرْتُمَا: یعنی شما دو نفر زن حاضر یاری کردید، **تثنیه مؤنث مخاطب.**

نَصَرْتُمَا بر وزن **فَعَلْتُمَا** (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل و (تُما) ماقبل ساکن، ضمیر فاعلی و علامت تثنیه مؤنث مخاطبه می‌باشد.

نَصَرْتُنَّ: یعنی شما بیش از دو نفر زن حاضر یاری کردید، **جمع مؤنث مخاطبه.**

نَصَرْتُنَّ بر وزن **فَعَلْتُنَّ** (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل و (تُنَّ) ماقبل ساکن، ضمیر فاعلی و علامت جمع مؤنث مخاطبه می‌باشد.

دو صیغه متکلم فعل ماضی

وَحْده	مَعَ الْغیْر
نَصَرْتُ	نَصَرْنَا
(مذکر و مؤنث)	(مذکر و مؤنث مثنی و جمع)

نَصَرْتُ: یعنی من یک نفر مرد یا زن یاری کردم، **متکلم وحده.**

نَصَرْتُ بر وزن **فَعَلْتُ** (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل و (تاء) مضموم ماقبل ساکن علامت متکلم وحده و ضمیر فاعلی می‌باشد.

نَصَرْنَا: یعنی ما دو نفر یا بیشتر یاری کردیم، **متکلم مع الغیر.**

نَصَرْنَا بر وزن **فَعَلْنَا** (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل و (نـا) ماقبل ساکن ضمیر فاعلی و علامت متکلم مع الغیر می‌باشد.

در صیغه‌های فعل ماضی علاوه بر حروف اصلی فعل، حروف دیگری داشتیم

(أ، وْا[1]، تا، نَ، تُما، تُم، تِ، تُنَّ، تُ، نَا) که اینها را علامتهایی دانستیم و همچنین ضمایر فاعلی هم می‌باشند.

صیغه‌های فعل ماضی و ضمایر فاعلی آن

صیغه			شماره	حروف اصلی	علامت تأنیث	ضمایر فاعلی
غائب	مُذَكَّر	مُفْرَد	۱	نَ صَ رَ		هُو مستتر
		مُثَنَّىٰ	۲	نَ صَ رَ		ا
		جَمْع	۳	نَ صَ رُ		وْا
	مُؤَنَّث	مُفْرَد	۴	نَ صَ رَ	تْ	هِي مستتر
		مُثَنَّىٰ	۵	نَ صَ رَ	تَ	ا
		جَمْع	۶	نَ صَ رْ		نَ
مخاطب	مُذَكَّر	مُفْرَد	۷	نَ صَ رْ		تَ
		مُثَنَّىٰ	۸	نَ صَ رْ		تُما
		جَمْع	۹	نَ صَ رْ		تُمْ
	مُؤَنَّث	مُفْرَد	۱۰	نَ صَ رْ		تِ
		مُثَنَّىٰ	۱۱	نَ صَ رْ		تُما
		جَمْع	۱۲	نَ صَ رْ		تُنَّ
متکلّم	وَحْدَه		۱۳	نَ صَ رْ		تُ
	مَعَ‌الْغَيْر		۱۴	نَ صَ رْ		نَا

۱ ـ این الف با (و) ضمیر نوشته ولی خوانده نمی‌شود.

تمرین:

چهارده صیغه فعل ماضی خَرَجَ (خارج شد) را بنویسید و حروف زاید آنها را نام ببرید.

به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ (الف) در صیغه دوم فعل ماضی، چه علامتی است؟
۲ ـ (واو) در صیغه سوم فعل ماضی، چه علامتی است؟
۳ ـ (نَ) در صیغه ششم فعل ماضی، چه علامتی است؟
۴ ـ (تُما) در صیغه هشتم فعل ماضی، چه علامتی است؟
۵ ـ (تُنَّ) در صیغه دوازدهم فعل ماضی، چه علامتی است؟
۶ ـ (تُ) در صیغه سیزدهم فعل ماضی، چه علامتی است؟
۷ ـ (نا) در صیغه چهاردهم فعل ماضی، چه علامتی است؟
۸ ـ (تَ) در صیغه هفتم فعلهای ماضی، چه علامتی می‌باشد؟
۹ ـ (تُمْ) در صیغه نهم فعلهای ماضی، چه علامتی می‌باشد؟
۱۰ ـ (تُما) در صیغه یازدهم فعلهای ماضی، چه علامتی می‌باشد؟
۱۱ ـ (تِ) در صیغه دهم فعلهای ماضی، چه علامتی می‌باشد؟
۱۲ ـ (تْ) در صیغه چهارم فعلهای ماضی، چه علامتی می‌باشد؟
۱۳ ـ (تا) در صیغه پنجم فعلهای ماضی، چه علامتی می‌باشد؟
۱۴ ـ در کدام صیغه فعل ماضی هیچیک از علامتهای بالا وجود ندارد؟

درس هشتم

فعل مضارع «۱»

فعل مضارع از فعل ماضی ساخته می‌شود، بدین ترتیب که یکی از چهار حرف (أ، ت، ي، ن)[۱] را در اول فعل ماضی می‌آورند، فاءالفعل ساکن و لام‌الفعل را ضمه می‌دهند و حرکت عین‌الفعل سماعی می‌باشد.

مانند: نَصَرَ، يَنْصُرُ، ضَرَبَ، يَضْرِبُ، مَنَعَ، يَمْنَعُ

فعل مضارع دارای چهارده صیغه می‌باشد بدین ترتیب:

۱ـ شش صیغه برای غائب، سه برای مذکر و سه برای مؤنث.

۲ـ شش صیغه برای مخاطب، سه برای مذکر و سه برای مؤنث.

۳ـ دو صیغه برای متکلم، که یکی برای متکلم وحده[۲] و دیگری برای متکلم مع‌الغیر[۳] می‌باشد.

مثال: نَصَرَ که فعل مضارع آن چنین است:

۱ـ جمع این حروف ـ أنیت ـ یا ـ أتین ـ می‌شود و آنها را حروف مضارعه می‌نامند.

۲ـ صیغه متکلم وحده برای مذکر و مؤنث مشترک است.

۳ـ صیغه متکلم مع‌الغیر برای مثنی و جمع (مذکر و مؤنث) مشترک نیز می‌باشد.

	مُفْرَد	مُثَنّی	جَمْع
غائب (مذکر)	۱ـيَنْصُرُ	۲ـيَنْصُرانِ	۳ـيَنْصُرُونَ
غائبه (مؤنث)	۴ـتَنْصُرُ	۵ـتَنْصُرانِ	۶ـيَنْصُرْنَ
مخاطب (مذکر)	۷ـتَنْصُرُ	۸ـتَنْصُرانِ	۹ـتَنْصُرُونَ
مخاطبه (مؤنث)	۱۰ـتَنْصُرِينَ	۱۱ـتَنْصُرانِ	۱۲ـتَنْصُرْنَ

متکلم وحده (تنها)	۱۳ـأَنْصُرُ
متکلم مع‌الغیر (بادیگری)	۱۴ـنَنْصُرُ

يَنْصُرُ: یعنی یک مرد غائب اکنون یا در آینده یاری می‌کند که آن را ـ**مفرد مذکر غائب** ـ می‌نامند.

يَنْصُرُ از نَصَرَ آمده (یاء) که علامت فعل مضارع است در اولش آوردیم، فاءالفعل ساکن و عین‌الفعل و لام‌الفعل را ضمه دادیم، **يَنْصُرُ** گردید بر وزن **يَفْعُلُ**. (یاء) علامت فعل مضارع است و (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل و ضمّه روی لام‌الفعل لازم و فاعل آن ضمیر (هوَ) مستتر می‌باشد.

يَنْصُرانِ: یعنی دو نفر مرد غائب اکنون یا در آینده یاری می‌کنند؛ **تثنیه مذکر غائب**.

يَنْصُرانِ بر وزن **يَفْعُلانِ** (یاء) حرف مضارعه، (نون) فاءالفعل، (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل و (الف) ضمیر فاعلی و علامت تثنیه و (نون مکسوره) عوض ضمه لازم می‌باشد.

يَنْصُرُونَ: یعنی بیش از دو نفر مرد غائب اکنون یا در آینده یاری می‌کنند، **جمع مذکر غائب**.

يَنْصُرُونَ بر وزن **يَفْعُلُونَ** (یا) حرف مضارعه و (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل، (واو) ضمیر فاعلی و علامت جمع مذکر و (نون

مفتوحه) عوض ضمه لازم می‌باشد.

تَنْصُرُ: یعنی یک زن غائب اکنون یا در آینده یاری می‌کند، **مفرد مؤنث غائبه**.

تَنْصُرُ بر وزن **تَفْعُلُ** (تاء) حرف مضارعه و (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل و ضمه روی لام‌الفعل لازم و فاعل آن ضمیر هِيَ مستتر می‌باشد.

تَنْصُرانِ: یعنی دو نفر زن غائب اکنون یا در آینده یاری می‌کنند، **تثنیه مؤنث غائبه**.

تَنْصُرانِ بر وزن **تَفْعُلانِ** (تاء) حرف مضارعه و (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل، (الف) ضمیر فاعلی و علامت تثنیه (نون مکسورة) عوض ضمه لازم می‌باشد.

یَنْصُرْنَ: یعنی بیش از دو نفر زن غائب اکنون یا در آینده یاری می‌کنند، **جمع مؤنث غائب**.

یَنْصُرْنَ بر وزن **یَفْعُلْنَ** (یاء) حرف مضارعه و (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل (نون مفتوحه ماقبل ساکن) ضمیر فاعلی و علامت جمع مؤنث می‌باشد. و در این صیغه علامتی در مقابل ضمه نیست.

خلاصه صیغه‌های غائب فعل مضارع

۱ـ آن سه که برای مذکرند و جمع مؤنث غائبه حرف مضارعشان یاء است و آن دو که برای مفرد و مثنای مؤنث می‌باشد حرف مضارعشان تاء است.

۲ـ (نون مکسوره) در تثنیه مذکر و مؤنث و (نون مفتوحه) در جمع مذکر عوض ضمه لازم می‌باشد.

۳ـ (نون) در **یَفْعُلْنَ** ضمیر فاعلی و علامت جمع مؤنث است.

به این پرسشها پاسخ دهید:

- فعل مضارع دارای چند صیغه است، فقط صیغه‌های غائب آن را با ذکر مثال بنویسید.

- حروف مضارعه در شش صیغه غائب یاء و تاء است در کدام صیغه‌ها یاء و در چه صیغه‌هایی تاء به کار می‌رود؟

- نون در آخر برخی از صیغه‌های غائب فعل مضارع آمده است، چه علامتی می‌باشد؟

تمرین (۱)

مضارع فعلهای ماضی زیر را بنویسید:

نَظَرَ، سَمِعَتْ، عَلِمَا، کَتَبُوا، طَبَخْنَ، دَرَسَتا، نَقَصْنَ، عَبَدُوْا.

تمرین (۲)

از فعلهای ماضی نَصَرَ، کَتَبَ، دَرَسَ، نَظَرَ صیغه‌های فعل مضارع زیر را بسازید:

۱ ـ تثنیه مذکر غائب — ۲ ـ تثنیه مؤنث غائب

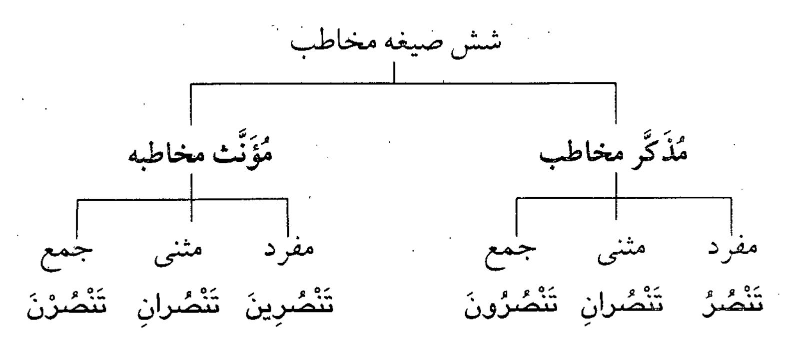
۳ ـ جمع مؤنث غائب — ۴ ـ جمع مذکر غائب

تمرین (۳)

وزن صیغه‌های یَنْصُرْنَ، یَنْصُرُوْنَ را بنویسید و حروف مضارعه و حروف اصلی و ضمایر و نون عوض ضمه لازم را بگویید.

درس نهم

فعل مضارع «۲»
صیغه‌های مخاطب فعل مضارع



تَنْصُرُ: یعنی تو یک نفر مرد حاضر اکنون یا در آینده یاری می‌کنی که آن را **مفرد مذکر مخاطب** می‌نامند.

تَنْصُرُ بر وزن **تَفْعُلُ** (تاء) حرف مضارعه و ضمه روی لام‌الفعل لازم و فاعل آن ضمیر (اَنْتَ) مستتر می‌باشد.

تَنْصُرانِ: یعنی شما دو نفر مرد حاضر یاری می‌کنید، **تثنیه مذکر مخاطب**.

تَنْصُرانِ بر وزن **تَفْعُلانِ** (تا) حرف مضارعه (الف) ضمیر فاعلی و علامت تثنیه و (نون مکسوره) عوض ضمه لازم می‌باشد.

تَنْصُرُونَ: یعنی شما سه نفر مرد حاضر یا بیشتر یاری می‌کنید، **جمع مذکر مخاطب**.

تَنْصُرُونَ بر وزن **تَفْعُلُونَ** (تاء) حرف مضارعه (واو) ضمیر فاعلی و علامت جمع مذکر و (نون مفتوحه) عوض ضمه لازم می‌باشد.

تَنْصُرِينَ: یعنی تو یک نفر زن حاضر یاری می‌کنی، **مفرد مؤنث مخاطب.**

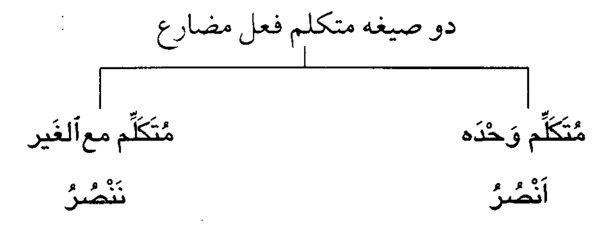
تَنْصُرِينَ بر وزن **تَفْعُلِينَ** (تاء) حرف مضارعه و (یاء ماقبل مکسور) ضمیر فاعلی و علامت مفرد مؤنث مخاطبه و (نون مفتوح) عوض ضمه لازم می‌باشد.

تَنْصُرانِ: یعنی شما دو نفر زن حاضر یاری می‌کنید، **تثنیه مؤنث مخاطب.**

تَنْصُرانِ بر وزن **تَفْعُلانِ** (تاء) حرف مضارعه و (الف) علامت تثنیه و (نون مکسوره) عوض ضمه لازم می‌باشد.

تَنْصُرْنَ: یعنی شما سه نفر زن حاضر یا بیشتر یاری می‌کنید، **جمع مؤنث مخاطب.**

تَنْصُرْنَ بر وزن **تَفْعُلْنَ** (تاء) حرف مضارعه و (نون مفتوح ماقبل ساکن) ضمیر فاعلی و علامت جمع مؤنث می‌باشد. و در این صیغه نیز علامتی در مقابل ضمه لازم نیست.



اَنْصُرُ: یعنی من یک نفر مرد یا زن یاری می‌کنم، **متکلم وحده.**

اَنْصُرُ بر وزن **اَفْعُلُ** (همزه) حرف مضارعه و ضمه روی لام‌الفعل لازم و فاعل آن ضمیر (أنا) مستتر می‌باشد.

نَنْصُرُ: یعنی ما دو مرد یا زن یا بیشتر یاری می‌کنیم، **متکلم مع‌الغیر.**

نَنْصُرُ بر وزن **نَفْعُلُ** (نون) حرف مضارعه و ضمه روی لام‌الفعل لازم و فاعل آن ضمیر (نَحْنُ) مستتر می‌باشد.

صیغه‌های فعل مضارع و ضمایر فاعلی و حروف مضارعه و حرکت لام‌الفعل

صیغه			شماره	حرف مضارعه	حروف اصلی فعل	ضمایر فاعلی	علامت رفع
غائب	مُذَکَّر	مُفْرَد	۱	یَ	نْ صُ رُ	هُومستتر	ضمه
		مُثَنّیٰ	۲	یَ	نْ صُ رَ	ا	نِ
		جَمْع	۳	یَ	نْ صُ رُ	وْ	نَ
	مُؤَنَّث	مُفْرَد	۴	تَ	نْ صُ رُ	هِيَ‌مستتر	ضمه
		مُثَنّیٰ	۵	تَ	نْ صُ رَ	ا	نِ
		جَمْع	۶	یَ	نْ صُ رْ	نَ	-
مخاطب	مُذَکَّر	مُفْرَد	۷	تَ	نْ صُ رُ	اَنْتَ‌مستتر	ضمه
		مُثَنّیٰ	۸	تَ	نْ صُ رَ	ا	نِ
		جَمْع	۹	تَ	نْ صُ رُ	وَ	نَ
	مُؤَنَّث	مُفْرَد	۱۰	تَ	نْ صُ رِ	یْ	نَ
		مُثَنّیٰ	۱۱	تَ	نْ صُ رَ	ا	نِ
		جَمْع	۱۲	تَ	نْ صُ رْ	نَ	-
متکلم	وَحْدَه		۱۳	أَ	نْ صُ رُ	أنامستتر	ضمه
	مَعَ‌الْغَیْر		۱۴	نَ	نْ صُ رُ	نَحْنُ‌مستتر	ضمه

به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ فعل مضارع دارای چهارده صیغه می‌باشد، صیغه‌های مخاطب و متکلم را با ذکر مثال بنویسید.

۲ ـ حروف مضارعه در هشت صیغه مخاطب و متکلم، تاء، همزه و نون است. در کدام صیغه‌ها تاء و در چه صیغه‌هایی همزه و نون به کار می‌رود؟

۳ ـ نون در آخر بعضی از صیغه‌های مخاطب فعل مضارع عوض ضمه لازم است. آن صیغه‌ها را نام ببرید.

تمرین (۱)

مضارع فعلهای زیر را بگویید:

نَظَرْتَ، عَلِمْتُمْ، فَرِحْتُ، کَتَبْتِ، طَبَخْتُما، دَرَسَتْ، نَقَصْنا، عَبَدْتُنَّ، قَعَدْتِ

تمرین (۲)

از فعلهای: نَصَرَ، کَتَبَ، دَرَسَ، فَرِحَ صیغه‌های فعل مضارع زیر را بسازید:

۱ ـ تثنیه مذکر مخاطب ۲ ـ جمع مؤنث مخاطب

۳ ـ تثنیه مؤنث مخاطب ۴ ـ جمع مذکر مخاطب

۵ ـ متکلم وحده ۶ ـ متکلم مع‌الغیر

تمرین (۳)

وزن صیغه‌های: تنصُرِیْنَ، تَنْصُرُونَ، تَنْصُرْنَ را بگویید و حروف اصلی و ضمایر و نون عوض ضمه لازم آنها را بنویسید.

درس دهم

فعل أمر حاضر

فعل أمر حاضر از شش صیغه فعل مضارع مخاطب ساخته می‌شود، که حرف مضارعه را از اول آن برمی‌دارند و چون فاءالفعل ساکن است در اول آن همزه وصلی درمی‌آورند[1]، و ضمه حرف آخر فعل را حذف می‌نمایند، پس ساکن می‌گردد و در صیغه‌هایی که نون عوض رفع[2] دارد نون را بجای ضمه حذف می‌کنند. مانند:

تَمْنَعُ (منع می‌کنی)	اِمْنَعْ (منع کن).
تَنْصُرُ (یاری می‌کنی)	اُنْصُرْ (یاری کن).
تَمْنَعِيْنَ (منع می‌کنی)	اِمْنَعِي (منع کن).
تَنْصُرانِ (یاری می‌کنید)	اُنْصُرا (یاری کنید).
تَجْلِسْنَ (می‌نشینید)	اِجْلِسْنَ (بنشینید).
تَجْلِسُونَ (می‌نشینید)	اِجْلِسُوا (بنشینید).

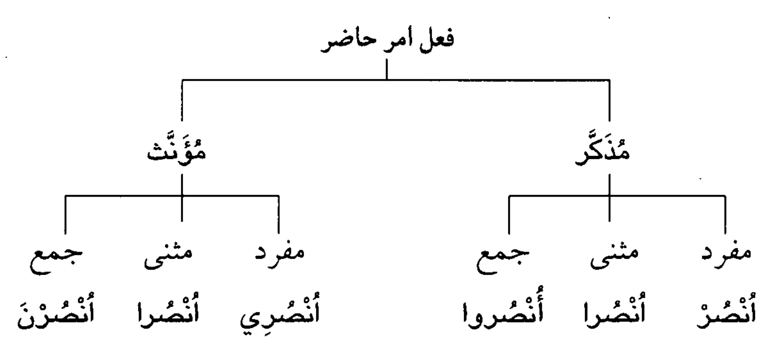
توجه: هرگاه عین‌الفعل مضارع مضموم باشد همزه فعل أمر مضموم است، و اگر فتحه یا کسره داشته باشد همزه فعل أمر مکسور می‌باشد. مانند: تَمْنَعُ، اِمْنَعْ، تَجْلِسُ، اِجْلِسْ، تَكْتُبُ، اُكْتُبْ.

---

۱ ـ زیرا در زبان عرب ابتدا به ساکن ناممکن است.

۲ ـ همان نون عوض ضمه لازم فعل مضارع است.

بنابراین فعل امر حاضر دارای شش صیغه است، سه صیغه برای مذکر و سه صیغه برای مؤنث می‌باشد.



أُنْصُرْ: یعنی تو یک نفر مرد حاضر یاری کن، **مفرد مذکر**.

أُنْصُرْ بر وزن أُفْعُلْ (همزه مضمومه) همزه وصل، (نون) فاءالفعل، (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل و فاعل آن ضمیر (أَنْتَ) مستتر می‌باشد.

أُنْصُرا: یعنی شما دو نفر مرد یا زن حاضر یاری کنید، **تثنیه مذکر و مؤنث**.

أُنْصُرا بر وزن **أُفْعُلا** (همزهٔ مضمومه) همزهٔ وصل، (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل، (الف) ضمیر فاعلی و علامت تثنیه می‌باشد.

أُنْصُرُوا: یعنی شما سه نفر مرد یا بیشتر یاری کنید، **جمع مذکر**.

أُنْصُرُوا بر وزن **أُفْعُلُوا** (همزه مضمومه) علامت همزهٔ وصل، (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل، (واو) ضمیر فاعلی و علامت جمع مذکر می‌باشد.

أُنْصُرِي: یعنی تو یک نفر زن یاری کن، **مفرد مؤنث**.

أُنْصُرِي بر وزن **أُفْعُلِي** (همزهٔ مضمومه) همزهٔ وصل، (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء مکسور) لام‌الفعل، (یاء) ضمیر فاعلی و علامت مفرد مؤنث می‌باشد.

اُنْصُرْنَ: یعنی شما سه نفر زن یا بیشتر یاری کنید، **جمع مؤنث.**

اُنْصُرْنَ بر وزن **اُفْعُلْنَ** (همزهٔ مضمومه) همزهٔ وصل است، (نون) فاءالفعل و (صاد) عین‌الفعل و (راء) لام‌الفعل و (نون مفتوحه) ضمیر فاعلی و علامت جمع مؤنث می‌باشد.

به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ فعل امر حاضر دارای چند صیغه می‌باشد؟ با ذکر مثال آن را بنویسید.

۲ ـ طرز بنای فعل امر حاضر را شرح دهید.

۳ ـ همزهٔ وصل فعل امر حاضر در چه صورتی ضمه یا کسره می‌گیرد؟

تمرین (۱)

امر حاضر فعلهای مضارع زیر را بگویید:

تَنْظُرانِ، تَكْتُبُ، تَطْبُخُونَ، تَدْرُسِيْنَ، تَجْلِسْنَ، تَسْمَعانِ، تَعْبُدُ، تَذْهَبُونَ

تمرین (۲)

از فعلهای: تَنْصُرُ، تَكْتُبُ، تَدْرُسُ صیغه‌های امر حاضر زیر را بسازید:

۱ ـ مفرد مذکر　　۲ ـ تثنیه مؤنث　　۳ ـ جمع مذکر

۴ ـ مفرد مؤنث　　۵ ـ تثنیه مذکر　　۶ ـ جمع مؤنث

تمرین (۳)

وزن این فعلها را بگویید:

اِسْمَعُوا، اُعْبُدُوا، اِذْهَبْنَ، اِجْلِسِي، اُدْرُسْ.

درس یازدهم

اسم فاعل

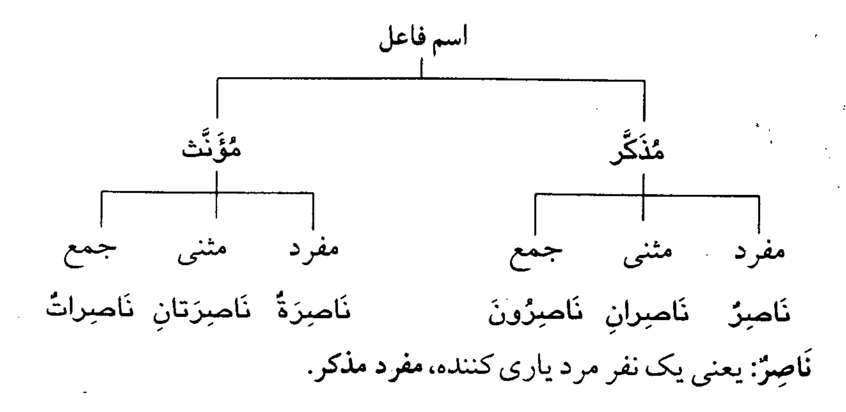
بطوریکه در درس سوم گفته‌شد مصدر ریشه کـلمات است، و از آن افـعال و اسمهایی گرفته می‌شود که اسم فاعل یکی از آنها می‌باشد.

اسم فاعل: اسمی است که بر کننده کار دلالت می‌کند. مانند: کاتِبٌ(نویسنده)، عالِمٌ (دانشمند)

اسم فاعل از (فَعَلَ) بر وزن (فـاعِلٌ) آید، یعنی الفـی بـعد از فـاءالفـعل آورده و عین‌الفعل مکسور و لام‌الفعل را تنوین می‌دهند و آن از علامتهای اسم مـی‌باشد.

مانند: کَتَبَ ـ کَاتِبٌ (نویسنده) نَصَرَ ـ ناصِرٌ (یاری کننده)

برای اسم فاعل شش صیغه می‌باشد، سه صیغه برای مذکر و سه صـیغه بـرای مؤنث.



نَاصِرٌ: یعنی یک نفر مرد یاری کننده، **مفرد مذکر.**

نَاصِرٌ بر وزن فاعِلٌ (نون) فاءالکلمة، الف علامت اسم فاعل، (صاد) عین الکلمة و (راء) لام‌الکلمة و تنوین علامت اسم می‌باشد.

نَاصِرانِ: یعنی دو نفر مرد یاری کننده، **تثنیه مذکر.**

نَاصِرانِ بر وزن فاعلانِ (نون) فاءالکلمة، الف علامت اسم فاعل، (صاد) عین‌الکلمة و (راء) لام‌الکلمة، (الف) علامت تثنیه، (نون مکسوره) عوض تنوین می‌باشد.

نَاصِرُونَ: یعنی سه نفر مرد یا بیشتر یاری کننده، **جمع مذکر.**

نَاصِرُونَ بر وزن **فَاعِلُونَ** (نون) فاءالکلمة، الف علامت اسم فاعل، (صاد) عین‌الکلمة و (راء) لام‌الکلمة، (واو) علامت جمع مذکر (نون مفتوحه) عوض تنوین می‌باشد.

نَاصِرَةٌ: یعنی یک نفر زن یاری کننده، **مفرد مؤنث.**

نَاصِرَةٌ بر وزن فَاعِلَةٌ (نون) فاءالکلمة، الف علامت اسم فاعل، (صاد) عین‌الکلمة و (راء) لام‌الکلمة، (تاء) علامت تأنیث، (تنوین) علامت اسم می‌باشد.

نَاصِرَتانِ: یعنی دو نفر زن یاری کننده، **تثنیه مؤنث.**

نَاصِرَتانِ بر وزن **فَاعِلَتانِ** (نون) فاءالکلمة، الف علامت اسم فاعل، (صاد) عین‌الکلمة و (راء) لام‌الکلمة، (تاء) علامت تأنیث، (الف) علامت تثنیه، و (نون مکسوره) عوض تنوین است.

نَاصِراتٌ: یعنی سه نفر زن یا بیشتر یاری کننده، **جمع مؤنث.**

نَاصِراتٌ بر وزن فَاعِلاتٌ (نون) فاءالکلمة، الف علامت اسم فاعل، (صاد) عین‌الکلمة و (راء) لام‌الکلمة، (الف و تاء) علامت جمع مؤنث، و (تنوین) علامت اسم است.

توجه: صیغه‌های اسم فاعل برای اشخاص (غائب و مخاطب و متکلم) یکسان به کار برده می‌شود پس می‌گوییم:

شَخص	مفرد	مثنی	جمع
غائب غائبه	هُوَ كاتِبٌ هِيَ كاتِبَةٌ	هُما كاتِبَانِ هُما كاتِبَتَانِ	هُمْ كاتِبُونَ هُنَّ كاتِباتٌ
مُخاطَب مُخاطَبه	أَنْتَ كاتِبٌ أَنْتِ كاتِبَةٌ	أَنْتُما كاتِبَانِ أَنْتُما كاتِبَتانِ	أَنْتُمْ كاتِبُونَ أَنْتُنَّ كاتِبَاتٌ
مُتكَلِّم مُتكَلِّمه	أَنا كاتِبٌ أَنا كاتِبَةٌ	نَحْنُ كاتِبانِ نَحْنُ كاتِبتانِ	نَحْنُ كاتِبونَ نَحْنُ كاتِباتٌ

به این پرسشها پاسخ دهید:

- اسم فاعل دارای چند صیغه است؟ آنها را با ذکر مثال نام ببرید.
- طرز بنای اسم فاعل را شرح دهید.
- تنوین یا نون مکسوره و نون مفتوحه در صیغه‌های اسم فاعل، چه علامتهایی می‌باشند؟

تمرین (۱)

اسم فاعل فعلهای زیر را بگویید:

کَتَبَ (نوشت)، **سَمِعَ** (شنید)، **طَبَخَ** (پخت)، **دَرَسَ** (خواند)، **قَعَدَ** (نشست)، **ذَكَرَ** (یاد کرد)، **قَتَلَ** (کشت)، **قَهَرَ** (از پای درآورد)، **جَمَعَ** (جمع کرد).

تمرین (۲)

هموزن این کلمات را بگویید:

قَاعِدُونَ، طَابِخاتٌ، دَارِسَانِ، كَاظِمَةٌ، عَارِفَتَانِ، قَادِرُونَ، عابِدانِ، كاتِبَتَانِ.

درس دوازدهم

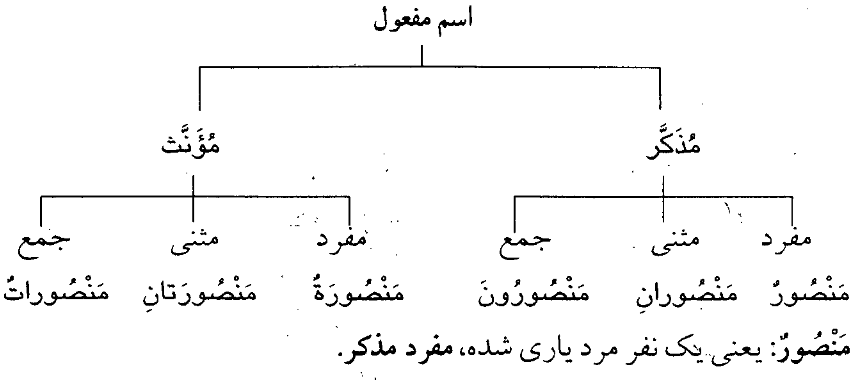
اسم مفعول

اسم مفعول: اسمی است که بر کسی یا چیزی که فعل بر آن واقع شده دلالت می‌کند، و از فعل بر وزن (**مَفْعُول**) آید. یعنی (میم مفتوحه) در اول آن و حرف (واو) به ماقبل لام‌الفعل در می‌آورند مانند:

نَصَرَ ـ مَنْصُورٌ (یاری شده)　　　عَلِمَ ـ مَعْلُومٌ (دانسته شده)

کَتَبَ ـ مَکْتُوبٌ (نوشته شده)　　　حَسِبَ ـ مَحْسُوبٌ (شمرده شده)

همانطوریکه برای اسم فاعل شش صیغه بود، اسم مفعول نیز شش صیغه دارد، سه برای مذکر، سه برای مؤنث.



مَنْصُورٌ: یعنی یک نفر مرد یاری شده، **مفرد مذکر.**

مَنْصُورٌ بر وزن مَفْعُولٌ، (میم مفتوحه) علامت اسم مفعول، (نون) فاءالکلمه، (صاد) عین‌الکلمه، (واو) علامت اسم مفعول، (راء) لام‌الکلمه و تنوین علامت

اسم است.

مَنْصُورانِ: یعنی دو نفر مرد یاری شده، **مثنای مذکر.**

مَنْصُورانِ بر وزن مَفْعُولانِ، (میم مفتوحه) علامت اسم مفعول، (نون) فاءالکلمه، (صاد) عین‌الکلمه، (واو) علامت اسم مفعول، (راء) لام‌الکلمه و (الف) علامت تثنیه، (نون مکسوره) عوض تنوین می‌باشد.

مَنْصُورُونَ: یعنی سه نفر مرد یا بیشتر یاری شده، **جمع مذکر.**

مَنْصُورُونَ بر وزن **مَفْعُولُونَ**، (میم مفتوحه) علامت اسم مفعول، (نون) فاءالکلمه، (صاد) عین‌الکلمه، (واو) علامت اسم مفعول، (راء) لام‌الکلمه و (واو) علامت جمع مذکر، (نون مفتوحه) عوض تنوین می‌باشد.

مَنْصُورةٌ: یعنی یک نفر زن یاری شده، **مفرد مؤنث.**

مَنْصُورةٌ بر وزن **مَفْعُولَةٌ**، (میم مفتوحه) علامت اسم مفعول، (نون) فاءالکلمه، (صاد) عین‌الکلمه، (واو) علامت اسم مفعول، (راء) لام‌الکلمه و (تاء) علامت تأنیث و تنوین علامت اسم می‌باشد.

مَنْصُورَتانِ: یعنی دو نفر زن یاری شده، **تثنیه مؤنث.**

مَنْصُورَتانِ بر وزن **مَفْعُولَتانِ**، (میم مفتوحه) علامت اسم مفعول، (نون) فاءالکلمه، (صاد) عین‌الکلمه، (واو) علامت اسم مفعول، (راء) لام‌الکلمه و (تاء) علامت تأنیث، (الف) علامت تثنیه، (نون) عوض تنوین است.

مَنْصُوراتٌ: یعنی سه نفر زن یا بیشتر یاری شده، **جمع مؤنث.**

مَنْصُوراتٌ بر وزن **مَفْعُولاتٌ**، (میم مفتوحه) علامت اسم مفعول، (نون) فاءالکلمه، (صاد) عین‌الکلمه، (واو) علامت اسم مفعول، (راء) لام‌الکلمه و (الف و تاء) علامت جمع مؤنث و تنوین علامت اسم می‌باشد.

توجه: اسم مفعول نیز مانند اسم فاعل برای اشخاص مختلف یکسان صرف می‌شود.

به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ اسم مفعول دارای چند صیغه است؟ آنها را با ذکر مثال نام ببرید.
۲ ـ طرز بنای اسم مفعول را شرح دهید.
۳ ـ (الف)، (واو)، (تاء گرد)، (الف و تاء) در آخر صیغه‌های اسم مفعول، چه علامتهایی بودند؟

تمرین (۱)

از فعلهای: ظَلَمَ (ستم کرد)، سَمِعَ (شنید)، صیغه‌های اسم مفعول زیر را بنویسید:

۱ ـ مفرد مذکر ۲ ـ مثنای مذکر ۳ ـ جمع مذکر
۴ ـ مفرد مؤنث ۵ ـ مثنای مؤنث ۶ ـ جمع مؤنث

تمرین (۲)

اسم مفعول فعلهای زیر را بگویید:
جَمَعَ، سَمِعَ، جَذَبَ، اَخَذَ، عَمِلَ، کَظَمَ، حَسِبَ، قَرَأَ.

تمرین (۳)

هموزن این کلمات را بگویید:
مَنْصُورُونَ، مَطْبُوخاتٌ، مَعْرُوفانِ، مَكْتُوبَتانِ، مَظْلُومَةٌ.

آقایانی که در این کتاب همکاری داشتند

۱ ـ آقای سید فخرالدین موسوی، تحصیلات حوزه علمیهٔ سامراء، استاد زبان عربی در جامعة الامام الصادق علیه السلام.

۲ ـ آقای سید حسین تهرانی، تحصیلات حوزه علمیهٔ قم.

۳ ـ آقای سید حسین همدانی، تحصیلات حوزه علمیهٔ نجف.

۴ ـ استاد محمد شیروانی، فوق لیسانس حقوق و ادبیات فارسی، استاد ادبیات دانشگاه تهران.

۵ ـ آقای عطاء محمد سردارنیا، لیسانس بازرگانی، دبیر ریاضی دبیرستانهای تهران.

۶ ـ دکتر علی اصغر نراقی، دکترای ادبیات فارسی، استاد ادبیات دانشگاه‌تهران.

۷ ـ آقای سید ضیاءالدین عسکری، لیسانس از دانشکدهٔ اصول‌الدین بغداد، فوق لیسانس از دانشکدهٔ الهیات، مدرس ادبیات عرب دانشکدهٔ الهیات مشهد.

۸ ـ آقای عبد الرسول عبایی، لیسانس از دانشکدهٔ اصول‌الدین بغداد، مدرس زبان عربی در تلویزیون جمهوری اسلامی ایران.

۹ ـ آقای سید کاظم عسکری، لیسانس از دانشکدهٔ اصول‌الدین بغداد، فوق لیسانس و دکتری از دانشکدهٔ الهیات، مدرس زبان عربی دانشگاه صنعتی شریف.

۱۰ ـ آقای محمد مدرس عسکری، لیسانس از دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه‌بغداد.

۱۱ ـ آقای حسین شریف عسکری، لیسانس از دانشکدهٔ اصول‌الدین بغداد، فوق لیسانس از دانشکده عین شمس قاهره.

گروههای کار

۱ ـ گروه تنظیم و ترتیب:

الف ـ آقای سید فخرالدین موسوی. ب ـ آقای سید ضیاءالدین عسکری.

ج ـ آقای عبد الرسول عبایی. د ـ دکتر سید کاظم عسکری

۲ ـ گروه نقد و بررسی:

الف ـ آقای سید فخرالدین موسوی. ب ـ دکتر علی اصغر نراقی.

ج ـ آقای عبد الرسول عبایی. د ـ دکتر سید کاظم عسکری.

۳ ـ گروه ترجمهٔ الفاظ عربی:

الف ـ استاد محمد شیروانی. ب ـ آقای عطاء محمد سردارنیا.

ج ـ آقای سید ضیاءالدین عسکری. د ـ دکتر سید کاظم عسکری.

۴ ـ گروه اعراب گذاری:

الف ـ آقای عبد الرسول عبایی. ب ـ دکتر سید کاظم عسکری.

ج ـ آقای محمد مدرس عسکری.

۵ ـ گروه خط و مونتاژ:

الف ـ آقای محمد مدرس عسکری. ب ـ آقای حسین شریف عسکری

فهرست کتاب امثلة

کتاب صرف میر

تألیف:

میرسیّد شریف جرجانی

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ العَالَمِینَ و الصَّلٰوةُ عَلَی خَاتَمِ‌الأَنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلِینَ مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّاهِرِینَ.

این کتاب بنا به انتساب به مؤلفش میر سید شریف علی جرجانی «صرف میر» نامیده شده است. میر سید شریف نامش علی فرزند محمدبن‌علی حسین حنفی استرآبادی که به سال (۷۴۰ هـ) متولد شده و در گرگان یا استرآباد آموزش و پرورش یافته است.

گویند او در بیست سالگی انواع علوم متداوله را تدریس می‌کرد که بعدها به علامه موصوف شد.

شاه شجاع‌بن مظفر فرمانروای خطه شیراز چون به استرآباد آمد (سال ۷۷۹ هـ) نسبت به میر علاقه‌ای پیدا کرد و او را با خود به شیراز برد. او مدرسه دارالشفاء را که خود ساخته بود بدو سپرد و او در شیراز بزرگ استادان بود تا اینکه تیمور گورکانی شیراز را تسخیر کرد و میر را با خود به سمرقند برد و او تا تیمور زنده بود در آنجا بود و سپس به شیراز بازگشت و در همان مدرسهٔ دارالشفاء به استادی و تدریس روزگاری چند بگذشت و همانجا درگذشت و در همان مدرسه به خاک سپرده شد (۸۱۶ هـ).

کتاب صرف میر که در قواعد تصریف زبان عربی است دومین نشریه از سلسله کتابهای درسی طلاب علوم دین اسلامی است که بعد از امثله و شرح آن خوانده می‌شود.

این کتاب همانند کتب درسی قدیم حوزه‌های علمیه دارای اصطلاحات منطقی و مشابهات آن بوده است که فهم آن بر نوآموزان این مرحله مَشکل می‌نمود. این است که آن اصطلاحات به زبان فارسی برگردانده شده و برای آموزش کلاسیک به چندین درس تقسیم و برای هر درس پرسشها و تمرینات خاصی تنظیم یافته تا تعلیم عملی هم داشته باشد.

بسیار بجاست که از ناحیه معلمان و متعلمان نکاتی انتقادی و پیشنهادی که در عمل تدریس به نظر بیاید این مجمع را آگاه سازند تا در چاپهای بعدی برای بهتر شدن مورد استفاده قرار گیرد.

گروه تنظیم کتابهای درسی حوزه‌های علمیه
مجمع علمی اسلامی

درس اول

کلمات در علم صرف

بدان، ایدک اللّه تعالی فی الدارین که کلمات لغت عرب بر سه گونه است:

۱ ـ اسم ۲ ـ فعل ۳ ـ حرف

اسم: چون رَجُل (یک مرد) عِلْم (دانستن).

فعل: چون فَرِحَ (شاد شد) یَکْتُبُ (می‌نویسد).

حرف: چون مِنْ (از) هَلْ (آیا).

تصریف در اصطلاح علمای علم صرف **(صرفیون)** عبارت است از گردانیدن یک لفظ به صیغه‌های گوناگون تا از آن معنی‌های مختلف حاصل شود. مانند: **نَصْرٌ** که به صیغه‌های **نَصَرَ، یَنْصُرُ، أُنْصُرْ** صرف می‌شود.

تصریف در اسم کمتر می‌باشد چون: **رَجُلٌ، رَجُلانِ، رِجَالٌ، رُجَیْلٌ** (مردک) و تصریف در فعل بیشتر باشد چون:

نَصَرَ، نَصَرَا، نَصَرُوا، نَصَرَتْ، نَصَرَتا، نَصَرْنَ، ...

یَنْصُرُ، یَنْصُرانِ، یَنْصُرُونَ، تَنْصُرُ، تَنْصُرانِ، یَنْصُرْنَ، ...

أُنْصُرْ، أُنْصُرا، أُنْصُرُوا، ...

که تمام این صیغه‌ها از مصدر **نَصْرٌ** گرفته شده است.

تصریف در حرف هرگز نباشد، زیرا که حرف تغییر شکل نمی‌دهد.

خلاصه: تصریف عبارت است از گردانیدن یک کلمه به صیغه‌های مختلف تا از آن معنی‌های گوناگونی حاصل گردد و کلمات بر سه نوع است: اسم، فعل، حرف.

به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ کلمه در لغت عرب بر چند نوع است؟

۲ ـ علم صرف چه تعریفی دارد؟

۳ ـ آیا حروف صرف می‌شوند؟

۴ ـ آیا تصریف در اسم بیشتر است یا در فعل؟

تمرین (۱)

از فعلهای: بَعَثَ، غَسَلَ، قَطَعَ، نَهَضَ، فَتَحَ، كَتَبَ، ذَهَبَ، قَعَدَ چهارده صیغه فعل ماضی[۱] و مضارع[۲] و شش صیغغ أمر حاضر[۳] ساخته و تلفظ نمایید.

تمرین (۲)

معنی فعلهای: ذَهَبا، عَلِمُوا، تَنْهَضُ، نَزَلَتا، يَرْجِعْنَ، تَفْتَحُ، كَتَبْتُما، مَنَعْتُمْ، تغْسِلِينَ، سَمِعتُنَّ، اَنْزِلُ، طَبَخْنَا، نَكْتُبُ، يَنْصُرُ را بگویید و صیغه آنها را مشخص کنید و وزن[۴] آنها را بنویسید. (راهنمایی: ذَهَبَا بر وزن فَعَلا یعنی دو مرد رفتند، تثنیه مذکر غائب است از فعل ماضی).

---

۱ ـ به کتاب أمثله مراجعه شود.

۲ ـ به کتاب أمثله مراجعه شود.

۳ ـ به کتاب أمثله مراجعه شود.

۴ ـ به کتاب أمثله مراجعه شود.

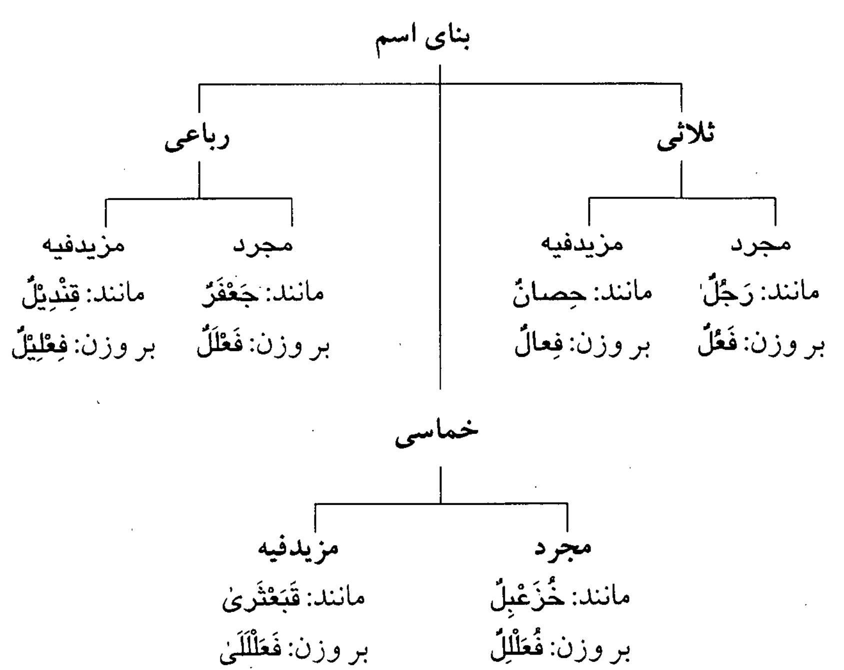
درس دوم

بناء (ساختمان) اسم و فعل

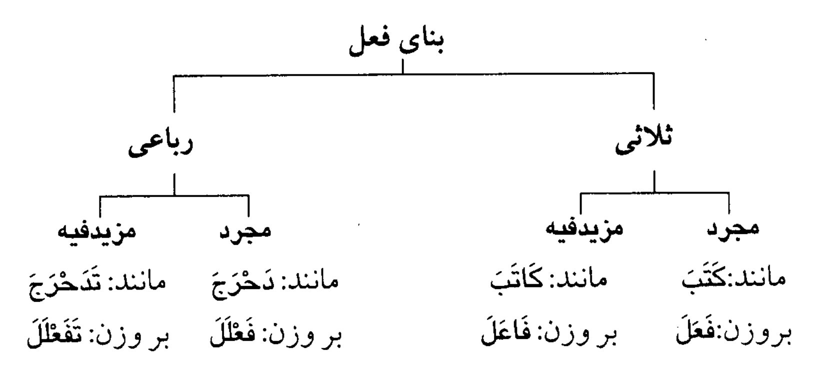
اسم را سه بنا است: **ثلاثی، رباعی، خماسی** و هر یک از این سه بنا بر دو نوع است: **مُجَرَّد و مزیدفیه.**

مُجَرَّد: یعنی تمام حروف آن اصلی است.

مزیدفیه: یعنی در آن یک حرف یا چند حرف زائد باشد.



و نیز فعل را دو بنا (ساختمان) است: ثلاثی و رباعی. و هر یک از این دو بنا بر دو نوع است: مجرد و مزیدفیه چنانکه در اسم گفته شد.



بنابراین اسم دارای سه بناست: **ثلاثی، رباعی، خماسی** و فعل دارای دو بناست: **ثلاثی و رباعی.**

به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ اسم چند بنا دارد؟ آنها را با ذکر مثال شرح دهید.

۲ ـ اسمهای ثلاثی مجرد، رباعی مجرد، خماسی مجرد را تعریف کنید.

۳ ـ فعلهای ثلاثی مزید فیه، رباعی مزیدفیه را تعریف نمایید.

۴ ـ آیا حروف وزنی دارند؟

۵ ـ فعل چند بنا دارد؟

تمرین (۱)

وزن کلمات زیر را بنویسید و بنای آنها را بگویید:

فَلْسٌ، فَرَسٌ، کَتِفٌ، عَضُدٌ، حِبْرٌ، عِنَبٌ، قُفْلٌ، صُرَدٌ، عُنُقٌ، اِبِلٌ، جَعْفَرٌ، دِرْهَمٌ، زِبْرِجٌ، بُرْثُن، قِمَطْرٌ، سَفَرْجَلٌ، قُدَعْمِلٌ، جَحْمَرِشٌ، قِرْطَعِبٌ.

تمرین (۲)

بنای فعلهای زیر را بگویید:

جَمَعَ، زَلْزَلَ، سَمِعَ، قَعَدَ، زَاحَمَ، تَزَلْزَلَ، طَمْاَنَ، تَقَاعَدَ، تَرْجَمَ، تَرَحَّمَ، هَنْدَسَ، خَرَجَ.

درس سوم

وزنهای اسم و فعل مجرد

۱ ـ اسم

الف ـ اسم ثلاثی مجرّد را **ده** وزن است که کلیه اسمهای ثلاثی مجرد از این ده وزن خارج نیست:

میزان	موزون	معنی	میزان	موزون	معنی
۱ـ فَعْلٌ	فَلْسٌ	پول سیاه	۶ـ فِعَلٌ	عِنَبٌ	انگور
۲ـ فَعَلٌ	فَرَسٌ	اسب	۷ـ فُعْلٌ	قُفْلٌ	قفل
۳ـ فَعِلٌ	کَتِفٌ	شانه	۸ـ فُعَلٌ	صُرَدٌ	مرغی است
۴ـ فَعُلٌ	عَضُدٌ	بازو	۹ـ فُعُلٌ	عُنُقٌ	گردن
۵ـ فِعْلٌ	حِبْرٌ	مرکّب	۱۰ـ فِعِلٌ	اِبِلٌ	شتر

شاعر گوید:

فَلْسُ و فَرَسُ و کَتِفْ، عَضُدْ، حِبْرُ و عِنَبْ
قُفْلُ و صُرَدُ و دگر عُنُقْ دان و اِبِل

و مزید فیه در اسم ثلاثی بسیار است.

ب ـ برای اسمهای رباعی مجرد **پنج** صیغه است و مزیدفیه آن اندک است:

میزان	موزون	معنی	میزان	موزون	معنی
۱ـ فَعْلَلٌ	جَعْفَرٌ	نهرکوچک	۴ـ فِعْلِلٌ	زِبْرِجٌ	زینت زنان

۲ـ فِعْلَلٌ	دِرْهَمٌ	پول نقره	۵ـ فُعْلُلٌ	بُرْثُنٌ	پنجه شیر
۳ـ فِعَلٌّ	قِمَطْرٌ	صندوقچه			

ج ـ برای اسم خماسی مجرد **چهار** وزن است:

میزان	**موزون**	**معنی**	**میزان**	**موزون**	**معنی**
۱ـ فَعَلَّلٌ	سَفَرْجَلٌ	به	۳ـ فَعْلَلِلٌ	جَحْمَرِشٌ	پیرزن
۲ـ فُعَلِّلٌ	قُدَعْمِلٌ	شتر توانا	۴ـ فِعْلَلّلٌ	قِرْطَعْبٌ	ناچیز

۲ ـ فعل

الف ـ فعل ثلاثی مجرد را سه وزن است:

میزان	**موزون**	**معنی**
۱ـ فَعَلَ	نَصَرَ	یاری کرد
۲ـ فَعِلَ	عَلِمَ	دانست
۳ـ فَعُلَ	شَرُفَ	گرامی گردید

و مزیدفیه ثلاثی بسیار است چنانکه می‌آید.

ب ـ فعل رباعی مجرد را **یک** وزن است: فَعْلَلَ = دَحْرَجَ مزیدفیه آن اندک است چنانکه می‌آید.

تمرين (۱)

وزن اين اسمها را بگوييد:

شَمْسٌ، بَطَلٌ (قهرمان)، كَبِدٌ، عِدْلٌ (همتا)، جُنُبٌ (غريبه)، جَنْدَلٌ (پـاره‌سنگ)، شَمَرْدَلٌ (شتر جوان تندرو)، جِرْدَحْلٌ (دره، شتر درشت)، جُخْدُبٌ (سوسک و ملخ بزرگ)، عَقْرَبٌ، خِرْمِسٌ (شب تاريک).

تمرين (۲)

اسمها و فعلهای جملات ذيل را با وزن آنها مشخص كنيد:

۱ ـ نَزَلَ القُرْآنُ على نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ ﷺ بَعْدَ أَنْ بَلَغَ ٱلأَرْبَعِيْنَ مَنْ عُمُرِهِ ٱلشَّرِيْفِ.

۲ ـ نَصَرَ ٱلْحاكِمُ ٱلْمَظْلُومَ.

۳ ـ قَتَلَ عَلِيٌّ عَمْرَو بْنَ عَبْدِوُدٍّ ٱلْعامِرِيَّ في مَعْرِكَةِ ٱلْخَنْدَقِ.

۴ ـ أَلْمُؤْمِنُ يَعْبُدُ ٱللّهَ.

۵ ـ بَعُدَ ٱلشَّيْطانُ عَنْکَ.

۶ ـ سَمِعْتُ ٱلْحَدِيْثَ ٱلنَّبَوِيَّ مِنْ أُسْتاذي.

۷ ـ جَمَعْتُ ٱلْكُتُبَ مِنْ أَصْدِقائي وَ قَرَأْتُها.

۸ ـ وَعَدَ أَبِي أَنْ يَأْخُذَ لي حِذاءً وَ جَوْرَباً.

۹ ـ وَصَلَ ٱلْقِطارُ ٱلْمَحَطَّةَ في ٱلسَّاعَةِ ٱلثّامِنَةِ صَبَاحاً.

۱۰ ـ قَعَدَ ٱلطِّفْلُ عَلَى ٱلْكُرْسِيِّ.

۱۱ ـ طَبَخَتْ مَرْيَمُ ٱلْعِشاءَ لِضِيُوفِها.

درس چهارم

بابهای فعل ثلاثیِ مجرّد

بیشتر عین‌الفعلهای ماضی در ثلاثی مجرد مفتوح و برخی مکسور و تعدادی اندک مضموم است.

بنابراین تمام افعال ثلاثی مجرد بر **سه** وزن ذیل آمده است:

۱ ـ فَعَلَ مانند: نَصَرَ　　۲ ـ فَعِلَ مانند: عَلِمَ　　۳ ـ فَعُلَ مانند: شَرُفَ

وزن اول (فَعَلَ) مضارع آن بر **سه** وزن آمده است: **عین الفعل مضارع** بیشتر آنها مضموم، برخی مکسور و قسمتی مفتوح است.

وزن دوم (فَعِلَ) مضارع آن بر **دو** وزن آمده: **عین الفعل مضارع** بیشتر آنها مفتوح و اندکی مکسور است.

وزن سوم (فَعُلَ) **عین الفعل مضارع** آن فقط مضموم آمده است.

بدین ترتیب هر فعل ثلاثی مجرد با در نظر گرفتن حرکت عین الفعل ماضی و مضارع آن از این شش باب خارج نیست:

۱ ـ فَعَلَ:　**۱ ـ فَعَلَ یَفْعُلُ**　مانند: نَصَرَ یَنْصُرُ.
۲ ـ فَعَلَ یَفْعِلُ　مانند: ضَرَبَ یَضْرِبُ.
۳ ـ فَعَلَ یَفْعَلُ　مانند: مَنَعَ یَمْنَعُ.

۲ ـ فَعِلَ: ۴ ـ فَعِلَ يَفْعَلُ مانند: فَرِحَ يَفْرَحُ.
۵ ـ فَعِلَ يَفْعِلُ مانند: حَسِبَ يَحْسِبُ.

۳ ـ فَعُلَ : ۶ ـ فَعُلَ يَفْعُلُ مانند: شَرُفَ يَشْرُفُ.

توجه: باید دانست که بیشتر افعال ثلاثی مجرد در زبان عربی از باب اول آمده است که به ترتیب تا باب ششم استعمال آنها کمتر می‌باشد.

به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ بابهای فعلهای ثلاثی مجرد را نام ببرید و آنها را با ذکر مثالی بنویسید.
۲ ـ اگر عین‌الفعل ماضی ثلاثی مجرد، مضموم باشد، آیا عین‌الفعل مضارع آن نیز باید مضموم باشد؟ مثالی بیاورید.

تمرین (۱)

در فعلهای زیر کدامیک مجرّدند:
مَرِضَ، کَتَبَ، تَکْتُبِيْنَ، عَظَّمَ، يَکْسِرُونَ، تَـقابَلَ، فَـهِمَ، أَذْهَبَ، تَـدْرُسُ، تَـزَلزَلَ، اَنْصُرُ، لاعَبَ، طَبَخَ.

تمرین (۲)

جمله‌های ذیل را بخوانید سپس صیغه فعلها و حروف اصلی و باب آنها را مشخص کنید:
۱ ـ فَهِمْتُ الدَّرْسَ مِنْ مُعَلِّمِي.
۲ ـ العُلَماءُ يَنْشُرُونَ اَلْعِلْمَ بَيْنَ النّاسِ.
۳ ـ الاطفالُ يَلْعَبُونَ في ساحَةِ اَلْمَدْرَسَةِ.
۴ ـ قَرَأْتُ اَلْخُطْبَةَ اَلشِّقْشِقِيَّةَ في نَهْجِ اَلْبَلاغَةِ.
۵ ـ ماذا صَنَعْتِ في اَلسُّوقِ؟
۶ ـ تَلْبَسِيْنَ ثَوْبَکِ اَلْجَدِيْدَ يا فاطِمَةُ؟
۷ ـ الشّرطَةُ يَقْبِضُونَ عَلىٰ اللُّصُوصِ.

۸ ـ نَحْنُ نَحْمِلُ رايَةَ اَلْأَسْلامِ.۹ ـ ذَهَبْنا لِلْمَسْجِدِ لأَداءِ اَلصّلاةِ.
۱۰ ـ الطّالِباتُ اَلْمُؤْمِناتُ يَحْفَظْنَ القُرْآنَ بِشَوْقٍ وَ رَغْبَةٍ.
۱۱ ـ التِّلْمِيْذانِ اَلْمُجِّدانِ يَكْتُبانِ دَرْسَهُما.
۱۲ ـ حُرّاسُ الثَّورَةِ يَحْرُسُونَ اَلْوَطَنَ اَلْأَسْلامِيَّ.
۱۳ ـ يا فَتَياتِنا اَنْصُرْنَ اَلْأَسْلامَ.
۱۴ ـ اُطْلُبُوا اَلْعِلْمَ مِنْ اَلْمَهْدِ اِلىٰ اللَّحْد.

تمرین (۳)

۱ ـ صیغه جمع مذکر غائب مضارع سَمِعَ را بنویسید.
۲ ـ صیغه جمع مذکر مخاطب مضارع رَفَعَ را بنویسید.
۳ ـ صیغه تثنیه مذکر مخاطب مضارع نَصَحَ را بنویسید.
۴ ـ صیغه جمع مؤنث مخاطب مضارع فَضُلَ را بنویسید.
۵ ـ صیغه جمع مؤنث غائب مضارع نَفَعَ را بنویسید.
۶ ـ صیغه تثنیه مذکر غائب مضارع بَعَثَ را بنویسید.
۷ ـ صیغه تثنیه مؤنث مخاطب مضارع شَرِبَ را بنویسید.
۸ ـ صیغه مفرد مؤنث مخاطب مضارع رَفَعَ را بنویسید.
۹ ـ صیغه مفرد مذکر مخاطب مضارع نَفَعَ را بنویسید.
۱۰ ـ صیغه مفرد مؤنث غائب مضارع فَضُلَ را بنویسید.
۱۱ ـ صیغه متکلم وحده مضارع بَعَثَ را بنویسید.
۱۲ ـ صیغه متکلم مع‌الغیر مضارع نَصَحَ را بنویسید.

درس پنجم

بابهای فعل ثلاثی مزیدفیه[1]

فعل ثلاثی مزیدفیه را ده باب مشهور است:

	ماضی	مضارع	مصدر	
۱ـ باب اِفعال:	أَفْعَلَ	يُفْعِلُ	اِفْعالا	چون اَكْرَمَ يُكْرِمُ اِكْراماً.
۲ـ باب تَفْعيل:	فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	تَفْعِيْلاً	چون صَرَّفَ يُصَرِّفُ تَصْرِيْفاً.
۳ـ باب مُفاعَلَة:	فاعَلَ	يُفاعِلُ	مُفاعَلَةً	چون ضارَبَ يُضارِبُ مُضارَبَةً.

در ماضی هر یک از این سه باب یک حرف زائد است.

	ماضی	مضارع	مصدر	
۴ـ باب اِفتِعال:	اِفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	اِفْتِعالاً	چون اِكْتَسَبَ يَكْتَسِبُ اِكْتِساباً.
۵ـ باب اِنْفِعال:	اِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	اِنْفِعالاً	چون اِنْصَرَفَ يَنْصَرِفُ اِنْصِرافاً.
۶ـ باب تفعّل:	تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّلاً	چون تَصَرَّفَ يَتَصَرَّفُ تَصَرُّفاً.
۷ـ باب تَفاعل:	تَفاعَلَ	يَتَفاعَلُ	تَفاعُلاً	چون تَضارَبَ يَتَضارَبُ تَضارُباً.
۸ـ باب اِفْعِلال:	اِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	اِفْعِلالاً	چون اِحْمَرَّ يَحْمَرُّ اِحْمِراراً.

۱ـ برای شناخت فعل مزید از مجرد (ثلاثی یا رباعی) صیغه اول ماضی در نظر گرفته می‌شود، اگر بر حروف اصلی آن یک حرف یا بیشتر اضافه شده باشد مزید خواهد بود.

و در ماضی هر یک از این پنج باب دو حرف زائد است.

ماضی مضارع مصدر

۹ - باب **اِسْتِفْعال** :**اِسْتَفْعَلَ يَسْتَفْعِلُ اِسْتِفْعالاً** چون اِسْتَخْرَجَ يَسْتَخْرِجُ اِسْتِخْراجاً.

۱۰ - باب **اِفْعِيلال** : **اِفْعالَّ يَفْعالُّ اِفْعِيلالاً** چون اِحْمارَّ يَحْمارُّ اِحْمِيْراراً.

و در ماضی هریک از این دو باب **سه** حرف زاید است.

وزن مصدر افعال غیر ثلاثی مجرد را نیز **باب** گویند.

تمرین (۱)

مصدرهای افعال مزیدفیه ذیل را بنویسید، و مجرد آنها را بگویید.
اِجْتَمَعَ، تَضارَبَ، اِسْتَقْرَأَ، تَعَلَّمَ، اِسْتَمَعَ، أَكْرَهَ، كَبَّلَ، اِحْتَرَقَ، قاتَلَ، تَجَمَّعَ، اِحْمَرَّ، اِخْرَسَّ، أَذْهَبَ، اِنْكَسَرَ، تَصافَحَ، اِمْتَنَعَ، اِسْتَقْرَضَ.

تمرین (۲)

مشخص کنید هریک از افعال ذیل از چه بابی است؟
يُسْمِعُ، يُفَرِّحُ، يَسْتَمِعُ، يَسْتَرْجِعُ، عَظَّمَ، مانَعَ، اِفْتَقَرَ، تَعَلَّمَ، اِنْعَدَمَ، يُعَمِّرُ، يُعاقِبُ، اِسْتَرْحَمَ، يُكْرِمُ، يَصْفَرُّ، يَخْرَسُّ، اِسْتَخْدَمَ، يَنْتَظِرُ، تَنَفَّسَ، تَكاتَبَ، اِحْتَسَبَ، تَسائَلَ.

تمرین (۳)

الف ـ این افعال ثلاثی مجرد را باب افعال ببرید:
حَسُنَ، فَهِمَ، عَلِمَ، ظَهَرَ، ثَبَتَ، فَسَدَ، رَجَعَ، صَلُحَ، حَضَرَ، غَفَلَ، ذَهَبَ، كَرُمَ، سَمِعَ، جَمَعَ، ضَرَبَ، جَلَسَ، نَزَلَ.

ب ـ فعلهای ثلاثی مجرد زیر را به باب مفاعله ببرید:
بَحَثَ، كَتَبَ، صَحِبَ، جَلَسَ، كَشَفَ، قَتَلَ، حَصَرَ، قَطَعَ، صَلُحَ، عَمِلَ.

ج ـ این افعال را به باب تفعیل ببرید:
صَدَقَ،كَذَبَ، شَكَلَ، رَغِبَ، رَحِمَ، قَسَمَ،فَضُلَ، دَرَسَ، مَرِضَ، حَقُرَ، عَظُمَ، فَصَلَ.

د ـ این افعال را به باب تفاعل ببرید:
جَذَبَ، عَمِلَ، دَخَلَ، عَدَلَ، نَسَبَ، ظَهَرَ، هَجَمَ، لَزِمَ، كَمُلَ، مَرِضَ.

هـ ـ این افعال را به باب تفعّل ببرید:
عَلِمَ، حَمَلَ، مَلَكَ، نَزَلَ، حَسِبَ، قَبِلَ، ذَكَرَ، نَقَلَ، قَرُبَ، شَكَرَ.

و ـ این افعال را به باب انفعال ببرید:
فَصَلَ، عَطَفَ، قَطَعَ، كَسَرَ، حَصَرَ، ضَبَطَ، بَعَثَ، زَجَرَ، قَرَضَ، عَدَمَ.

ز ـ این افعال را به باب افتعال ببرید:
عَدَلَ، كَشَفَ، حَمَلَ، سَمِعَ، نَفَعَ، حَرَقَ، جَمَعَ، قَدِرَ، قَرَنَ، نَقَلَ.

ح ـ (قَطَعَ) را به هشت باب (غیر از باب اِفْعِلال، اِفْعِيلال) ببرید.

درس ششم

معانی ابواب مزیدفیه

افعال و مصدرهای مجرد، وقتیکه به بابهای مزید برده شوند، معانی تازه‌ای پیدا می‌کنند. چنانکه در موارد ذیل ذکر می‌شوند:

یکم: باب اِفْعال

این باب غالباً برای متعدی ساختن ثلاثی مجرد لازم، به کار می‌رود[1] مانند: اَذْهَبَ (برد) که مجرد آن ذَهَبَ (رفت)، اَجْلَسَ (نشاند) که مجرد آن جَلَسَ (نشست) می‌باشد.

دوم: باب تَفْعیل

این باب نیز غالباً برای متعدی ساختن ثلاثی مجرد به کار می‌رود[2] مانند: نَـزَّلَ

---

۱ ـ گاهی این باب برای معانی دیگری استعمال می‌شود، مانند:

الف ـ برای دخول در وقت مانند: أَصْبَحَ زَیْدٌ (زید صبح کرد).

ب ـ برای فرارسیدن وقت چیزی مانند: أَحْصَدَ الزَّرْعُ (وقت درو کردن زراعت رسید).

ج ـ برای کثرت مانند: أَثْمَرَ الرَّجُلُ (بخشش و نیکی مرد زیاد شد).

د ـ برای یافتن صفتی در مفعول مانند: أَحْمَدْتُ زَیْداً (زید را پسندیده یافتم).

هـ ـ برای سلب معنی (یعنی از بین بردن معنی ریشهٔ فعل) مانند: أَشْفَیَ المَرِیضُ (معالجهٔ بیماری مریض ناممکن شد).

و ـ برای صیرورت (یعنی گردیدن) مانند: أَقْفَرَتِ الأَرْضُ (زمین بی‌آب و علف گردید).

۲ ـ گاهی باب تفعیل برای معانی دیگری می‌آید مانند:

(فرود آورد) که مجرد آن نَزَلَ (فرود آمد) و فَرَّحَ (شاد کرد) که مجرد آن فَرِحَ (شاد شد) می‌باشد.

سوم: باب مُفَاعَلَة

این باب غالباً برای معنی مشارکت می‌آید[1] یعنی کارهایی که انجام آنها توسط دو طرف صورت می‌گیرد مانند:

کَاتَبَ زَیْدٌ عَمْراً (زید با عمرو نامه‌نگاری کرد) که مجرد آن کَتَبَ زَیْدٌ (زید نوشت) بود.

ضَارَبَ زَیْدٌ عَمْراً (زید با عمرو زد و خورد کرد) که مجرد آن ضَرَبَ زَیْدٌ عَمْراً (زید عمرو را زد) بود.

چهارم: باب اِفْتِعال

این باب غالباً برای مطاوعه[2] (یعنی پذیرش اثر) فعل ثلاثی مجرد، (فَعَلَ) آمده‌است مانند: **جَمَعْتُ الجُنْدَ فَاجْتَمَعُوا** (سربازان را جمع کردم پس جمع شدند).

الف ـ برای تکثیر مانند: قَطَّعْتُ الحَبْلَ (طناب را تکه‌تکه کردم) که مجرد آن قَطَعْتُ الحَبْلَ (طناب را بریدم) می‌باشد.

ب ـ برای نسبت دادن مانند: فَسَّقْتُهُ و کَفَّرْتُهُ (او را به فسق و کفر نسبت دادم) که مجرد آن فَسَقَ و کَفَرَ می‌باشد یعنی: فسق کرد و کافر شد.

ج ـ اشتقاق فعل از اسم مانند: خَیَّمَ (چادر زد) که از خیمه (اسم چادر) مشتق گردیده است، قَمَّصَ (پیراهن پوشانید) که از قمیص (اسم پیراهن) گرفته شده است.

۱ ـ گاهی این باب برای معانی دیگری می‌آید مانند:

الف ـ تعدیهٔ فعل لازم مانند: بَاعَدَ (دور کرد) که مجرد آن بَعَدَ (دور شد) بوده‌است.

ب ـ به معنی ثلاثی مجرد آمده مانند: سَافَرَ زَیْدٌ (زید مسافرت کرد) که در این مثال برای معنی مشارکت نیامده است.

۲ ـ و گاهی این باب برای معانی دیگری نیز آمده است مانند:

الف ـ برای مشارکت در فعل مانند: اِخْتَصَمَ زَیْدٌ و عَمْرٌو (زید و عمرو با هم مخاصمه کردند).

ب ـ برای مبالغه مانند: اِکْتَسَبَ سَعِیْدٌ المَالَ (سعید مال رزا با زحمت به دست آورد).

ج ـ به معنای ثلاثی مجرد آمده است مانند: جَذَبَ حَمِیدٌ الحَبْلَ و اَجْتَذَبَهُ. که هر دو به معنی (کشید) می‌باشد.

درس هفتم

بقیهٔ معانی ابواب مزید

پنجم: باب اِنْفِعال

این باب برای مطاوعه وزن (فَعَلَ) آمده است مانند: کَسَرْتُ القَلَمَ فَانْکَسَرَ (قلم را شکستم، پس شکسته شد).

و گاه برای مطاوعه باب **افعال** آمده است مانند: اَزْعَجْتُهُ فَانْجَزَعَ (او را بیزار کردم، پس بیزار شد).

ششم: باب تَفَعُّل

این باب غالباً برای مطاوعه باب تفعیل آمده است[1] مانند: عَلَّمْتُهُ فَتَعَلَّمَ (او را یاد دادم، پس یاد گرفت).

---

۱ ـ گاهی این باب برای معانی دیگری آمده است مانند:

الف ـ برای تَکَلُّفْ و تَشَبُّه، یعنی تظاهر کردن به امری که در فاعل نباشد مانند: تَشَجَّعَ (از خود شجاعت و دلاوری نشان داد).

ب ـ برای تَدْرِیْج (آرام آرام، رفته رفته) مانند: تَجَرَّعَ (جرعه جرعه نوشید).

ج ـ گرفتن فعل از اسم مانند: تَوَسَّدَ الأَرْضَ یعنی (زمین را بالش قرار داد) که از وساده (بالش) فعل گرفته شده است.

د ـ تَجَنُّب، اجتناب کردن مانند: تَأَثَّمَ زَیْدٌ (زید از گناه دوری کرد).

هـ ـ برای صیرورت (یعنی گردیدن و به حالی درآمدن) مانند: تَأَیَّمَتِ اَلمَرْأَةُ (زن بی‌شوهر شد).

هفتم: باب تَفَاعُل

این باب غالباً برای شرکت دو نفر در کاری بطور متساوی آمده است[۱] مانند: تَضَارَبَ زَیْدٌ و عَمْرٌو (زید و عمرو یکدیگر را زدند) که ثلاثی مجرد آن ضَرَبَ زَیْدٌ (زید زد) بوده.

هشتم: باب اِفْعِلال

این باب برای درآمدن به رنگ یا پیداکردن عیب و نقص آمده است[۲] مانند: اِحْمَرَّ (سرخ شد) و اَعْوَجَّ (کج شد).

نهم: باب اِسْتِفْعَال

این باب غالباً برای معنی طلب و درخواست آمده است[۳] مانند: اِسْتَغْفَرَ (طلب آمرزش کرد)، اِسْتَخْدَمَ (به خدمت گرفت).

دهم: باب اِفْعِیْلال

این باب برای مبالغهٔ باب اِفْعِلال است مانند: اِحْمَارَّ (بسیار سرخ شد) که معنی آن مبالغه اِحْمَرَّ (سرخ شد) می‌باشد.

۱ـ گاهی این باب برای معانی دیگری آمده است مانند:
الف ـ برای اظهار کردن امری بر خلاف واقع آمده است مانند: تَجَاهَلَ (خود را به نادانی زد)، تَمَارَضَ الصَّبِیُّ (کودک خود را به بیماری زد).
ب ـ به معنی تَدَرُّج آمده است مانند: تَوَارَدَ القَوْمُ یعنی قوم گروه گروه وارد شدند.
۲ـ گاهی برای مبالغه می‌آید مانند: اِسْوَدَّ اَللَّیْلُ (تاریکی شب بسیار شد).
۳ـ گاهی این باب برای معانی دیگری آمده مانند:
الف ـ انتقال از حالی به حالی مانند: اِسْتَحْجَرَ الطِّیْنُ (گِل به حالت سنگ درآمد).
ب ـ به معنی یافتن صفتی در مفعول مانند: اِسْتَعْظَمْتُ الأَمْرَ (آن کار را بزرگ شمردم).

تمرین (۱)

از این مصدرها فعل متعدی بسازید:

دُخُول، ظُهُور، قُعُود، صِغَر، عِظَم، كِبَر، بُعْد، شَرَف، ذَهَاب، وُقُوف.

تمرین (۲)

از این مصدرها افعالی بسازید که برای مطاوعه بکار روند:

نَقْل، عَقْد، تَعْلِيم، تَحْوِيل، نَفْع، جَمْع، قَلْب، رِزْق.

تمرین (۳)

از این مصدرها افعالی بسازید که برای طلب و درخواست بکار روند:

كَشْف، خِدْمَة، تَأْخِير، فَهْم، خُروج، نُطْق، كِتَابَة، غُفْران، مَدَد، قَرَار.

تمرین (۴)

از این مصدرها افعالی بسازید که برای مشارکت به کار روند:

طَلَب، فَخْر، قَطْع، كِتَابَة، صُحْبَة، رَحْمَة، نَظَر، حَرْب، صَفْح، جُهْد.

درس هشتم

فعل رباعی

فعل رباعی: فعلی است که حروف اصلی آن **چهار** باشد و بر **دو** قسم است:

۱ ـ **فعل رباعی مجرد** که یک وزن دارد:

فَعْلَلَ يُفَعْلِلُ فَعْلَلَةً و فِعْلالاً چون: دَحْرَجَ يُدَحْرِجُ دَحْرَجَةً و دِحْراجاً.

۲ ـ **فعل رباعی مزید** را سه باب است:

الف ـ باب تَفَعْلُل: تَفَعْلَلَ يَتَفَعْلَلُ تَفَعْلُلاً

تَدَحْرَجَ يَتَدَحْرَجُ تَدَحْرُجاً.

این باب **یک حرف زاید** دارد.

ب ـ باب اِفْعِنْلال: اِفْعَنْلَلَ يَفْعَنْلِلُ اِفْعِنْلالاً

اِحْرَنْجَمَ يَحْرَنْجِمُ اِحْرِنْجاماً.

ج ـ باب اِفْعِلّال: اِفْعَلَلَّ يَفْعَلِلُّ اِفْعِلّالاً

اِقْشَعَرَّ يَقْشَعِرُّ اِقْشِعْراراً.

و هر یک از این دو باب **دو حرف زائد** دارد.

بنابراین فعل رباعی مجرد یک باب بیشتر ندارد و هر فعلی که چهار حرفی و مجرد باشد، از این باب بیرون نخواهد بود.

فَعْلَلَ يُفَعْلِلُ فَعْلَلَةً و فِعْلالاً چون زَلْزَلَ يُزَلْزِلُ زَلْزَلَةً و زَلْزالاً.

معانی ابواب رباعی مزیدفیه

۱ ـ باب تَفَعْلُل:

این باب معنی مطاوعه را می‌رساند مانند:

تَدَحْرَجَ (غلطید) که مجرد آن دَحْرَجَ (غلطاند) می‌باشد.

تَزَلْزَلَ (جنبید) که مجرد آن زَلْزَلَ (جنباند) می‌باشد.

۲ ـ باب اِفْعِنْلال:

این باب نیز برای مطاوعه است مانند:

حَرْجَمْتُ الإبِلَ فَاَحْرَنْجَمَتْ (شتران را جمع کردم، پس جمع شدند)

۳ ـ باب اِفْعِلّال:

این باب برای مبالغه است مانند:

اِقْشَعَرَّ (بسیار لرزید)

اِشْمَأَزَّ (بسیار متنفر شد).

به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ فعل رباعی چه تعریفی دارد؟
۲ ـ فعل رباعی مزیدفیه چند باب دارد؟ آن را با ذکر مثال بنویسید.
۳ ـ فعل رباعی مجرد چند باب دارد؟ آنها را با ذکر مثالی شرح دهید.

تمرین (۱)

الف ـ فعلهای زیر را به باب تَفَعْلُل ببرید:
هَنْدَسَ، عَجْرَفَ، غَطْرَسَ، دَمْدَمَ، زَلْزَلَ، دَحْرَجَ، حَرْجَمَ، فَرْقَعَ.
ب ـ فعلهای زیر را به باب اِفْعِنْلال ببرید: حَرْجَمَ، فَرْقَعَ.
ج ـ فعلهای زیر را به باب اِفْعِلّال ببرید: طَمْأَنَ، قَشْعَرَ.

تمرین (۲)

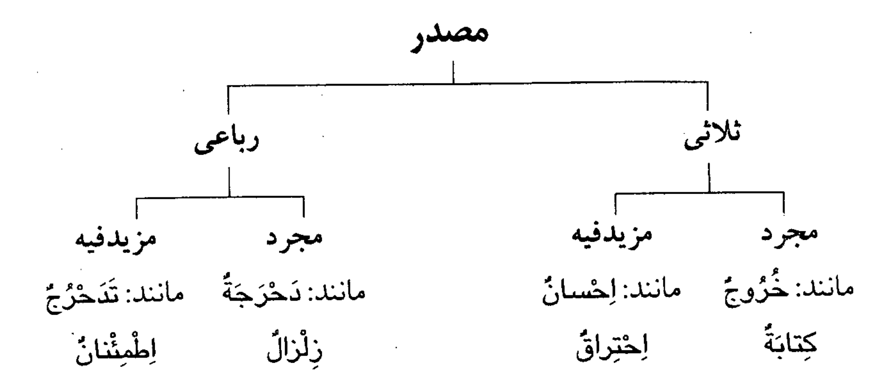
وزن این افعال ماضی را بیان کنید و حروف زائد را بگویید.
اَخْبَرَ، جاوَرَ، عَظَّمَ، اِلْتَقَطَ (برچید، برگرفت)، تناوَلَ (گرفت)، اَسْمَعَ، اِنْقَطَعَ، اِسْتَمَعَ، فَهَّمَ، تَفَقَّدَ، اِخْضَرَّ (سبز شد)، اِسْتَمْسَکَ (دست آویخت)، تَرْجَمَ، تَقَهْقَرَ (واپس رفت)، اِضْمَحَلَّ (نابود شد)، جَرَّبَ (آزمود)، تَجاهَلَ (خود را به نادانی زد)، اِنْکَشَفَ.

درس نهم

مصدر

مصدر: کلمه‌ایست که دلالت می‌کند بر حالتی یا کاری بدون تعیین زمان آن کار و علامت آن در فارسی آن است که به **(تاء و نون)** یا **(دال و نون)** ختم می‌شود مانند: **اَلْأَكْل** (خوردن)، **اَلْعِلْم** (دانستن).

مصدر بر **دو** نوع است: **ثلاثی و رباعی**، و هر یک از این دو بر **دو** قسمند: **مجرد و مزیدفیه.**



مصدر ثلاثی مجرد **سماعی** است و دیگر مصدرها **قیاسی‌اند.**

مصدر سماعی: آن است که برای تعیین و تشخیص وزن آن ضابطه معین وجود ندارد و باید به عرب زبان یا کتابهای لغت مراجعه کرد.

برای مصدر ثلاثی مجرد وزنهای بسیاری وجود دارد که مشهورترین آنها عبارتند از:

۱ـ **فَعْلٌ، فِعْلٌ، فُعْلٌ** مانند: **فَتْحٌ، عِلْمٌ، صُنْعٌ.**

۲ـ **فَعْلَةٌ، فِعْلَةٌ، فُعْلَةٌ** مانند: **كَثْرَةٌ، طِيْبَةٌ، قُدْرَةٌ.**

۳ـ **فَعَلان، فِعْلان، فُعْلان** مانند: **غَلَيان، وِجْدان، قُرْبانٌ.**

۴ـ **فَعَلٌ، فِعَلٌ، فَعَلَةٌ** مانند: **فَرَحٌ، كِبَرٌ، عَجَلَةٌ.**

۵ـ **فَعالٌ، فِعالٌ، فُعالٌ** مانند: **ذَهابٌ، اِيابٌ، سُؤالٌ.**

۶ـ **فَعالَةٌ، فِعالَةٌ** مانند: **فَصاحَةٌ، زِراعَةٌ.**

۷ـ **فُعُولٌ، فُعُولَةٌ** مانند: **خُرُوجٌ، سُهُولَةٌ.**

۸ـ **فَعالِيَةٌ** مانند: **صَلاحِيَةٌ.**

۹ـ **فَعْلَىٰ، فِعْلَىٰ، فُعْلَىٰ** مانند: **دَعْوَىٰ، ذِكْرَىٰ، بُشْرَىٰ.**

توجه:

مصدر فعلهای ثلاثی مجرد **سماعی‌اند**، ولی غالباً:

۱ـ فعلی که بر **پیشه** یا **حرفه‌ای** دلالت کند، مصدر آن بر وزن (**فِعالة**) است مانند: **زَرَعَ زِراعَةً، تَجَرَ تِجارَةً.**

۲ـ فعلی که دلالت بر **حرکت** و **اضطراب** کند، مصدر آن بر وزن (**فَعَلان**) است مانند: **جَرىٰ جَرَياناً، هاجَ هَيَجاناً.**

۳ـ فعلی که دلالت بر **رنگ** کند بر وزن (**فُعْلَة**) است مانند: **خَضُرَ خُضْرَةً.**

۴ـ افعالی که بر وزن (**فَعُلَ**) است، مصدرشان بر وزن **فُعُولَة** یا **فَعالَة** است مانند: **رَطُبَ رُطُوبَةً، كَرُمَ كَرامَةً.**

۵ـ افعالی که بر وزن (**فَعَلَ**) و **لازم** باشند مصدرشان بر وزن **فُعُولْ** است مانند: **دَخَلَ دُخُولاً.**

۶ـ افعالی که بر وزن (**فَعِلَ**) و **لازم** باشد مصدرشان بر وزن **فَعَلَ** است مانند:

عَطِشَ عَطَشاً.

۷ـ افعالی که بر وزن (فَعَلَ یا فَعِلَ) و **متعدی** باشند مصدرشان بر وزن (فَعْل) است مانند: جَمَعَ جَمْعاً، سَمِعَ سَمْعاً.

مصدر قیاسی: آن است که طبق ضابطه و میزان مشخص بدست می‌آید و آن شامل تمام مصادر فعلهای غیر ثلاثی مجرد می‌باشد مانند:

اِحْسانٌ	مصدر	أَحْسَنَ	تَعْظِیمٌ	مصدر	عَظَّمَ
دَحْرَجَةٌ	مصدر	دَحْرَجَ	تَدَحْرُجٌ	مصدر	تَدَحْرَجَ.

تمرین (۱)

از کلمات زیر مصدرها را مشخص کنید:
قُفْلٌ، کِتابَةٌ، نَصْرٌ، فَلْسٌ، وُضُوءٌ، جِدارٌ، فَأْسٌ، عِنَبٌ، نُزُولٌ، فَرَحٌ، دَرْسٌ، شُرُوقٌ، صَبْرٌ، ضَرْبٌ.

تمرین (۲)

از کلمات زیر هرچندتا که می‌توانید اشتقاق نمایید.
اَلْعِلْم، اَلدَّرْس، اَلْجُلُوس، اَلْجَمْعُ، اَلْکِتابَة.

تمرین (۳)

وزن این مصدرها را بگویید و بیان کنید که چرا به این وزن آمده‌اند؟
نُهُوض، غُسْل، حِدادَة، وُقُوف، کِتابَة، صُفْرَة، فَصاحَة، وَلَه، ضَرَبان، فَهْم.

درس دهم

یادآوری صیغه‌های ماضی و مضارع

ماضی: فعلی است که زمانش گذشته باشد.

مضارع: فعلی است که زمانش حال یا آینده باشد.

و برای هریک از این دو فعل چهارده صیغه است:

شش صیغه برای غائب و **شش** صیغه برای مخاطب و **دو** صیغه برای متکلم است.

و از **شش** صیغه غائب **سه** صیغه برای غائب مذکر و **سه** صیغه برای غائب مؤنث است.

و همچنین از شش صیغه مخاطب **سه** صیغه برای مذکر و **سه** صیغه برای مؤنث است.

و از **دو** صیغه متکلم، **یک** صیغه برای متکلم وحده و دیگری برای متکلم مع‌الغیر است.

چهارده صیغه ماضی و مضارع را در این جدول با دقت ملاحظه کنید.

تمرین (۱)

فعلهای ماضی زیر را صرف کنید و حرکت عین‌الفعل مضارع آنها را معین کنید:

فَرِحَ، رَفَعَ، نَصَحَ، نَفَعَ، فَضُلَ، بَعَثَ، سَمِعَ، كَتَبَ.

فعل ماضی و مضارع

غایب	مذکر	مفرد	نَصَرَ، یَنْصُرُ	ضَرَبَ، یَضْرِبُ	مَنَعَ، یَمْنَعُ	عَلِمَ، یَعْلَمُ	حَسِبَ، یَحْسِبُ	شَرُفَ، یَشْرُفُ	۱
		تثنیه	نَصَرا، یَنْصُرانِ	ضَرَبا، یَضْرِبانِ	مَنَعا، یَمْنَعانِ	عَلِما، یَعْلَمانِ	حَسِبا، یَحْسِبانِ	شَرُفا، یَشْرُفانِ	۲
		جمع	نَصَرُوا، یَنْصُرُونَ	ضَرَبُوا، یَضْرِبُونَ	مَنَعُوا، یَمْنَعُونَ	عَلِمُوا، یَعْلَمُونَ	حَسِبُوا، یَحْسِبُونَ	شَرُفُوا، یَشْرُفُونَ	۳
	مؤنث	مفرد	نَصَرَتْ، تَنْصُرُ	ضَرَبَتْ، تَضْرِبُ	مَنَعَتْ، تَمْنَعُ	عَلِمَتْ، تَعْلَمُ	حَسِبَتْ، تَحْسِبُ	شَرُفَتْ، تَشْرُفُ	۴
		تثنیه	نَصَرَتا، تَنْصُرانِ	ضَرَبَتا، تَضْرِبانِ	مَنَعَتا، تَمْنَعانِ	عَلِمَتا، تَعْلَمانِ	حَسِبَتا، تَحْسِبانِ	شَرُفَتا، تَشْرُفانِ	۵
		جمع	نَصَرْنَ، یَنْصُرْنَ	ضَرَبْنَ، یَضْرِبْنَ	مَنَعْنَ، یَمْنَعْنَ	عَلِمْنَ، یَعْلَمْنَ	حَسِبْنَ، یَحْسِبْنَ	شَرُفْنَ، یَشْرُفْنَ	۶
مخاطب	مذکر	مفرد	نَصَرْتَ، تَنْصُرُ	ضَرَبْتَ، تَضْرِبُ	مَنَعْتَ، تَمْنَعُ	عَلِمْتَ، تَعْلَمُ	حَسِبْتَ، تَحْسِبُ	شَرُفْتَ، تَشْرُفُ	۷
		تثنیه	نَصَرْتُما، تَنْصُرانِ	ضَرَبْتُما، تَضْرِبانِ	مَنَعْتُما، تَمْنَعانِ	عَلِمْتُما، تَعْلَمانِ	حَسِبْتُما، تَحْسِبانِ	شَرُفْتُما، تَشْرُفانِ	۸
		جمع	نَصَرْتُم، تَنْصُرُونَ	ضَرَبْتُم، تَضْرِبُونَ	مَنَعْتُم، تَمْنَعُونَ	عَلِمْتُم، تَعْلَمُونَ	حَسِبْتُم، تَحْسِبُونَ	شَرُفْتُم، تَشْرُفُونَ	۹
	مؤنث	مفرد	نَصَرْتِ، تَنْصُرِینَ	ضَرَبْتِ، تَضْرِبِینَ	مَنَعْتِ، تَمْنَعِینَ	عَلِمْتِ، تَعْلَمِینَ	حَسِبْتِ، تَحْسِبِینَ	شَرُفْتِ، تَشْرُفِینَ	۱۰
		تثنیه	نَصَرْتُما، تَنْصُرانِ	ضَرَبْتُما، تَضْرِبانِ	مَنَعْتُما، تَمْنَعانِ	عَلِمْتُما، تَعْلَمانِ	حَسِبْتُما، تَحْسِبانِ	شَرُفْتُما، تَشْرُفانِ	۱۱
		جمع	نَصَرْتُنَّ، تَنْصُرْنَ	ضَرَبْتُنَّ، تَضْرِبْنَ	مَنَعْتُنَّ، تَمْنَعْنَ	عَلِمْتُنَّ، تَعْلَمْنَ	حَسِبْتُنَّ، تَحْسِبْنَ	شَرُفْتُنَّ، تَشْرُفْنَ	۱۲
متکلم		وحده	نَصَرْتُ، اَنْصُرُ	ضَرَبْتُ، اَضْرِبُ	مَنَعْتُ، اَمْنَعُ	عَلِمْتُ، اَعْلَمُ	حَسِبْتُ، اَحْسِبُ	شَرُفْتُ، اَشْرُفُ	۱۳
		مع‌الغیر	نَصَرْنا، نَنْصُرُ	ضَرَبْنا، نَضْرِبُ	مَنَعْنا، نَمْنَعُ	عَلِمْنا، نَعْلَمُ	حَسِبْنا، نَحْسِبُ	شَرُفْنا، نَشْرُفُ	۱۴

درس یازدهم

صیغه فعل مضارع

تعریف فعل مضارع:

فعلی است که بر زمان حال یا آینده دلالت می‌کند یعنی اگر گفتیم:
یَنْصُرُ: (یاری می‌کند) یاری کردن را در هر دو زمان حال و آینده شامل می‌شود.
و چنانچه بخواهیم مخصوص زمان (حال) باشد، باید به اول فعل مضارع لام مفتوحه‌ای را در آوریم، مانند:
لَیَنْصُرُ: (اکنون یاری می‌کند)
و چون بخواهیم فعل بر زمان آینده دلالت کند، لازم است به أول آن حرف (سـ) یا (سوف) در آوریم مانند:
سَیَنْصُرُ: (در آینده نزدیک یاری می‌کند).
سَوفَ یَنْصُرُ: (در آینده دور یاری می‌کند).

طرز ساختن آن:

می‌دانید که فعل مضارع را از فعل ماضی می‌گیرند، بدین ترتیب که یکی از حروف چهارگانه را (أ - ت - ي - ن) بر سر فعل ماضی در می‌آورند و آخر آن را ضمه می‌دهند، و این حروف چهارگانه را **حروف مضارعه** گویند.

این حروف در تمام فعلهای مضارع فتحه دارند به جز در **چهار** باب، که فعل ماضی آنها چهار حرفی باشد. مانند فعلهای مضارع باب (**اِفْعال** و **تَفْعِیل** و **مُفاعَلَة** و **فَعْلَلَة**) که حرف مضارعه در آنها ضمه دارد و ماقبل آخر آنها مکسور می‌باشد.

أَفْعَلَ یُفْعِلُ چون: اَحْسَنَ یُحْسِنُ
فَعَّلَ یُفَعِّلُ چون: عَظَّمَ یُعَظِّمُ
فاعَلَ یُفاعِلُ چون: کاتَبَ یُکاتِبُ
فَعْلَلَ یُفَعْلِلُ چون: دَحْرَجَ یُدَحْرِجُ

به این سؤالات پاسخ دهید:

۱ ـ حرف مضارعه در فعل مضارع چه موقعی مضموم یا مفتوح است؟
۲ ـ چگونه فعل مضارع را مخصوص زمان حال می‌سازیم؟
۳ ـ چگونه فعل مضارع را مخصوص زمان آینده درمی‌آوریم؟
۴ ـ حروف مضارعه کدامند؟

تمرین (۱)

مضارع این فعلها را بنویسید:
اَحْسَنَ، قَدَّمَ، سافَرَ، اِجْتَهَدَ، تَواضَعَ، تَفَقَّدَ، اِنْصَرَفَ، تَرْجَمَ.

تمرین (۲)

ماضی این فعلها را بنویسید:
یَحْمِلُ، یَذْهَبُ، یَحْضِرانِ، یَدْخُلُونَ، یَدْرُسْنَ، تَحْضُرُ، تَدْرُسانِ، تَذْهَبِینَ، تَدْخُلْنَ، یُدَحْرِجُ، اَحْمِلُ، تَحْمِلُ، تَذْهَبُونَ، تُسافِرانِ، یُعَظِّمُ، تَسْتَخْرِجُونَ، یَتَزَلْزَلُ، یُنَصِّفُ، یَحْتَرِقُ، یَنْکَسِرُ.

تمرین (۳)

افعال مضارع ذیل را مخصوص زمان حال و آینده بسازید.
یَرْکَبُ، یَتَحَرَّکُ، یَسْمَعُ، یَطْبُخُ، یُرَتِّبُ، یَرْجِعْنَ، یَأْخُذُ، یَعْمَلُ.

درس دوازدهم

ضمیر

ضمیر: اسمی است که بر متکلم یا مخاطب یا غائبی که قبلا ذکر شده باشد دلالت می‌کند مانند:

اَنا (من)، **اَنْتَ** (تو)، **هُوَ** (او)

و ضمیر بر **دو** نوع است:

ضمیر متّصل، ضمیر منفصل

۱ ـ **ضمیر متّصل**: آن است که در اول کلمه در نیاید و **به تنهائی هم معنی ندهد** بلکه در پی کلمات دیگری بپیوندد. مانند:

(**تُ**) در **نَصَرْتُ** و (**نا**) در **نَصَرْنا**، و (**كَ**) در **دَرَّسْتُكَ** (تو را درس دادم)

۲ ـ **ضمیر منفصل**: آن است که خود، کلمه‌ای مستقل باشد و به تنهائی گفته شود. مانند:

اَنا، اَنْتَ، هُوَ، هِيَ (او)، **اَيّاكَ** (تو را)، **اِيّاه** (او را).

ضمیرهای فاعلی در افعال بر **دو** نوع است:

ضمیر بارز، ضمیر مستتر

الف: ضمیر بارز

ضمیر بارز: ضمیری است که به آخر افعال می‌پیوندد. مانند:

(اْ) در مثنای مذکر و مؤنث غایب ماضی: نصرا، نصرتا
و در مثنای مذکر و مؤنث غائب و مخاطب مضارع:
یَنْصُرَانِ، تَنْصُرانِ
و در مثنای مذکر و مؤنث امر حاضر أُنْصُرَا

(وْ) در جمع مذکر غائب ماضی: نَصَرُوْا
و در جمع مذکر غائب و مخاطب مضارع:
یَنْصُرُوْنَ، تَنْصُرُوْنَ
و در جمع مذکر امر حاضر: أُنْصُرُوْا

(نَ) در جمع مؤنث غائب ماضی: نَصَرْنَ، و در جمع مؤنث غائب و مخاطب مضارع: یَنْصُرْنَ و تَنْصُرْنَ، و در جمع مؤنث امر حاضر أُنْصُرْنَ.

(یِ) در مفرد مؤنث مخاطب مضارع: تَنْصُرِیْنَ
و در مفرد مؤنث امر حاضر: أُنْصُرِي

(تَ) در مفرد مذکر مخاطب ماضی: نَصَرْتَ
(تُما) در مثنای مذکر و مؤنث مخاطب ماضی: نَصَرْتُمَا
(تُمْ) در جمع مذکر مخاطب ماضی: نَصَرْتُمْ
(تِ) در مفرد مؤنث مخاطب ماضی: نَصَرْتِ
(تُنَّ) در جمع مؤنث مخاطب ماضی: نَصَرْتُنَّ
(تُ) در متکلم وحده ماضی: نَصَرْتُ
(نا) در متکلم مع‌الغیر ماضی: نَصَرْنا

ضمایر فاعلی بارز در أفعال

ماضی	مضارع	أمر حاضر
(ا، وْ، تا، نَ، تَ، تُما، تُم، تِ، تُنَّ، تُ، نا)	(ا، وْ، نَ، يْ)	(اُ، وْ، نَ، ي)
-نَصَرا، نَصَرُوْا -نَصَرَتاْ، نَصَرْنَ -نَصَرْتَ، نَصَرْتُما، نَصَرْتُمْ -نَصَرْتِ، نَصَرْتُما، نَصَرْتُنَّ -نَصَرْتُ، نَصَرْنا	يَنْصُرانِ، يَنْصُرُوْنَ، تَنْصُرانِ يَنْصُرْنَ، تَنْصُرُوْنَ، تَنْصُرِيْنَ، تَنْصُرْنَ	أُنْصُرا، أُنْصُرُوْا أُنْصُرِي، أُنْصُرْنَ

درس سیزدهم

ب : ضمَایر مُسْتَتِر (پنهان)

اکنون بقیه صیغه‌هائی که دارای ضمیر فاعلی و در خود فعل پنهانند، بیان می‌کنیم.

ضمائر فاعلی در **هشت** صیغه ذیل مستتر می‌باشند:

در فعل ماضی ـ نَصَرَ، نَصَرَتْ.

و در فعل مضارع ـ يَنْصُرُ، تَنْصُرُ (مفرد مؤنث غائب)، **تَنْصُرُ** (مفرد مذکر مخاطب)، **أَنْصُرُ، نَنْصُرُ.**

و در فعل أمر حاضر ـ أُنْصُرْ.

در صیغه‌های غائب از ماضی و مضارع، فاعل فعل را بعد از آن می‌توان نام برد، مانند: **نَصَرَ عَلِيٌّ المَظْلُومَ ـ يَنْصُرُ عَلِيٌّ المَظْلُومَ.**

که می‌توان گفت: **نَصَرَ المَظْلُوْمَ** ـ و **يَنْصُرُ المَظْلُومَ.**

این نوع ضمیر مستتر را ـ **جایزالاستتار** ـ گویند.

ضمایر جایزالاستتار در صیغه‌های گذشته عبارتند از:

(هُوَ) در نَصَرَ، (هِيَ) در نَصَرَتْ از ماضی. و (هُوَ) در يَنْصُرُ، و (هِيَ) در تَنْصُرُ از مضارع.

اما در بقیه صیغه‌ها ضمیر واجب است که در آنها مستتر باشد و نمی‌توان فاعل

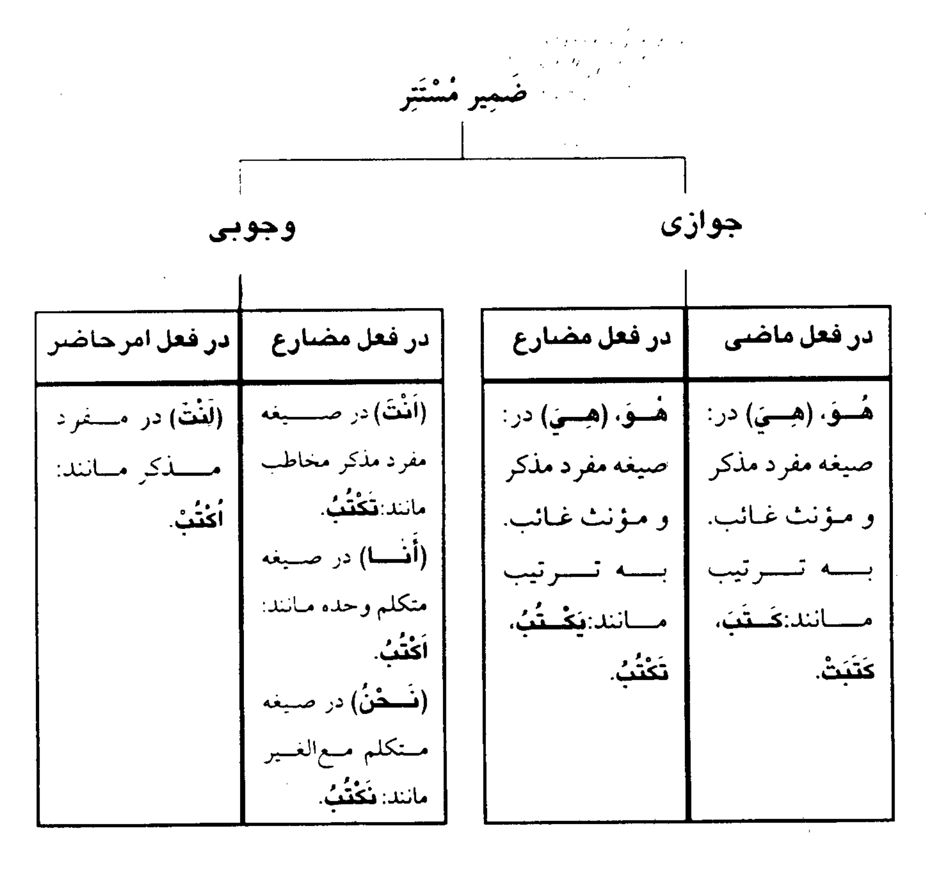
را بعد از فعل نام برد. مانند:

أَنْصُرُ المَظلُومَ. که فاعل (**أَنْصُرُ**) در اینجا خود گوینده است، پس اگر گوینده مثلاً (عَلِيّ) باشد جائز نیست گفته شود: **أَنْصُرُ عَلِيٌّ المَظلُومَ.**

این نوع ضمیر مستتر را ـ**واجب‌الاستتار**ـ گویند.

ضمایر واجِبُ الإسْتِتار در **صیغه‌های گذشته هم چهارند** و عبارتند از:

تَنْصُرُ «مفرد مذکر مخاطب»، **أَنْصُرُ، نَنْصُرُ، أُنْصُرْ**



به این سؤال‌ها پاسخ دهید:

۱ ـ ضمیر چه تعریفی دارد؟ آن را با ذکر مثال بگوئید.
۲ ـ ضمیر فاعلی بر چند نوع است؟
۳ ـ ضمیر بارز یعنی چه؟
۴ ـ ضمیر مستتر را تعریف کنید.
۵ ـ در چه مواردی ضمیر فاعلی وجوبا یا جوازاً مستتر می‌شود؟
۶ ـ در چه صیغه‌هائی، ضمیر فاعلی مستتر است، و در کدام بارز؟

تمرین (۱)

نوع ضمیر فاعلی را در افعال ذیل مشخص کنید، و بنویسید:
اِقْرَأْ، يَنْهَضُوْنَ (برمی‌خیزند)، جَلَسَ، اِسْتَقْبَلْنا، ذَهَبْتُ، يَأْكُلْنَ، تَدْرُسِيْنَ، رَأَيْتِ، اَعْلَمَتْ (آگاه ساخت)، اُسْجُدُوْا، يَحْمِلُ اِجْتَهَدَ، نُسافِرُ، سَمِعَتْ، تَجْتَمِعْنَ، لَعِبْتُمْ، جَمَعْتُنَّ، صَلَّيْتُما، تَعْلَمُونَ، تَرْسِمانِ، تَفْهَمْنَ، طَبَخْنا، اُكْتُبْنَ، اُنْصُرِيْ، اِضْرِبَا نَدْرُسُ، اُعْبُدْ، تُؤَلِّفانِ، تَسْهَرِيْنَ.

تمرین (۲)

این ضمایر فاعلی را به آخر فعل مناسبی متصل کنید:
تُنَّ، نا، تُما، نَ، وَ، اْ، تَ، تِ، تُمْ، تُ.

درس چهاردهم

«حالات فعل مضارع»

گاه بر سر فعل مضارع کلمه‌ای در می‌آید که موجب تغییر آخر آن می‌گردد و آن را (**عامل**) گویند.

و این عوامل بر **دو** قسم است: **عامل نصب، عامل جزم**

بنابراین: فعل مضارع دارای **سه** حالت می‌شود.

حالت اول:

فعل مضارع **بی‌عامل (نصب و جزم)**

هر گاه فعل مضارع بدون هیچگونه عامل نصب یا جزم ذکر شود. حرکت آخر آن در صیغه‌های مفرد (صیغه‌های بدون ضمیر بارز) **ضمه** است. مانند:

اَنْصُرُ، یَنْصُرُ، تَنْصُرُ، نَنْصُرُ

و در صیغه‌های پنجگانه[1] به جای ضمه لام الفعل نون است که آن را **نون عوض رفع** می‌نامند. مانند:

یَنْصُرانِ، تَنْصُرانِ، یَنْصُرُونَ، تَنْصُرُوْنَ، تَنْصُرِیْنَ.

اما در دو صیغه جمع مؤنث غایب و مخاطب لام الفعل ساکن است.

---

۱ - صیغه‌هائی هستند که به آخر آنها ضمایر (اَ، وْ، یْ) متصل است؟

مانند: یَنْصُرْنَ، تَنْصُرْنَ

حالت دوم:

فعل مضارع **با عامل نصب**

هر گاه بر سر فعل مضارع یکی از ادوات نصب در آید: أَنْ (که)، لَنْ (هرگز نه)، کي (تا اینکه)، اِذَنْ (بنابراین)، حرکت آخر فعل در مفرد **فتحه** می‌باشد، مانند:

لَنْ اَکْتُبَ، لَنْ یَکْتُبَ، لَنْ تَکْتُبَ، لَنْ نَکْتُبَ.

و در صیغه‌های پنجگانه، نون عوض رفع، **حذف** می‌گردد، مانند:

لَنْ یَکْتُبا، لَنْ تَکْتُبا، لَنْ یَکْتُبُوا، لَنْ تَکْتُبُوا، لَنْ تَکْتُبِي.

و در دو صیغهٔ جمع مؤنث **هیچ تغییری در حرکت آخر فعل نمی‌باشد**، مانند:

لَنْ یَکْتُبْنَ، لَنْ تَکْتُبْنَ.

حالت سوم:

فعل مضارع **با عامل جزم**

هر گاه بر سر فعل مضارع یکی از اداوات جزم که، لم به معنی (نه)، لمّا به معنی (هنوز نه)، لام أمر (لِ) به معنی (باید)، لاء نهی (لا) به معنی (نه) در آید، حرکت آخر فعل در مفرد **سکون** می‌باشد، مانند:

لَمْیَکْتُبْ، لَمْتَکْتُبْ، لَمْأَکْتُبْ، لَمْنَکْتُبْ.

لَمَّایَکْتُبْ، لَمَّاتَکْتُبْ، لَمَّاأَکْتُبْ، لَمَّانَکْتُبْ.

لِیَکْتُبْ، لِتَکْتُبْ، لِأَکْتُبْ، لِنَکْتُبْ.

لایَکْتُبْ، لاتَکْتُبْ، لاأَکْتُبْ، لانَکْتُبْ.

و در صیغه‌های پنجگانه، نون عوض رفع **حذف** می‌گردد، مانند:

لَمْ یَکْتُبا، لَمْ تَکْتُبا، لَمْ یَکْتُبُوا، لَمْ تَکْتُبُوا، لَمْ تَکْتُبِي.

و در جمع مؤنث مانند دو حالت قبل همچنان بی‌تغییر می‌ماند مانند:

لَمْ يَكْتُبْنَ، لَمْ تَكْتُبْنَ.

توجه:

۱ ـ فعل مضارع هر گاه با عامل (لَمْ، لَمَّا) مجزوم شود زمان فعل مضارع به ماضی **منفی** تبدیل می‌شود، مانند:

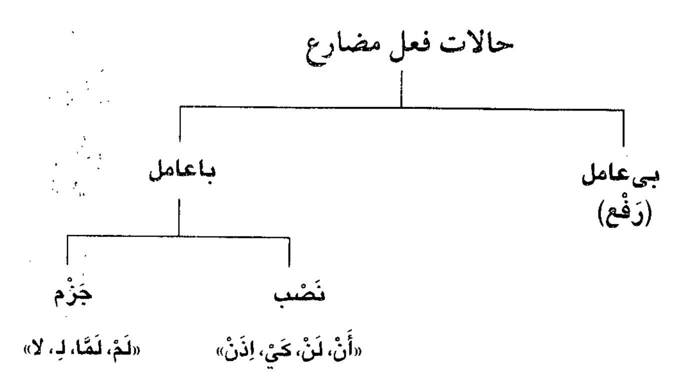
لَمْ يَنْصُرْ (یاری نکرده‌است)، لَمَّايَنْصُرْ (هنوز یاری نکرده‌است).

۲ ـ شش صیغهٔ غائب و دو صیغهٔ متکلم مضارع با لام أمر (لِ) جازمه، مفهوم **أمر** می‌دهد. پس **لِيَنْصُرْ، لِأَنْصُرْ** معنی (باید یاری کند، باید یاری کنم) می‌باشد.

پس در هشت صیغهٔ امر غایب و متکلم از (النَّصْر) گویند:

لِيَنْصُرْ، لِيَنْصُرَا، لِيَنْصُرُوْا، لِتَنْصُرْ، لِتَنْصُرَا، لِيَنْصُرْنَ، لِأَنْصُرْ، لِنَنْصُرْ.

«خلاصه»



به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ عامل چیست؟

۲ ـ در چه مواردی فعل مضارع حرکت آخرش ضمه است؟

۳ ـ نون عوض رفع یعنی چه؟

۴ ـ در چه مواردی فعل مضارع حرف آخر آن ساکن می‌باشد؟

۵ ـ در صیغه‌های پنجگانه، اگر عامل نصب یا جزم پیش آن آید چه تغییری پیدا می‌کند؟

۶ ـ ادوات جزم کدامند؟

۷ ـ ادوات نصب را نام ببرید.

تمرین (۱)

این فعلهای مضارع را با یکی از ادوات نصب بنویسید و تغییرات آخر آنها را بیان کنید:

یَكْتُبانِ، یَجْمَعُوْنَ، یَضْرِبْنَ، تَأْكُلِیْنَ، اَلْعَبُ، نَذْهَبُ، نَقْرَأُ، یَسْمَعُ، تَنْصُرانِ، یَنْظُرْنَ، تُسافِرُونَ، یُعاهِدُونَ (پیمان می‌بندند).

تمرین (۲)

افعال تمرین قبل را با یکی از ادوات جزم بنویسید، و تغییرات اواخر آنها را بگوئید.

درس پانزدهم

همزه وصل و قطع

همزه‌هائی که دراول کلمه‌ها هستند بر **دو** قسم می‌باشند:

۱ ـ همزۀ قطع:

و آن همزه‌ای است که چون به ماقبل خود متصّل گردد، **ساقط نشده و تلفظ می‌شود.** مانند:

الف ـ همزۀ اسمهائی که بر وزن (أَفْعَل) چون: أَكْبَر، أَحْمَر.

ب ـ همزۀ متکلم در مضارع. چون: أَنْصُرُ.

ج ـ همزۀ جمع تکسیر. چون أَعْمال، أَثْقال.

د ـ همزۀ باب إفْعَال (تعدیه) چون: أَكْرَمَ، أَكْرِمْ، إِكْرام.

هـ همزه‌هائی که جزو حروف اصلی یک کلمه باشند چون: أَمْر، أَب.

و ـ همزۀ استفهام چون: أَكَتَبْتَ دَرْسَكَ.

۲ ـ همزۀ وصل:

آن همزه‌ای است که چون به ماقبل خود متصل گردد **ساقط شده و تلفظ نمی‌شود.** مانند:

الف ـ همزه‌های أمر حاضر. چون: وَٱضْرِبْ، وَٱنْحَرْ، فَٱنْفُذُوا.

فَٱسْتَمِعْ، وَٱسْتَغْفِرْ.

ب ـ همزه‌های فعل ماضی و مصادر ثلاثی مزید فیه[1]

چون: وَٱسْتَكْبَرُوا ٱسْتِكْبَاراً، إِذَا ٱنْبَعَثَ، إِنِ ٱسْتَطَعْتُمْ إِذَا ٱلسَّمَاءُ انْشَقَّتْ.

ج ـ همزه (ال) تعریف.

چون: لَيْلَةُ ٱلْقَدْرِ، وَ ٱلرُّوحُ، وَٱلشَّفْعِ، وَٱلْوِتْرِ

د ـ همزه‌های برخی از کلمات نظیر اِبْن، اِمْرَأَة، اِسْم، اِثْنَانِ، اِثْنَتَانِ و اِمْرِئ...

به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ همزهٔ در اول کلمات، چند نوع است؟

۲ ـ همزهٔ قطع یعنی چه؟

۳ ـ در چه مواردی همزهٔ در اول کلمه همزهٔ قطع است؟ برای آنها مثال بزنید.

۴ ـ در چند مورد همزهٔ در اول کلمات همزهٔ وصل است؟ آنها را با ذکر مثال بگوئید؟

تمرین (۱)

کدام یک از همزه‌های عبارات زیر همزهٔ وصل، و کدام همزهٔ قطع می‌باشد:

ـ(أَتَأْمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ) ۴۴ / البقرة.

ـ أَنَا أَذْهَبُ إِلَىٰ ٱلْمَسْجِدِ فِي ٱلصَّبَاحِ ٱلْبَاكِرِ.

ـ أُسْتُخْرِجَ ٱلْحَدِيدُ مِنَ ٱلْأَرْضِ فِي قَدِيمِ ٱلزَّمَانِ.

ـ أَحْسِنْ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ.

ـ أَحْرَقْتُ ٱلْخَشَبَةَ فَٱحْتَرَقَتْ.

ـ قُلْتُ لَهُ: أُدْرُسْ ٱلْيَوْمَ تنجح غَداً.

---

۱ ـ به جز باب افعال چنانکه گفته شد.

درس شانزدهم

فعل أمر حاضر

فعل أمر حاضر دارای **شش** صیغه می‌باشد، سه برای مذکر و سه برای مؤنث، که آنها را از شش صیغه مخاطب فعل مضارع می‌سازند و بدین ترتیب است:

۱ ـ حرف مضارعه را از اول آنها برمی‌دارند و آخر صیغه اول را ساکن و از صیغه‌هائی که نون رفع دارند آن را **حذف** می‌نمایند.

مانند: **تُعَلِّمُ تُعَلِّمانِ تُعَلِّمُوْنَ**

تُعَلِّمِيْنَ تُعَلِّمانِ تُعَلِّمْنَ

که أمر حاضر آن:

عَلِّمْ عَلِّما عَلِّمُوْا عَلِّمِيْ عَلِّما عَلِّمْنَ می‌شود.

۲ ـ چنانچه فاءالفعل ساکن باشد به جای تاء مضارعه همزهٔ وصل در می‌آورند.

مانند: **تَنْصُرُ أُنْصُرْ**

در صورتی که عین‌الفعل **مضموم** باشد، همزهٔ وصل **مضموم** است.

و اگر عین‌الفعل **مکسور** یا **مفتوح** باشد، همزهٔ وصل **مکسور** است.

مانند:

فعل مضارع	امر حاضر
تَعْلَمُ	اِعْلَمْ ـ اِعْلَما ـ اِعْلَمُوا ـ اِعْلَمِي ـ اِعْلَما ـ اِعْلَمْنَ

تَکْتُبُ أُکْتُبْ - أُکْتُبا - أُکْتُبُوْا - أُکْتُبِي - أُکْتُبا - أُکْتُبْنَ

تَضْرِبُ اِضْرِبْ - اِضْرِبا - اِضْرِبُوْا - اِضْرِبِي - اِضْرِبا - اِضْرِبْنَ

پس برای أمر حاضر **سه** شکل صورت می‌گیرد:

۱ - احتیاج به همزه نباشد:

الف - أمر حاضر از فعلهای باب (اِفْعال و تَفْعِیْل و مُفاعَلَة) مانند تُحَسِّنُ - حَسِّنْ - تُکْرِمُ - أَکْرِمُ[1]، تُکاتِبُ - کَاتِبْ

ب - أمر حاضر از فعلهای باب تَفاعُل و تَفَعُّل. مانند: تَتَکاتَبُ - تَکاتَبْ و تَتَصَرَّفُ - تَصَرَّفْ

ج - أمر حاضر از فعلهای باب فَعْلَلَة و تَفَعْلُل مانند: تُدَحْرِجُ - دَحْرِجْ و تَتَزَلْزَلُ - تَزَلْزَلْ

۲ - احتیاج به همزه مضموم باشد:

أمر حاضر از باب - فَعَلَ - یَفْعَلَ و فَعُلَ - یَفْعُلْ مانند: تَنْصُرُ - أُنْصُرْ - تَشْرُفُ - أُشْرُفْ

۳ - احتیاج به همزه مکسور باشد:

أمر حاضر از سایر بابهای دیگر ثلاثی مجرد و مزید فیه و رباعی مزید فیه مانند:

تَضْرِبُ	اِضْرِبْ	تَمْنَعُ	اِمْنَعْ
تَکْتَسِبُ	اِکْتَسِبْ	تَسْتَخْرِجُ	اِسْتَخْرِجْ
تَحْرَنْجِمُ	اِحْرَنْجِمْ	تَنْکَسِرُ	اِنْکَسِرْ

امر به لام (لِ): أمر غایب و متکلم در درس چهاردهم آمده است.

---

۱ - تُکْرِم در اصل تُأَکْرِمُ بوده و به علتی همزه را در صیغه متکلم وحده آن حذف نمودند و به این مناسبت همزه از تمام سیزده صیغه دیگر حذف شد.

به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ فعل أمر حاضر را چگونه می‌سازیم؟
۲ ـ همزهٔ وصل فعل أمر، در چه صورتی مضموم و در چه مواردی مکسور است؟
۳ ـ آیا در تمام فعلهای أمر حاضر باید در أول فعل، همزهٔ وصل درآوریم؟ آن را شرح دهید.
۴ ـ فعل أمر حاضر چه تعریفی دارد؟

تمرین (۱)

افعال ماضی را به مضارع و تمام فعلهای مضارع ذیل را به امر حاضر تبدیل کنید:
تَجْمَعُ، تَكْتُبانِ، تَعَلَّمْتُمْ، تَحْتَرِقِيْنَ، تَصارَعا (کشتی گرفتند)، تَتَواضَعُوْنَ، تَباحَثْتُنَّ (بحث کردید)، تَدْرُسُ، اِنْقَسَمْتُما، تَعْلَمْنَ، كاتَبْتَ، تُحْسِنِيْنَ، تَصافَحْتُما (به یکدیگر دست دادید)، تُسافِرُوْنَ، عَظُمْتِ.

تمرین (۲)

فعلهای أمر ذیل را به مضارع برگردانید:
تَفَضَّلْ (بفرما)، اِجْلِسْ، اِرْكَبْ (سوار شو)، اِشْتَغِلْنَ، اُكْتُبُوْا، اِذْهَبا، اُشْكُرْ، أَرْجِعْ (برگردان)، اِحْمِلا، اِعْمَلِي، خافِي، اِفتَحْ، اِسْتَقْبِلْ.

تمرین (۳)

ماضی و مضارع فعلهای أمر ذیل را ذکر کنید، به طوری که صیغه‌های آنها با صیغه أمر مطابقت داشته باشد:
اِسْتَخْرِجْ، اُكْتُبْنَ، أَسْرِعا، دَبِّرِي (فراهم ساز)، اِفْتَحُوا، اُدْرُسا.

درس هفدهم

فعل لازم و متعدی

فعل لازم: فعلی است که معنای آن به «**فاعل**» اکتفا نماید، و به «**مفعول به**» احتیاج نداشته باشد:

مانند: جَلَسَ عَلِيٌّ (علی نشست)، قامَ مُحَمَّدٌ (محمّد برخاست)، ذَهَبْتُ (رفتم)، طارَ اَلْعُصْفُوْرُ (گنجشک پرید).

فعل متعدی: فعلی است که به فاعل اکتفا نکند، و نیازمند به «**مفعول به**» باشد. مانند: أَكَلَ عَلِيٌّ اَلْخُبْزَ (علی نان را خورد).

يَقْرَأُ حَمِيْدُ اَلدَّرْسَ (حمید درس را می‌خواند).

رَأَيْتُ اَلعالِمَ (دانشمند را دیدم).

شناختن لازم از متعدی

برای تشخیص فعل لازم از متعدی، قبل از فعل در ترجمه فارسی آن، کلمهٔ **(آن را)** یا **(او را)** در آورده، اگر معنی جمله **درست باشد** فعل، **متعدی** و چنانچه **درست نباشد** فعل، **لازم** است.

مانند: ذَهَبَ (رفت) که صیغهٔ متکلم وحدهٔ آن ذَهَبْتُ (رفتم) می‌باشد. (آن را یا او را رفتم) این جمله نادرست است، پس فعل (ذَهَبَ) لازم است، اما قَرَأَ (خواند) که صیغهٔ متکلم وحدهٔ آن قَرَأْتُ (خواندم) می‌باشد (آن را یا او را

خواندم) این جمله صحیح است، پس فعل (قَرَأَ) متعدی است.

چگونه فعل لازم متعدی می‌شود؟

فعل لازم را به یکی از این سه روش ذیل متعدی می‌سازند:

۱ ـ فعل لازم ثلاثی مجرد را به باب «**اِفعال**» می‌برند.

مانند: کَرُمَ (گرامی شد) ـ أَکْرَمَ زَیْدٌ فاضِلاً (زید فاضل را گرامی داشت).

جَلَسَ (نشست) ـ أَجْلَسَ عَلِيٌّ أَباهُ (علی پدرش را نشاند).

شَبِعَ (سیر شد) ـ أَشْبَعَ عَلِيٌّ زَیْداً (علی زید را سیر کرد).

پس به این وسیله معنی فعل لازم (کَرُمَ ـ جَلَسَ ـ شَبِعَ) عوض شده و متعدی گردیده.

۲ ـ بردن فعل لازم ثلاثی مجرد به باب «**تفعیل**».

مانند: عَظُمَ (بزرگوار شد)، عَظَّمَ عَلِيٌّ أَباهُ (زید پدرش را تعظیم کرد)

حَسُنَ (نیکو گردید)، حَسَّنَ عَلِيٌّ نَفْسَهُ (علی خود را نیکو ساخت).

۳ ـ فعل لازم را به وسیله برخی از حروف جر، متعدی می‌سازند، و آن حروف عبارتند از: (باء، لِ مِنْ، فِي، عَنْ عَلَیٰ) مثلاً می‌گوئیم:

ـ ذَهَبَ عَلِيٌّ بِوَلَدِهِ اِلَی المَدْرِسَةِ (علی فرزندش را به مدرسه برد).

ـ رَغِبْتُ فِي الْکِتابِ (به کتاب راغب شدم).

ـ سَلَّمْتُ عَلَیٰ والِدِي (به پدرم سلام کردم).

ـ تَمَسَّكْ بِالْفَضِیْلَةِ (به کردار نیک متمسک شو).

ـ أَعْرِض عَنْ اَلْرَّذِیْلَةِ (از پلیدی روی گردان).

به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ فعل متعدی چه تعریفی دارد؟

۲ ـ فعل لازم را تعریف کنید؟

۳ ـ چگونه فعل لازم را متعدی می‌کنیم؟

۴ ـ به چه وسیله‌ای فعل متعدی را از فعل لازم تشخیص می‌دهیم؟

تمرین (۱)

فعلهای لازم و متعدی ذیل را تعیین کنید:

بَعَثَ (فرستاد)، ذَكَرَ، فَرِحَ (شاد شد)، عَمِلَ، اَخْبَرُوا (خبر دادند)، سمعُوْا، هَنَّئا (تبریک گفته‌اند)، عَلِمَ، اِسْتَخْدَمَ، دَخَلَ، اِجْتَمَعَ، جَـهِلَ، قَـرُبَ، طَـلَعَتْ، اَصْـلَحَ (اصلاح کرد)، دَرَسَ، اِسْتَخْرَجَ، تَعَلَّمَ (یاد گرفت)، جَلَسَ، عَظُمَ (بزرگوار شد)، زَرَعَ، اِسْتَمَعَ، قَطَعَ (برید).

تمرین (۲)

افعال لازم ذیل را متعدی کنید:

بَرَدَ، نَبَتَ (روئید)، وَقَفَ، ظَهَرَ، ضَحِكَ، خَرَجَ، مَرِضَ (بیمار گردید)، ذَهَبْتُ، شَبِعَ (سیر شد)، كَفَرَ، فَضُلَ، فَلَحَ، ظَهَرَ، كَمُلَ، صَدَقَ، كَذَبَ، حَقُرَ، صَلُحَ، شَرُفَ، بَعُدَ (دور گردید)، زَهَدَ (پرهیزگار شد)، نَزَلَ (پائین آمد)، صَعَدَ (بالا رفت)، فَزِعَ (وحشت زده شد)، قَعَدَ.

درس هیجدهم

فعل مَعْلُوْم و مَجْهُوْل

فعل معلوم:

فعلی که فاعل آن ذکر شده باشد، آن را «**مبنی للفاعل**» و نیز «**مبنی للمعلوم**» گویند، مانند: شَرِبَ عَلِيٌّ اَلْماءَ، کَتَبَ عَلِيٌّ الْرِّسالَةَ.

فعل مجهول:

فعلی است که فاعل آن ذکر نشده و مفعول به به جای فاعل آورده شود و آن فعل را نیز «**مبنی للمفعول**» گویند و مفعولی که جانشین فاعل شده «**نائب فاعل**» می‌نامند. مانند: شُرِبَ الْشّايُ، كُتِبَتِ اَلْرِّسالَةَ.

طرز ساختن فعل مجهول

۱ ـ در ماضی:

یک حرف مانده به آخر[۱] آن (فعل ماضی معلوم) را مکسور کرده و تمام حروف متحرک پیش از آن را مضموم می‌نمائیم.

---

۱ ـ در ماضی ثلاثی: عین‌الفعل، و رباعی: لام الفعل اول است.

مانند: نَصَرَ، نُصِرَ   اِحْتَرَمَ، أُحْتُرِمَ
اَحْسَنَ، اُحْسِنَ   اِسْتَخْرَجَ، أُسْتُخْرِجَ
عَظَّمَ، عُظِّمَ   زَلْزَلَ، زُلْزِلَ

۲ـ در مضارع

یک حرف مانده به آخر[۱] آن (فعل مضارع معلوم) را فتحه داده و حرف مضارعه را مضموم می‌نمائیم:

مانند: یَضْرِبُ که می‌شود یُضْرَبُ.   یُعَظِّمُ که می‌شود یُعَظَّمُ.
یَنْصُرُ که می‌شود یُنْصَرُ.   یَسْتَخْرِجُ که می‌شود یُسْتَخْرَجُ.
یَعْلَمُ که می‌شود یُعْلَمُ.   یُدَحْرِجُ که می‌شود یُدَحْرَجُ.
یُحْسِنُ که می‌شود یُحْسَنُ.

۳ـ در فعل أمر حاضر

برای مجهول ساختن امر حاضر لام امْر (لِ) بر سر صیغه‌های مضارع مخاطب مجهول در آورده و صرف می‌کنیم مثلاً در مجهول أُنْصُرْ، می‌گوئیم:

لِتُنْصَرْ، لِتُنْصَرا، لِتُنْصَرُوْا، لِتُنْصَرِي، لِتُنْصَرا، لِتُنْصَرْنَ.

توجه:

۱ـ فعل لازم به هیچ وجه مجهول نمی‌گردد مگر آن را متعدی سازیم.

۲ـ در ماضی باب مفاعله و تفاعُل قلب به (واو) می‌گردد.

مانند: حَارَبَ، تَعَاهَدَ که مجهول آنها حُوْرِبَ، تُعُوهِدَ می‌شود.

۳ـ فعل مجهول مانند فعل معلوم صرف می‌شود.

۱ـ در مضارع ثلاثی: عین‌الفعل، و در رباعی: لام‌الفعل اول است.

به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ فعل متعدی چه تعریفی دارد؟
۲ ـ فعل مجهول را مبنیللمفعول گویند، این عبارت را با ذکر أمثله شرح دهید:
۳ ـ قاعده بناء فعل مجهول در ماضی و مضارع و امر حاضر چیست؟ آن را با ذکر أمثله شرح دهید.

تمرین (۱)

این فعلهای معلوم را به صورت مجهول در آورید:
اَخْبَرَ، أَخَذُوْا (گرفتند)، حَرَثُوْا (شخم زدند)، زَرَعَ (کشت کرد)، يَحْصُدُ، يَجْمَعُوْنَ، اِمْتَحَنَ (آزمایش کرد)، يَرْكَبُ، عَرَفَ، ذَبَحَ (سر برید)، بَشَّرَ (بشارت داد)، حَمِدَ (ستایش کرد)، شَكَرَ (سپاسگزاری کرد)، يُعاشِرُ (معاشرت میکند)، كَرِهَ (نفرت کرد)، صالَحَ، أَنْصُرُ، اِذْهَبْ بِ تَعَلَّمْ، قَاتِلْ.

تمرین (۲)

فعلهای نَصَرَ، سَمِعَ را مجهول و سپس ماضی و مضارع و أمر حاضر آنها را کاملاً صرف کنید:

تمرین (۳)

این فعلهای مجهول را به صورت معلوم در آورید:
ذُبِحَ، يُؤْخَذُ، اُكْرِم، اُمْتُحِنَ، يُعاقَبُ، يُساعَدُ، يُقْطَفُ (چیده میشود)، هُذِّبَتْ (باتربیت)، يُضْرَبُ، اُسْتُخْرِجَ، اُسْتُمِعَ، يُقْطَعُ، يُؤْمَرُ، لِتُنْصَرْ، لِتُعَلِّمْ.

درس نوزدهم

نون تأکید

نون تأکید: نونی است که به آخر فعل‌هائی که معنی زمان آینده از آن فهمیده می‌شود، متصل می‌گردد و فعل را معنی حتمیت می‌دهد، مانند فعل‌های أمر و مضارع (آینده) مانند: أُكْتُبْ، لِتَكْتُبْ، لاتَكْتُبْ، هَلْ‌تَكْتُبُ.

نون تأکید بر **دو** نوع است:

۱ ـ نون تأکید ثقیلة، **تشدید** دارد، و از همین جهت آن را **ثقیلة** گویند.

۲ ـ نون تأکید خفیفة، **یک نون** است، و به همین جهت آن را **خفیفة** گویند.

فرق بین نون تأکید ثقیلة و خفیفة

۱ ـ نون تأکید ثقیلة به همه صیغه‌های أفعال مذکور متصل می‌شود ولی نون تأکید خفیفة به صیغه‌های تثنیه و جمع‌های مؤنث ملحق نمی‌شود.

۲ ـ نون تأکید ثقیلة فتحه دارد مگر در تثنیه و جمع مؤنث که در آنها مکسور است، ولی نون خفیفة همیشه ساکن است.

۳ ـ نون تأکید خفیفة بر یک مرتبه تأکید، به معنی (البته) دلالت دارد ولی نون تأکید ثقیلة بر دو مرتبه تأکید، به معنی (البته، البته) دلالت می‌کند.

نون تأکید چون به صیغه مفرد أمر ملحق شود آخر فعل مفتوح می‌گردد مانند: اِضْرِبْ که می‌شود: اِضْرِبَنَّ یا اِضْرِبَنْ.

و چون به جمع مذکر امر در آید (واو) جمع ساقط می‌شود.

مانند: اِضْرِبُوْاکه می‌شود: اِضْرِبُنَّ یا اِضْرِبُنْ.

و همچنین در مفرد مخاطب مؤنث (یاء) ساقط می‌شود.

مانند: اِضْرِبيْ که می‌شود: اِضْرِبِنَّ یا اِضْرِبِنْ.

و چون هنگام الحاق نون تأکید ثقیلة به جمع مؤنث أَمْر، سه نون، جمع می‌شود، بین نون جمع و نون تأکید ثقیلةالفی در می‌آورند که آن را **(الف فارقه)** گویند.

مانند: اِضْرِبْنَ که می‌شود: اِضْرِبْنانِّ.

فعل «اِعْلَمْ» به معنای «بدان» با نون تأکید ثقیلة و خفیفة چنین می‌شود:

ثقیلة:	اِعْلَمَنَّ	اِعْلَمانِّ	اِعْلَمُنَّ
	اِعْلَمِنَّ	اِعْلَمانِّ	اِعْلَمْنانِّ
خفیفه:	اِعْلَمَنْ	ـــــ	اِعْلَمُنْ
	اِعْلَمِنْ	ـــــ	ـــــ

و فعل «لَاتَکْذِبْ» به معنی (دروغ مگو) با نون تأکید ثقیلة و خفیفة چنین می‌شود:

ثقیلة: لَاتَکْذِبَنَّ، لَاتَکْذِبَانِّ، لَاتَکْذِبُنَّ، لَاتَکْذِبِنَّ، لَاتَکْذِبَانِّ، لَاتَکْذِبْنَانِّ

خفیفه: لَاتَکْذِبَنْ، ـ ـ لَاتَکْذِبُنْ، لَاتَکْذِبِنْ، ـــ ـــ

و فعل «هَلْ تَعْلَمُ» به معنی (آیا می‌دانی) با نون تأکید ثقیله و خفیفه چنین می‌شود:

ثقیلة: هَلْ تَعْلَمَنَّ، هَلْ تَعْلَمَانِّ، هَلْ تَعْلَمُنَّ، هَلْ تَعْلَمِنَ، هَلْ تَعْلَمَانِّ، هَلْ تَعْلَمْنَانِّ.

خفیفة: هَلْ تَعْلَمَنْ، ـــ هَلْ تَعْلَمُنْ، هَلْ تَعْلَمِنْ، ـــ ـــ

توجه: نون تأکید به هیچ وجه در آخر صیغه‌های فعل ماضی در نمی‌آید.

به این سؤالها پاسخ دهید:

۱ ـ نون تأکید ثقیلة و خفیفة را تعریف کنید.
۲ ـ فرق بین نون تأکید ثقیلة و خفیفة چیست؟ آن را از تمام وجوه بنویسید؟
۳ ـ الف فارقه چیست؟
۴ ـ اگر نون تأکید خفیفة به صیغه مفرد فعل ملحق شود حرکت آخر فعل چگونه می‌شود؟
۵ ـ اگر به صیغه جمع مذکر فعل ملحق شود حرکت آخر فعل چگونه می‌شود؟
۶ ـ اگر به صیغه مفرد مؤنث مخاطب فعل ملحق شود حرکت آخر فعل چگونه می‌شود؟
۷ ـ نون تأکید به آخر چه افعالی ملحق می‌شود؟

تمرین (۱)

افعال زیر را با نون تأکید ثقیلة صرف کنید:
اِلْعَبْ، لاتَضْرِبْ، هَلْ يَكْتُبُ، لَايَذْهَبُ، اِجْمَعُوْا، أُدْرُسِي.

تمرین (۲)

افعال زیر را با نون تأکید خفیفة صرف کنید:
اِذْهَبْ، أُكْتُبْنَ، اِسْمَعْ، لَاتَضْرِبُوْا، هَلْ تَذْهَبِيْنَ، هَلْ تَعْلَمُوْنَ، أُكْتُبْ، اِجْمَعْ، اِجْمَعِي، لاتُسَافِر، هَلْ تَكْتُبَانِ.

درس بیستم

المُذَکّر و المُؤَنَّث

اسم از نظر جنس به **مذکر** و **مؤنث** تقسیم می‌گردد:

مذکّر: اسمی است که بر **جنس نر** دلالت می‌کند، مانند: رَجُل (مرد)، دِیك (خروس).

مؤنّث: اسمی است که بر **جنس ماده** دلالت می‌کند، مانند: اِمْرَأَة (زن)، دَجاجَة (مرغ).

اسم‌های مؤنث غالباً به یکی از **سه** علامت ذیل ختم می‌شود به شرط اینکه هیچ یک از آن علامتها جزو حروف اصلی کلمه نباشد:

۱ ـ تاء مربوطه (ة) که به صورت گرد در آخر اسم نوشته می‌شود، مانند: عاتِکَةُ، بَقَرَةٌ.

۲ ـ الف ممدوده یعنی الفی که پس از آن همزه باشد (اء)، مانند: زَهْرَاءُ، صَحْرَاءُ.

الف ممدوده در صورتی که همزه‌اش جزو حروف اصلی کلمه باشد، از علامات تأنیث به شمار نمی‌آید، مانند: اِنْشاءُ، بِناءُ.

۳ ـ الف مقصوره، مانند: لَیْلَیٰ، عُلْیا.

الف مقصوره در صورتی که جزو حروف اصلی کلمه باشد از علامات تأنیث نیز به شمار نمی‌آید، مانند: مُصْطَفیٰ، فَتیٰ.

مذکر حقیقی: اسمی است که مخصوص مردان یا حیوانات نر می‌باشد، مانند: وَلَدٌ (پسر)، ثَوْرٌ (گاو نر).

مذکر مجازی: اسمی است که حکم مذکر را دارد، و مذکر حقیقی نباشد، مانند: بَابٌ (درب)، لَيْلٌ (شب).

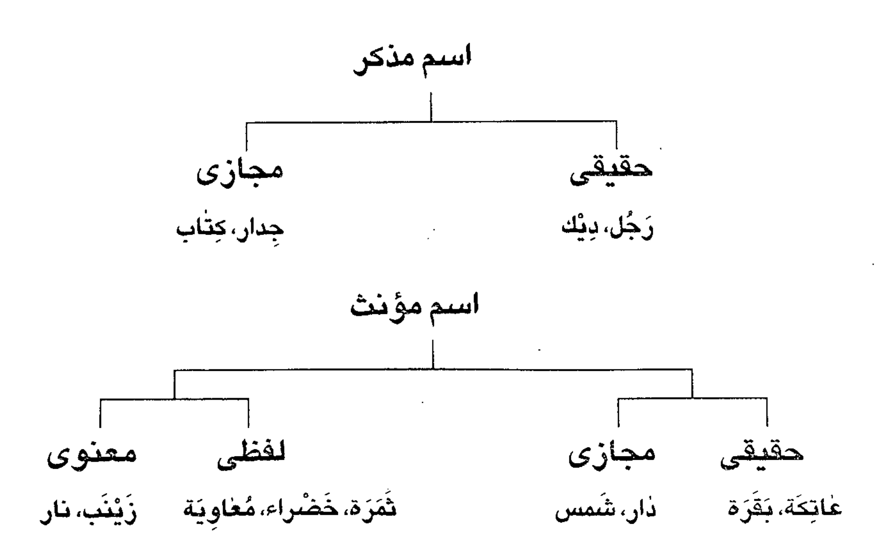
مؤنث حقیقی: اسمی است که بر جنس ماده از انسان و حیوان دلالت کند، مانند: إِمْرَأَةٌ (زن)، نَاقَةٌ (شتر ماده)

مؤنث مجازی: اسمی است که حکم مؤنث را دارد، و خود مؤنث حقیقی نباشد، مانند: شَمْسٌ (خورشید)، يَدٌ (دست)

مؤنث لفظی: اسمی است که یکی از علامات تأنیث به آخر آن ملحق شده، چه بر مؤنث دلالت کند، مانند: شَجَرَةٌ، حَمْرَاءُ، حُبْلَى.

و چه بر مذکر مانند: طَلْحَةُ، حَمْزَةُ، زَكَرِيَاءُ.

مؤنث معنوی: اسم مؤنثی است که در آخر آن هیچ یک از علامتهای تأنیث نباشد، مانند: زَيْنَبُ، أَرْضٌ



تمرين (۱)

اسم‌های مذکر و مؤنث ذیل و نوع آنها را مشخص کنید:
سَعِيْد، مَرْيَم، يَد، بَيْت، سُوْق، كُبْرَى، شارِع، حَدِيْقَة، وَلَد، تِلْمِيْذ، طَعام، مَدِيْنَة، دَفْتَر، والِدَة، مَكْتَبة.

تمرين (۲)

کدام یک از اسم‌های ذیل مؤنث به شمار می‌آیند، و کدام مؤنث به شمار نمی‌آیند:
اِبْتِداء، حَسْناء، دُنْيا، فَتَىٰ، مُوسَى، تُفَّاحَة، ذِكْرَى، عَطْشَىٰ، خَرْسَاء، عِشاء، اِعْطاء، أَعْمَى، غِنَىٰ.

درس بیست و یکم

مفرد، مثنی، جمع

مفرد: اسمی است که بر یک فرد یا یک شیء دلالت کند مانند:

جَبَلٌ (یک کوه)، اَلْعُصْفُور (گُنجشک)

مثنّیٰ: اسمی است که بر دو فرد یا دو شیء دلالت کند مانند:

طِفْلانِ (دو کودکی)، اَلْکِتابَانِ (دو کتاب).

بنای اسم مثنّیٰ: به آخر اسم مفرد، الف و نون مکسور (انِ)، یا یاء نون مکسور (یْنِ) اضافه می‌کنند و حرف پیش از یاء همیشه باید مفتوح باشد، مانند:

مفرد	مثنی
رَجُلٌ	رَجُلانِ - رَجُلَیْنِ
بَابٌ	بَابَانِ - بَابَیْنِ
عَیْنٌ	عَیْنَانِ - عَیْنَینِ

جمع: اسمی است که بر بیش از دو شخص یا دو شیء دلالت کند مانند:

رِجال و مَدارِس.

جمع بر دو قسم است: **جمع معنوی و جمع لفظی**

جمع معنوی: آن جمعی است که از لفظ خودش مفرد نداشته (و در عین حال که به صورت مفرد است در معنی جمع) باشد و آن را «**اسم جمع**» نامند. مانند:

قَوْم، عَشِیْرَة، قَبِیْلَة، عَسْکَر، جَیْش.

جمع لفظی: جمعی است که از لفظ خودش مفرد داشته باشد.

مانند: رِجال که مفردش رَجُل، صادِقُوْنَ که مفردش صادِق می‌باشد.

جمع لفظی بر دو نوع است: **سالم، مکسر.**

۱ ـ جمع سالم: جمعی است که بنای مفرد آن به هم نخورده و سالم است. مانند: **ناصِرُوْنَ، مُسْلِمُوْنَ، ناصِرات، مُسْلِمات.**

جمع سالم بر دو قسم است: **جمع مذکر سالم، جمع مؤنث سالم**

الف ـ جمع مذکر سالم: و آن جمعی است که (وْنَ) یا (یْنَ) به آخر مفرد آن اضافه می‌کنند.

مانند: **مُعَلِّم** که جمع آن می‌شود: **مُعَلِّمُوْنَ** یا **مُعَلِّمِیْنَ** (بیش از دو معلم مرد).

و این جمع مخصوص اسمهای خاص مردان یا صفت ایشان است.

ب ـ جمع مؤنث سالم: و آن جمعی است که به وسیله اضافه (ات) به آخر مفرد بنا شود.

و این جمع مخصوص اسمهای مؤنث و صفت آنان و هر مصدری که تعداد حروف آن بیش از سه حرف است می‌باشد.

مانند: **مُعَلِّمات** (بیش از دو معلم زن)، **مَرْیَمات** (بیش از دو مریم) **اِمْتِحانات** (بیش از دو امتحان).

۲ ـ جمع مکسر: جمعی است که شکل و بنای مفرد آن به هم‌خورده و ترتیب حروف و هیئت آن شکسته شده باشد.

مانند: **رَجُل ـ رِجال، فَرَس ـ اَفْراس، بَیْت ـ بُیُوْت.**

جمع مکسّر دارای وزنهای مختلف زیادی است و قاعدهٔ خاصّی ندارد. بعضی از آنها به وزن یکی از کلمات مندرج در جدول ذیل در می‌آید:

جمع	مفرد
أَشْخاص، اَفْكار، اَجْزاء، أَشْجار، آثار، اُمُوْر، دُرُوْس، عُلُوْم، عُقُوْل، صُفُوْف، حِكَم، فِتَن، فِرَق، مِلَل، عِلَل، حُكّام، عُمّال، حُضّار، نُظّار، تُجّار، شُعَراء، اُمَناء، فُقَهاء، رُقَباء، اُدَباء، مَزارِع، مَدارِس، مَقاصِد، مَعابِد، مَجالِس، نَوابِغ، حَوادِث، فَوائِد، ضَوابِط، رَوابِط، اَبْنِيَة، اَغْذِيَة، اَلْسِنَة، اَدْوِيَة، اَزْمِنَة، حَقائِق، فَضائِل، ذَخائِر، جَزائِر، عَلائِم، اَراضِي، اَهالِي، صَحارِي، دَعاوِي، فَتاوِي، اَولِياء، اَقْرِباء، اَغْنِياء، اَصْدِقاء، اَنْبِياء، هَدايا، زَوايا، قَضايا، مَزايا، بَلايا، تَلامِيذ، تَعالِيمْ، تَوارِيْخُ، تَفاسِيْر، تَدابِيْر، رَياحِيْن، عَناوِيْن، سَلاطِيْن، قَوانِيْن، دَواوِيْن، اَكابِر، مَفاهِيْم، فَلاسِفَة، وَرَثَة، قُضاة.	شَخْص، فِكْر، جُزْء، شَجَر، اَثَر، اَمْر، دَرْس، عِلْم، عَقْل، صَف، حِكْمَة، فِتْنَة، فِرْقَة، مِلَّة، عِلَّة، حاكِم، عامِل، حاضِر، ناظِر، تاجِر، شاعِر، اَمِيْن، فَقِيْه، رَقِيْب، اَدِيْب، مَزْرَعَة، مَدْرَسَة، مَقْصَد، مَعْبَد، مَجْلِس، نابِغَة، حادِثَة، فائِدَة، ضابِطَة، رابِطَة، بِناء، غِذاء، لِسان، دَواء، زَمان، حَقِيْقَة، فَضِيلَة، ذَخِيْرَة، جَزِيْرَة، عَلامَة، أَرْض، أَهْل، صَحْراء، دَعْوَى، فَتْوَى، وَلِيّ، قَرِيْب، غَنِيّ، صَدِيْق، نَبِيّ، هَدِيَّة، زَاوِيَة، قَضِيَّة، مَزِيَّة، بَلِيَّة، تِلْمِيْذ، تَعْلِيْم، تَارِيْخ، تَفْسِيْر، تَدْبِيْر، رَيْحان، عُنْوان، سُلْطان، قانُوْن، دِيْوان، كَبِيْر، مَفْهُوْم، فَيْلَسُوْف، وارِث، قاضِي.

به این پرسشها پاسخ دهید.

۱ ـ آیا همه اسم‌های مفرد را می‌توان جمع مذکر سالم ساخت؟

۲ ـ جمع مذکر سالم، چه تعریفی دارد؟

۳ ـ آیا جمع مکسر، قاعده به خصوصی دارد؟

۴ ـ قاعده بنای جمع مؤنث سالم را بنویسید؟

تمرین (۱)

از کلمات مفرد ذیل مثنی بسازید:

عالِم، صَادِق، مُجْتَهِد، مَكْتُوْب، عَلِيّ، صائِم، طاهِر، جامِع، مُسْتَخْرِج، قـائِم، فائِز، كاتِب، مُعْتَدِل، مَحْكُوْم، عادِل، غافِر.

تمرین (۲)

از کلمات تمرین قبل جمع مذکر سالم بسازید:

تمرین (۳)

اسم‌های ذیل را به صورت جمع مکسر درآورید:

شَاعِر، دَرْس، فاضِل، رَجل، أُسْتاذ، وَرَقَة، سَنَد، كِتاب، دَفْتَر، صَـوْت، رَأْي، وَجْه، أَب، سَفِيْر، وَزِيْر، طَبِيْب، بُسْتان، حَدِيْقَة، مَدْرَسَة، ضابِطَة.

تمرین (۴)

الف ـ مفرد جمع‌های ذیل را بگوئید:

أُصُوْل، طَالِبات، رِجال، بُيُوْت، أَصْوات، قَواعِد، مُعَلِّمُوْن، عـالِمِيْنَ، زارِعُـوْنَ، عالِمات، معادِن، قِصَص، فَوائِد، مَعابِد، كَسَبَة، فُضَلاء، مَوارِد، نِكات.

ب ـ مفرد اسم‌های ذیل را بنویسید:

مُعَلِّمَانِ، صَفَّيْنِ، أُذْنانِ، سَاعَتَيْنِ، دَفْتَرَانِ، حَـاجِبَيْنِ، مِسْطَرَتَانِ، مُـؤْمِنَتَانِ، قُرْآنَانِ، لَوْحَتَانِ، رُكْبَتَيْنِ، فَمَانِ، ضَابِطَتَانِ، عِنْوَانَانِ.

تمرین (۵)

نوع جمع را در جمع‌های ذیل مشخص کنید.

قُضَاة، سَلاطِيْن، أُصُوْل، طَالِبات، رِجال، بُيُوْت، أَصْوات، مَسَاكِيْن، قَوانِـيْن، عالِمِيْنَ، زارِعُوْنَ، عالِمات، مَعَادِن، كَسَبَة، فُضَلاء، مَوارِد، رَياحِيْن، عَـناوِيْن، نِكَات، فَوائِد، مَعَابِد، أَبْيَات.

درس بیست و دوم

اسم فاعل

چنانکه دانستیم تمام مشتقات از مصدر ریشه می‌گیرند. و مشتقات به دو قسم تقسیم می‌شوند: **۱ ـ اسماء ۲ ـ افعال**

أسماء: عبارتند از: اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبهه، صیغهٔ مبالغه، اسم آلت، اسم زمان و مکان، اسم تفضیل و اسم مصغّر، مصدر میمی، مصدرهای مزید.

أفعال: عبارتند از فعل ماضی، مضارع، أمر. و خصوصیات آنها را در درسهای گذشته، دانستیم.

اسم فاعل:

اسمی است مشتق که دلالت کند بر شخصی یا چیزی که عملی از او صادر می‌شود. مانند:

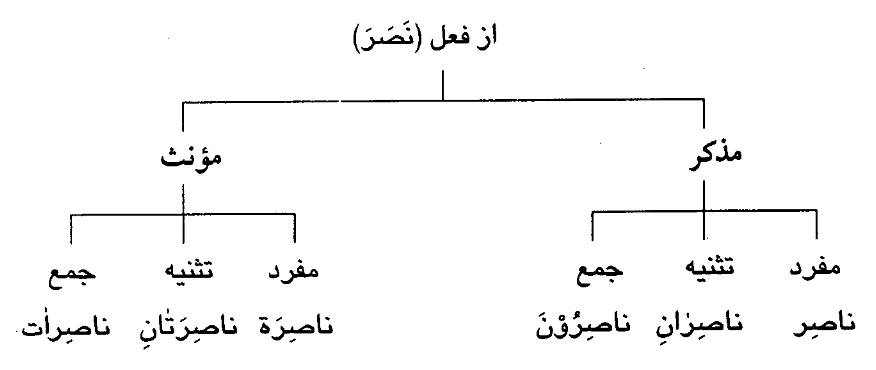
کَاتِبٌ: (شخصی که عمل نوشتن از او صادر می‌گردد و یا صفت موقت او شده‌است).

بنای اسم فاعل:

اسم فاعل از فعلهای ثلاثی مجرد بر وزن (فاعل) آید یعنی الفی بعد از فاءالفعل آورده، و عین‌الفعل را کسره می‌دهند.

مانند: نَصَرَ که ناصِر، مَنَعَ مانِع، مَدَحَ ـ مادِح، سَمِعَ ـ سامِع می‌شود. برای هر اسم فاعل شش صیغه می‌باشد، سه صیغه برای مفرد و تثنیه و جمع مذکر، و سه صیغه برای مفرد و تثنیه و جمع مؤنث.

نمونه‌ای برای تصریف اسم فاعل



اما بنای اسم فاعل از فعلهای غیر ثلاثی مجرد (ثلاثی مزید فیه، رباعی مجرد، رباعی مزید فیه) آن است که فعل مضارع آن را ساخته و به جای حرف مضارعه میم مضموم گذاشته و حرف ماقبل آخر را کسره می‌دهند.

مانند:

یُکْرِمُ که اسم‌فاعلش مُکْرِم ویَتَعَمَّدُ که اسم‌فاعلش مُتَعَمِّد می‌شود.
یُصَرِّفُ که اسم‌فاعلش مُصَرِّف ویُدَحْرِجُ که اسم‌فاعلش مُدَحْرِجُ می‌شود.
یَتَزَلْزَلُ که اسم‌فاعلش مُتَزَلْزِل ویَحْتَرِقُ که اسم‌فاعلش مُحْتَرِق می‌شود.

نمونه‌ای از تصریف اسم فاعل غیر ثلاثی مجرد

شماره	باب	مضارع	اسم فاعل					
			مذکر			مؤنث		
			مفرد	تثنیه	جمع	مفرد	تثنیه	جمع
۱	اِفْعال	یُکْرِمُ	مُکْرِمُ	مُکْرِمانِ	مُکْرِمُوْنَ	مُکْرِمَة	مُکْرِمَتانِ	مُکْرِمات
۲	تَفْعِیْل	یُصَرِّفُ	مُصَرِّف	مُصَرِّفانِ	مُصَرِّفُوْنَ	مُصَرِّفَة	مُصَرِّفَتانِ	مُصَرِّفات
۳	مُفاعَلَة	یُراسِلُ	مُراسِل	مُراسِلانِ	مُراسِلُوْنَ	مُراسِلَة	مُراسِلَتانِ	مُراسِلات
۴	اِفْتِعال	یَکْتَسِبُ	مُکْتَسِب	مُکْتَسِبانِ	مُکْتَسِبُوْنَ	مُکْتَسِبَة	مُکْتَسِبَتانِ	مُکْتَسِبات
۵	اِنْفِعال	یَنْکَسِرُ	مُنْکَسِر	مُنْکَسِرانِ	مُنْکَسِرُوْنَ	مُنْکَسِرَة	مُنْکَسِرَتانِ	مُنْکَسِرات
۶	تَفَعُّل	یَتَعَمَّدُ	مُتَعَمِّد	مُتَعَمِّدانِ	مُتَعَمِّدُوْنَ	مُتَعَمِّدَة	مُتَعَمِّدَتانِ	مُتَعَمِّدات
۷	تَفاعُل	یَتَصافَحُ	مُتَصافِح	مُتَصافِحانِ	مُتَصافِحُوْنَ	مُتَصافِحَة	مُتَصافِحَتانِ	مُتَصافِحات
۸	اِفْعِلال	یَخْضَرُّ	مُخْضَرُّ	مُخْضَرّانِ	مُخْضَرُّوْنَ	مُخْضَرَّة	مُخْضَرَّتانِ	مُخْضَرّات
۹	اِسْتِفْعال	یَسْتَخْرِجُ	مُسْتَخْرِج	مُسْتَخْرِجانِ	مُسْتَخْرِجُوْنَ	مُسْتَخْرِجَة	مُسْتَخْرِجَتانِ	مُسْتَخْرِجات
۱۰	اِفْعِیْلال	یَحْمارُّ	مُحْمار	مُحْمارّانِ	مُحْمارُّوْنَ	مُحْمارَّة	مُحْمارَّتانِ	مُحْمارّات
۱۱	فَعْلَلَة	یُتَرْجِمُ	مُتَرْجِم	مُتَرْجِمانِ	مُتَرْجِمُوْنَ	مُتَرْجِمَة	مُتَرْجِمَتانِ	مُتَرْجِمات
۱۲	تَفَعْلُل	یَتَزَلْزَلُ	مُتَزَلْزِل	مُتَزَلْزِلانِ	مُتَزَلْزِلُوْنَ	مُتَزَلْزِلَة	مُتَزَلْزِلَتانِ	مُتَزَلْزِلات
۱۳	اِفْعِنْلال	یَحْرَنْجِمُ	مُحْرَنْجِم	مُحْرَنْجِمانِ	مُحْرَنْجِمُوْنَ	مُحْرَنْجِمَة	مُحْرَنْجِمَتانِ	مُحْرَنْجِمات
۱۴	اِفْعِلّال	یَقْشَعِرُّ	مُقْشَعِر	مُقْشَعِرّانِ	مُقْشَعِرُّوْنَ	مُقْشَعِرَّة	مُقْشَعِرَّتانِ	مُقْشَعِرّات

به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ اسم فاعل را تعریف کنید.

۲ ـ اسم‌های مشتق کدامند؟

۳ ـ اسم فاعل را از فعلهای ثلاثی مجرد، چگونه می‌سازیم؟

۴ ـ اسم فاعل از فعلهای غیرثلاثی مجرد را، چگونه به دست می‌آوریم؟

۵ ـ اسم فاعل بر چند صیغه صرف می‌شود؟

تمرین (۱)

از افعال ذیل اسم فاعل بسازید:

ذَهَبَ، عَمِلَ، زَرَعَ، اِسْتَمَعَ، اَحْسَنَ، اِجْتَمَعَ، اِسْتَخْدَمَ، عَلِمَ، جَهِلَ، اِکْتَسَبَ، اسْتَخْرَجَ) را بگوئید.

تمرین (۲)

همهٔ اسمهای فاعل أفعال تمرین قبل را کاملاً صرف کنید.

درس بیست و سوّم

اسم مفعول

اسم مفعول:

اسمی است مشتق که بر کسی یا چیزی دلالت کند که فعل بر او واقع شده باشد.

مانند: مَكْتُوْبٌ (نوشته)   مَكْسُوْرٌ (شكسته)

اسم مفعول از فعل ثلاثی مجرد بر وزن (مَفْعُوْل) می‌آید.

مانند: مَمْنُوْعٌ، مَعْلُوْمٌ، مَأْكُوْلٌ.

و از غیر ثلاثی مجرد (ثلاثی مزید فیه، و رباعی مجرد و مزید فیه) بر وزن فعل مضارع مجهول آن باب آید، بدین صورت که به جای حرف مضارعه حرف میم مضمومه گذاشته می‌شود.

مانند: مُكْرَمٌ، مُعَظَّمٌ، مُكْتَسَبٌ، مُتَصَرَّفٌ، مُتَضارَبٌ، مُسْتَخْرَجٌ، مُدَحْرَجٌ.

اسم مفعول از فعلهای متعدی ساخته می‌شود و اگر بخواهیم از فعل لازم، اسم مفعول بسازیم باید آن را با حرف جر مناسبی متعدی سازیم.

مانند: رَغِبَ که اسم مفعولش مَرْغُوْبٌ فِيْهِ

ذَهَبَ که اسم مفعولش مَذْهُوبٌ بِهِ

و برای تصریف (مَرْغُوْبٌ فِيْهِ) می‌گوئیم:

مَرْغُوْبٌ فِيْهِ	مَرْغُوْبٌ فِيْهِما	مَرْغُوْبٌ فِيْهِمْ
مَرْغُوْبٌ فِيْها	مَرْغُوْبٌ فِيْهِما	مَرْغُوْبٌ فِيْهِنَّ

(توجه شود که تغییرات صرفی در ضمایر انجام گرفته نه در صیغه).

به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ اسم مفعول، چه تعریفی دارد؟
۲ ـ اسم مفعول، از فعل ثلاثی مجرد، چگونه به دست می‌آید؟
۳ ـ اسم مفعول فعلهای غیر ثلاثی مجرد را به چه کیفیت می‌سازند؟
۴ ـ آیا اسم مفعول از فعلهای لازم ساخته می‌شود؟ آن را کاملاً شرح دهید.
۵ ـ اسم مفعول، چند صیغه دارد؟

تمرین (۱)

اسم مفعول هر یک از این اسم فاعلها چیست؟
فَاتِحَانِ، نَاصِرَةٌ، خَالِقٌ، ظَالِمَانِ، عَالِمٌ، غَاصِبُونَ، كَاشِفٌ، خَادِمٌ، شَارِحُونَ، رَازِقٌ، طَالِبَاتٌ، رَاغِبٌ، شَاغِلُونَ، فَاقِدٌ، قَادِرَتَانِ، شَاهِدٌ، حَاكِمَانِ، حَافِظَاتٌ.

تمرین (۲)

اسم فاعل و اسم مفعول فعلهای ذیل را بنویسید و صرف کنید:
جَرَّبَ، ضَرَبَ، أَعْدَمَ، خَالَفَ، سَأَلَ، وَعَدَ، عَلِمَ، اِحْتَكَرَ، اِفْتَتَحَ، اِسْتَعْمَلَ، جَمَعَ

تمرین (۳)

اسم فاعل و اسم مفعول را از کلمات ذیل مشخص کنید:
مَخْتُوْمٌ، مَظْلُوْمٌ، سائِلٌ، مَحْرُوْمٌ، مُنْعِمٌ، مُفْتَرِسٌ، نـاطِقَةٌ، مُمْتَحَنٌ، مُعْتَزِلٌ، مُجَرَّدٌ، مُنْزِلٌ، مُسْتَخْدَمٌ، مَعْلُوْمٌ، مَدْيُوْنٌ.

درس بیست و چهارم

صفت مشبهة

صفت مشبهة: اسم مشتقی است که دلالت کند بر ثبوت صفتی و آن را از فعلهای ثلاثی مجرد لازم می‌سازند.

مانند: «شُجاعٌ» که صفت شجاعت در مرد دلیر ثابت است.

«شَرِیْفٌ» که صفت شرافت در مرد شریف ثابت است.

صفت مشبهه از جهت معنی با اسم فاعل یک فرق دارد. اسم فاعل بر صفتهای موقت دلالت می‌کند، ولی صفت مشبهه بر معانی و صفتهای ثابت و غالباً ذاتی.

مانند: **صَغِیْرٌ** (کوچک)، **قَصِیْرٌ** (کوتاه)، **سَهْلٌ** (آسان)، **صُلْبٌ** (سخت)، **حُلْوٌ** (شیرین)

صیغه (فاعل) اگر بر صفت ثابت دلالت کند، صفت مشبهه است.

مانند: **مَاءٌ طاهِرٌ، رَجُلٌ فاضِلٌ.**

أوزان صفتهای مشبهه از ثلاثی مجرد بدین قرار است:

۱ ـ **فَعِیْلٌ**، مانند: **شَرِیْفٌ** (بزرگوار)

۲ ـ **فَعُوْلٌ**، مانند: **ذَلُوْلٌ** (رام)

۳ ـ **فَعْلان**، مانند: **عَطْشان** (تشنه)

۴ ـ **فَعِلٌ**، مانند: **خَشِنٌ** (زبر)

۵ـ فَعَلٌ، مانند: حَسَنٌ (نیکو)

۶ـ فَعْلٌ، مانند: صَعْبٌ (دشوار)

۷ـ فُعالٌ، مانند: شُجاعٌ (دلاور)

۸ـ فَعالٌ، مانند: جَبانٌ (ترسو)

۹ـ اَفْعَلُ[1]، مانند: اَسْوَدُ (سیاه)

صفت مشبّهه از فعلهای غیر ثلاثی مجرد لازم، بر وزن اسم فاعل آن ساخته می‌شود، مانند: اِعْتَدَلَ = مُعْتَدِلٌ اِطْمَأَنَّ = مُطْمَئِنٌّ

۱ ـ این وزن ساخته می‌شود از فعلهائی که دلالت بر رنگ یا عیب و نقص می‌کنند.

به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ صفت مشبهه، یعنی چه؟
۲ ـ صفت مشبهه از جهت معنی با اسم فاعل، چه فرقی دارد؟
۳ ـ صفت مشبهه را از چه أفعالی می‌سازند؟
۴ ـ وزنهای صفت مشبهه را بنویسید.

تمرین (۱)

صفتهای مشبهه را در این عبارتها تعیین نمائید:

إِنَّ اللهَ بِالنّاسِ لَرَؤُوْفٌ رَحِيْمٌ. هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيْمُ.
لا اِلهَ اِلّا هُوَ العَزِيْزُ الْحَكِيْمُ. اَلْمُؤْمِنُ حَسَنُ الْمَعُوْنَةِ.
خَفِيْفُ الْمَؤُوْنَةِ، قانِعٌ بِما رَزَقَهُ اللهُ.
قالَ الصّادِقُ عليه السلام: اِنّا لَنُحِبُّ مَنْ كانَ عاقِلاً، فَهِيْماً، فَقِيْهاً، حَلِيْماً، مُدارِياً، صَبُوْراً، صادِقاً، وَفِيّاً.

تمرین (۲)

از این افعال صفت مشبهه بسازید:

مَرِضَ، خَشُنَ، عَذُبَ، حَلُمَ، فَقُهَ، لَؤُمَ، شَرِهَ، وَرِعَ، عَطِشَ، ذَلَّ، جَبُنَ، شَجُعَ، شَرُفَ، حَسُنَ، صَعُبَ سَوِدَ.

تمرین (۳)

از این افعال بر دو وزن ذیل صفت مشبهه بسازید:

الف ـ بر وزن فَعِيْل: رَفَعَ، قَدِمَ، جَمُلَ، قَصُرَ، غَلُظَ، غَنِيَ، عَتُقَ، صَحَّ.
ب ـ بر وزن اَفْعَل: سَوِدَ، عَرِجَ، كَحُلَ، خَرِسَ، عَوِرَ، حَمِقَ، عَمِيَ، حَمُرَ.

درس بیست و پنجم

صیغه‌های مبالغه

صیغه مبالغه: اسمی است مشتق که بر وجود صفتی در چیزی به مقدار زیاد دلالت کند.

هر گاه بخواهند نشان دهند که صفتی بیش از حد معمول در موصوف وجود دارد برای آن، وزنهای خاصی به کار می‌برند که آنها را صیغه‌های مبالغه می‌نامند، مثلاً شخصی که به اندازه معمول حسد ورزد، **حاسِد** است و کسی که گاهی دروغ گوید، **کاذِب** است، اما چون شخص در این دو صفت از حد عادی بگذرد، **حَسُوْد** و **کَذّاب** نامیده می‌شود.

اوزان صیغه مبالغه **سماعی** است، و فقط از **فعل ثلاثی مجرد** می‌آید، مشهورترین أوزان آن بدین قرار است:

فِعِّیل مانند: صِدّیْق (خیلی راستگو)

فَعِیْلٌ مانند: عَلِیْمٌ (بسیار دانا)

فَعّالٌ مانند: عَلّامٌ (بسیار دانشمند)

فَعّالَةٌ مانند: عَلّامَةٌ (بسیار دانا)

مِفْعالٌ مانند: مِفْضالٌ (بسیار گرامی)

فُعّالٌ مانند: کُبّارٌ بسیار بزرگ)

فَیْعُوْلٌ مانند: قَیُّوْمٌ (پایدار)

فُعُّوْلٌ مانند: قُدُّوْسٌ (بسیار منزّه)

فَعِلٌ مانند: حَذِرٌ (بسیار ترسنده)

حرف (ة) در آخر کلماتی از قبیل عَلّامَة (بسیار بسیار دانشمند) برای زیادی مبالغه می‌آید و علامت تأنیث نیست و در مذکر و مؤنث یکسان به کار برده می‌شود می‌گوئیم: رَجُلٌ عَلّامَة، اِمْرَأَةٌ عَلّامَة و گاهی همین حرف (ة) به اسم فاعل ملحق شده و معنی مبالغه را می‌رساند.

مانند: رَاوِي ـ رَاوِيَة (بسیار روایت کننده).

وزن صیغهٔ مبالغه (فَعّال) گاهی بر صاحب حرفه و پیشه دلالت می‌کند، مانند: خَیّاط، نَجّار، عَطّار، طَبّاخ، حَدّاد.

به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ صیغه مبالغه، چه تعریفی دارد؟

۲ ـ وزنهای صیغه مبالغه را بنویسید.

۳ ـ آیا اوزان صیغه مبالغه سماعی‌اند؟ از چه افعالی به دست می‌آیند؟

۴ ـ اگر بخواهیم مبالغه را دو برابر سازیم، چه می‌کنیم؟

تمرین (۱)

صیغه‌های مبالغه این عبارتها را تعیین نمائید:

(إِنَّ رَبَّكَ هُوَ ٱلْخَلَّاقُ ٱلْعَلِيْمُ، إِنَّ ٱللهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيْمُ، إِنَّ ٱللهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُوْٱلْقُوَّةِ ٱلْمَتِيْنِ) (إِنَّ ٱللهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيْدِ)، يا سَتَّارَ ٱلْعُيُوْبِ وَ يا غَفَّارَ ٱلذُّنُوْبِ وَ يا عَلَّامَ ٱلْغُيُوْبِ.

تمرین (۲)

از افعال زیر صیغه مبالغه بسازید:

كَذَبَ، عَلِمَ، ضَحِكَ، اَكَلَ، كَفَرَ، فَضُلَ، طَوُلَ، قَدُسَ، صَبَغَ، فَلَحَ، حَمَلَ، حَفَرَ، طَبَرَ.

تمرین (۳)

وزن این صیغه‌های مبالغه را بنویسید:

جَبّار، وَهّاج، طَرُوْب، رَؤُوْف، راوِيَة، أَكُوْل، مِفْضال، كَرّار، سِكِّيْر، طَوّاف، عَلّامَة، مِجْزاع، وَدُوْد، شَكُوْر، خَدُوْم، نَهّام.

درس بیست و ششم

اسم تَفْضِیْل

اسم تَفْضِیْل: اسمی است مشتق از فعلی که دلالت بر وجود برتری صفتی در شخصی یا چیزی، بر شخصی یا چیز دیگر در همان صفت دارد، و این صیغه تنها از فعلهای ثلاثی مجرد بر وزن «**اَفْعَل**» ساخته می‌شود.

مانند: أَعْظَم، أَكْمَل، أَعْلَم، أَفْضَل، أَجْمَل

أَفْعَل وَصْفِی:

اسمی است مشتق از فعلی که دلالت بر وجود صفتی چون رنگ یا عیب، می‌کند. و این یکی از اوزان صفت مشبهه است.

مانند: اَحْمَر، أَبْيَض، اَحْوَل، اَعْرَج.

مؤنث صیغه (**أَفْعَل تَفْضِیْل**) بر وزن (**فُعْلَىٰ**) می‌باشد. مانند: **أَفْضَل - فُضْلَىٰ**.

و مؤنث صیغه (**أَفْعَل وَصْفِی**) بر وزن (**فَعْلاء**) است. مانند: **أَحْمَر - حَمْرَاء**.

هر گاه کلمه‌های (**خَيْرٌ** و **شَرٌّ**) به معنی بهتر و بدتر آیند، این دو اسم تفضیل می‌باشند که در اصل (**أَخْيَرْ** و **أَشَرّ**) بوده‌است، مانند:

خَيْرُ المَوَاهِبِ العَقْلُ و شرُّ المَصَائِبِ الجَهْلُ

بهترین موهبتها عقل و بدترین مصیبتها نادانی است.

به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ أفعل تفضیل را تعریف کنید.

۲ ـ أفعل وصفی، چه تعریفی دارد؟

۳ ـ مؤنث أفعل تفضیل بر چه وزنی است؟

۴ ـ مؤنث أفعل وصفی، چگونه ساخته می‌شود؟

تمرین (۱)

أفعل تفضیل را در این جمله‌ها تعیین کنید:

اَللّٰهُ أَكْبَرُ، اَللّٰهُ أَعْلَمُ، تَبارَكَ اللّٰهُ أَحْسَنُ الخَالِقِيْنَ، يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، العَقْلُ أَحْسَنُ حِلْيَةٍ، لاخُلْقَ أَقْبَحُ مِنَ اَلكِبْرِ، لابَلِيَّةَ أَعْظَمُ مِنَ اَلْحَسَدِ، لاوَرَعَ أَنْفَعُ مِنْ تَجَنُّبِ مَحارِمِ اللهِ، لامَالَ أَنْفَعُ مِنَ القَناعَةِ، وَ لاجَهْلَ أَضَرُّ مِنَ اَلْعُجْبِ، أَظْهَرُ مِنَ اَلشَّمْسِ، أَبْعَدُ اَلاحتِمالاتِ، أَحْسَنُ الْوُجُوْهِ، اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقاكُمْ.

تمرین (۲)

در این کلمات (أَفْعَل التَّفْضِيْل) را از (أَفْعَل وَصْفِي) تشخیص دهید:

أَصْلَح، أَفْضَل، أَحْمَر، أَلْكَن، أَظْهَر، أَكْثَر، أَقْرَب، أَبْعَد، أَغْلَب، أَكْبَر، أَحْمَق، أَصْغَر.

تمرین (۳)

از این کلمات أفعل التفضیل بسازید:

حَقِيْر، عَظِيْم، طَوِيْل، قَصِيْر، جَمِيْل، شَهِيْر، قَلِيْل، كَثِيْر، كَامِل، فَاضِل، فَاسِد، سَعِيْد، شَرِيْف، سَرِيْع، رَفِيْع، مَجِيْد، ظَاهِر، وَاضِع.

تمرین (۴)

مؤنث کلمات ذیل را بگویید:

اخْرَس، اَفْضَلُ، أَحْمَرُ، أَلْكَنُ، اَسْوَدُ، أَصْفَرُ، أَقْرَبُ، أَكْبَرُ، أَحْمَقُ، أَعْرَجُ، أَفْصَحُ.

درس بیست و هفتم

اسم مُصَغَّر

اسمی است که بر شیرینی نام و یا کوچکی و ناچیز بودن شخص یا شیء دلالت دارد، مانند:

حُسَیْنٌ، رُجَیْلٌ (مرد کوچک یا مردک)، دُرَیْهِمٌ (درهم کوچک).

تصغیر در اسم ثلاثی بر وزن (فُعَیْل) است، برای ساختن آن حرف اول را ضمه و دوم را فتحه داده و حرف (یاء) را بعد از حرف دوم اضافه می‌کنند.

مانند: أَسَدٌ ـ أُسَیْدٌ، قُفْلٌ ـ قُفَیْلٌ، فَرَسٌ ـ فُرَیْسٌ، وَلَدٌ ـ وُلَیْدٌ می‌شود. و در اسم رباعی (یا چهار حرفی) حرف بعد از یاء تصغیر را کسره می‌دهند.

مانند: جَعْفَرٌ ـ جُعَیْفِرٌ، مُحْسِنٌ ـ مُحَیْسِنٌ، دِرْهَمٌ ـ دُرَیْهِمٌ، می‌گردد.

و چنانچه حرف چهارم اسمی (تاء) یا (الف مقصوره) یا (ممدوده) باشد، حرف بعد از یاء تصغیر را فتحه می‌دهند. مانند:

طَلْحَةُ ـ طُلَیْحَةُ ـ حُبْلَی ـ حُبَیْلَی ـ حَمْرَاءُ ـ حُمَیْرَاءُ

و در اسم خماسی (یا پنج حرفی) حرف پنجم را حذف کرده، و مانند چهار حرفی مصغر می‌کنند. مانند: سَفرْجَل که سُفَیْرِج می‌شود.

به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ اسم مصغر، چه تعریفی دارد؟
۲ ـ چگونه اسم مصغر را از خماسی به دست می‌آوریم؟
۳ ـ طرز به دست آوردن اسم مصغر از اسمهای ثلاثی چگونه است؟

تمرین (۱)

مصغر اسم‌های ذیل را بسازید:
دِرْهَم، جَبَل، سَبُع، رَجُل، عَبْد، سَكْرَان، سَلْمَان، أَرْض، شَمْس، نَهْر، فَرَس، مَسْجِد، مَدْرَسَة، نِعْمَة، كَلْب، صَفْرَاء، سَفَرْجَل، قُنْفُذ

تمرین (۲)

این اسم‌های مصغر را مکبر کنید:
جُمَيْل، سُمَيْع، كُوَيْكِب، خُبَيْر، عُوَيْلِم، فُرَيْس، قُفَيْل، نُوَيْرَة، مُحَيْسِن، جُعَيْفِر، دُرَيْهِم، طُلَيْحَة، جُبَيْلَى، حُمَيْرَاء، سُفَيْرِج، أُسَيْد، وُلَيْد، رُجَيْل.

درس بیست و هشتم

سالِم و مَهْمُوزٌ و مُضاعَفُ و مُعْتَلّ

از اسم و فعل

هر اسم و فعلی که در حروف اصلی آن همزه و حرف علّه و تضعیف نباشد، آن را «**سالِم**» خوانند. مانند: رَجُلٌ، نَصَرَ

و هر اسم و فعلی که یکی از حروف اصلی آن همزه باشد، آن را «**مهموز**» خوانند. مانند: أَمَرَ از مصدر أَمْر

و هر اسم و فعلی که دو حرف اصلی آن از یک جنس باشد آن را «**مُضاعَف**» خوانند. مانند: مَدَّ از مصدر مَدٌّ، زَلْزَلَ از مصدر زَلْزَلَةٌ

(حروف «**واو الف**[1] **و یاء**» را حروف **علّه** می‌نامند، و دیگر حروف را **صحیح** گویند).

و هر اسم و فعلی که یکی از حروف اصلی آن حرف علّه باشد، آن را معتلّ خوانند، اگر حرف علّه به جای فاءالفعل کلمه باشد، آن را **معتل الفاء** یا «**مِثال**» گویند. مانند: وَعَدَ از مصدر وَعْدٌ

و اگر به جای عین‌الفعل کلمه بود، آن را معتل‌العین یا «**أَجْوف**»، خوانند.

---

۱ ـ این الف از (واو) یا (یاء) قلب شده، لذا به آن الف منقلبه گویند.

مانند: قال از مصدر قَوْلٌ

و اگر به جای لام‌الفعل کلمه بود، آن را معتل‌اللام یا «**ناقص**» نامند.

مانند: رَمَیٰ، از مصدر رَمْيٌ

و هر گاه دو حرف اصلی کلمه حرف عله باشد آن را «**لفیف**» خوانند در این صورت اگر فاء و لام‌الفعل کلمه حرف عله باشد آن را «**لفیف مفروق**» گویند. مانند: وَقَیٰ، از مصدر وَقْيٌ

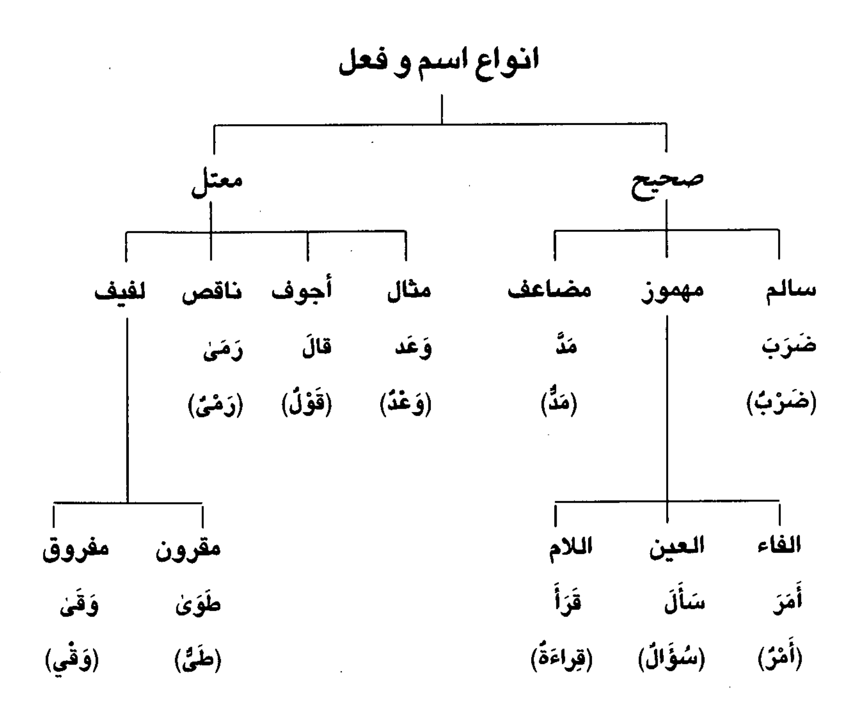
و اگر عین و لام‌الفعل کلمه حرف عله باشد، آن را «**لفیف مقرون**» خوانند.

مانند: طَوَیٰ، از مصدر طَيٌّ

پس مجموع اسماء و افعال بر **هفت** نوع است:

صحیح است و مثال است و مضاعف
لفیف و ناقص و مهموز و أجوف

انواع اسم و فعل



به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ کلماتی را که سومین حرف اصلی آنها حرف علّه باشد، چه می‌نامند؟
۲ ـ فعل اجوف کدام است؟ برای آن مثالی بیاورید.
۳ ـ فرق بین فعل سالم و مضاعف چیست؟ آن را با ذکر مثال شرح دهید.

تمرین (۱)

فعلهای صحیح و معتل را از جمله‌های زیر مشخص کنید:
طَلَعَتِ ٱلشَّمْسُ، اَفِلَ ٱلْكَوْكَبُ، يَـزْأَرُ ٱلْأَسَـدُ، وَرَدَ ٱلْـمَاءُ، جَـاءَ ٱلْـطِّفْلُ، سَـعَىٰ ٱلتّاجِرُ، يَرْوِي عَنِ ٱلْمُحَدِّثِ، قَصَدْتُ ٱلْوَطَنَ، ثَارَ ٱلْغُبارُ، أَمَرَ ٱلطَّبِيْبُ، حَضَرَ ٱلْعالِمُ.

تمرین (۲)

نوع افعال زیر را با توجه به درس بیان کنید:
ودّ، وأَدَ، نَفَعَ، جَدَّ، سارَ، سَما، وَطَأَ، وَفَىٰ، وَثَبَ، أَخَذَ، مَلَّ، قَرَأَ، أَوَىٰ، حَثَّ، جارَ، سَأَلَ.

درس بیست و نهم

إدغَام، إعلال، إبْدَال

تغییراتی که بر حروف بعضی از کلمات عارض می‌شود **سه** قسم است:

۱ ـ ادغام ۲ ـ اعلال ۳ ـ ابدال

ادغام: عبارت است از آمیختن دو حرف همجنس و مجاور، در یکدیگر که به یک حرف مشدد تبدیل می‌گردد.

مانند: مَدٌّ و أَحَبَّ، که در اصل مَدَدٌ و أَحْبَبَ، بوده‌است.

شرط ادغام:

ادغام **دو** شرط دارد:

۱ ـ آنکه حرف اول ساکن و حرف دوم متحرک باشد، مانند: مَدْدٌ.

۲ ـ آنکه میان دو حرف مجانس، حرف دیگری فاصله نشود.

مانند: زَلْزَلَ، وَسْوَسَ، مَعْدُوْد، جَدِیْد.

بنابراین در مضاعف رباعی به هیچ وجه ادغام صورت نمی‌گیرد.

اقسام ادغام:

ادغام بر **سه** قسم است: **واجب، ممتنع، جایز**

الف ـ واجب: و آن در صورتی است که هر دو حرف متحرک. یا حرف اول

ساکن و دومی متحرک باشد.

مانند: مَدَّ، یَمُدُّ، مَدّاً که در اصل: مَدَد، یَمْدُدُ، مَدْداً بوده‌است.

هر گاه حرف اول متحرک باشد حرکت آن حذف می‌گردد. مگر اینکه حرف ماقبل آن صحیح و ساکن باشد که حرکت حرف اول به ماقبل داده می‌شود. مانند: مَدَّ، یَمُدُّ که در اصل مَدَدَ، یَمْدُدُ بوده‌است.

ب ـ ممتنع: و آن در جایی که حرف دوم مجانس به سبب اتصال به ضمیر رفع متحرک[1] ساکن شده باشد، بنابراین، ادغام در صیغه‌های ششم تا چهاردهم فعل ماضی ثلاثی مضاعف، و در جمع‌های مؤنث مضارع و امر حاضر آن ممتنع خواهد بود. مانند: **مَدَدْنَ، مَدَدْنا، یَمْدُدْن، اُمْدُدْن.**

ج ـ جایز: و آن در صورتی است که حرف دوم مجانس، به سبب حالت جزم، یا بناء، ساکن شود، مانند: **لَمْ یَمُدُّ[2] لَمْ یَمْدُدْ، مُدَّ[3]، أُمْدُدْ، لِیَمُدَّ، لِیَمْدُدْ.**

توجه: بدان که مضاعف ثلاثی مجرد از این سه باب آمده‌است.

۱ ـ **فَعَلَ، یَفْعُلُ.** مانند: **مَرَّ، یَمُرُّ**

۲ ـ **فَعَلَ یَفْعِلُ** مانند: **فَرَّ، یَفِرُّ**

۳ ـ **فَعَلَ، یَفْعَلُ** مانند: **بَرَّ، یَبَرُّ**

و قواعد ادغام سابق‌الذکر در بابهای ثلاثی مزید (**إفْعَال، اِنْفِعَال، اِفْتِعَال، اِسْتِفْعَال**) مضاعف نیز جاری است، مانند: **أَعَدَّ، اِنْسَدَّ، اِمْتَدَّ، اِسْتَعَدَّ.** و نیز باب **اِفْعِلَال،** مانند: **اِحْمَرَّ، یَحْمَرُّ.**

---

۱ ـ ضمیر رفع متحرک عبارتند از: نَ، تَ، تُمَا، تُمْ، تِ، تُنَّ، تُ، نا.

۲ ـ در صورت ادغام هر گاه عین‌الفعل مضموم باشد سه حرکت در لام‌الفعل جائز است و حرکت فتحه فصیحتر است، مانند: لَمْ یَمُدَّ، لَمْ یَمُدُّ، لَمْ یَمُدِّ، مُدَّ، مُدُّ، مُدِّ.

و در صورتی که عین‌الفعل مضموم نباشد، فقط دو حرکت فتحه و کسره جائز است و نیز حرکت فتحه فصیحتر است، مانند: لَمْ یَفِرَّ، لَمْ یَبَرَّ، فِرَّ، بَرَّ.

۳ ـ همان.

به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ ادغام، یعنی چه؟
۲ ـ ادغام بر چند نوع است؟
۳ ـ آیا در فعلهای رباعی مضاعف ادغام صورت می‌گیرد؟ به چه دلیل؟
۴ ـ ادغام در چه فعلهایی صورت می‌گیرد؟

تمرین (۱)

ماضی و مضارع فعلهای: صَبَّ، أَحَبَّ، اسْتَعَدَّ، را صرف کنید.

تمرین (۲)

اصل هر یک از کلمات ذیل و کیفیت ادغام آن را بیان کنید:
مُمْتَدّ، مُجِدّ، مُسْتَمِرّ، مُحِبّ، مُسْتَعِدّ، مَصَبّ.

تمرین (۳)

از فعل‌های مضارع (يَمُرُّ) يَسْتَعِدُّ، تَهِبُّ، يَهُزُّ) فعل أمر حاضر بسازید سپس آنها را کاملاً صرف کنید.

تمرین (۴)

(مَدَّ) را به باب **إفْعَال** و **افْتِعَال** و **تَفَعُّل** و (سَدَّ) را به باب **تَفْعِيل** و **انفعال** و (حَبَّ) را به باب **تَفَعُّل** و **إفعال** و **تَفَاعُل** و **مُفَاعَلَة** و **تَفْعِيل** و **إسْتِفْعَال** و (صَبَّ) را به باب **إفْعَال** و **تَفَعُّل** و **تَفَاعُل** و **إنْفِعَال** ببرید، سپس ماضی و مضارع و اسم **فَاعِل** هر یک را بنویسید.

درس سی‌ام

اعلال (اعلال در مثال)

اعلال: عبارت است از تغییری که بر حرف علّه یا همزه در کلمه عارض می‌شود.

اقسام اعلال:

اعلال بر سه نوع است: **اعلال به سکون، اعلال به قلب، اعلال به حذف**

الف: اعلال به سکون: و آن در صورتی است که حرف علهٔ متحرک، ساکن شود، به نقل حرکت، یا به حذف آن، مانند:

یَقُوْمُ و یَدْعُوْ که در اصل یَقْوُمُ و یَدْعُوُ بوده‌است.

ب ـ اعلال به قلب: و آن عبارت است از تبدیل حرف عله‌ای به حروف عله دیگر مانند:

صَادَ و دعَاکه در اصل صَیَدَ و دَعَوَ بوده‌است.

ج ـ اعلال به حذف: و آن عبارت است از حذف حرف علّه از کلمه مانند: لَمْیَخَفْ که در اصل لم یَخَاْفْ بوده‌است.

اعلال در مثال

فعل مثال بر دو نوع است: **مثال واوی، مثال یائی.**

الف ـ مثال واوی، مانند: وَعَدَ

ب ـ مثال یائی، مانند: یَمُنَ

فعل ماضی مثال از هر جهت مانند فعل سالم صرف می‌شود و هیچگونه اعلالی در آن صورت نمی‌گیرد مانند:

وَعَدَ، وَعَدَا، وَعَدُوا وَعَدَتْ، وَعَدَتَا، وَعَدْنَ .....

یَمُنَ، یَمُنَا، یَمُنُوا یَمُنَتْ، یَمُنَتَا، یَمُنَّ .....

۱ ـ در مضارع مثال واوی هرگاه بر وزن **یَفْعِلُ**، یا با داشتن یکی از حروف حلق[1] بر وزن **یَفْعَلُ** باشد، (واو) حذف می‌گردد، مانند: **یَوْقِفُ، یَوْهَبُ**، که **یَقِفُ، یَهَبُ** می‌شود.

و در صورت مجهول کردن آن، (واو) که حذف شده برمی‌گردد، مانند: **یُوْعَدُ، یُوْهَبُ.**

۲ ـ در امر حاضر (واو) حذف می‌گردد، مانند: **قِفْ، هَبْ.**

۳ ـ از مصدر ثلاثی مجرد مثال واوی که بر وزن **(فِعْل)** باشد نیز، حرف علّه حذف می‌گردد و به جای آن در آخر مصدر تاء مربوطه در می‌آید، مانند:

وِعْد، وِصْل که **عِدَة، صِلَة** می‌شوند.

۴ ـ در مثال واوی، (واو) ساکن ماقبل مکسور به (یاء) تبدیل می‌گردد، مانند:

اِوْجَل، اِوْجَاد، اِسْتِوْصَال، مِوْزان که **(اِیْجَلْ، اِیْجَاد، اِسْتِیْصَال، مِیْزان)** می‌شود.

۵ ـ در مثال یائی (یاء) ساکن ماقبل مضموم به (واو) تبدیل می‌گردد، مانند: **مُیْسِر، یُیْقِنُ** که **مُوْسِر، یُوْقِنُ** می‌شود.

۶ ـ هر گاه فعل مثال به باب افتعال برده شود حرف علّه در تمام صیغه‌های آن

---

۱ ـ حروف حلق عبارتند از: همزه (ء)، هاء (ه)، عین (ع)، حاء (ح)، غین (غ)، خاء (خ)، که همهٔ این حروف از حلق خارج می‌شوند.

باب به (تاء) تبدیل و در (تاء) افتعال ادغام می‌گردد.[۱] مانند:

اِتَّصَلَ، اِتَّسَرَ که در اصل اِوْتَصَلَ، اِیْتَسَرَ بوده‌است.

نمونه‌هایی از صرف فعل مثال واوی و یائی:

۱ ـ الوَعْد (فَعَلَ یَفْعِلُ):

ماضی: وَعَدَ، وَعَدَا، وَعَدُوا — وَعَدَتْ، وَعَدَتَا، وَعَدْنَ

وَعَدْتَ، وَعَدْتُمَا، وَعَدْتُم — وَعَدْتِ، وَعَدْتُمَا، وَعَدْتُنَّ

وَعَدْتُ — وَعَدْنا

مضارع: یَعِدُ، یَعِدَانِ، یَعِدُونَ — تَعِدُ، تَعِدَانِ، یَعِدْنَ

تَعِدُ، تَعِدَانِ، تَعِدُونَ — تَعِدِیْنَ، تَعِدَانِ، تَعِدْنَ

أعِدُ — نَعِدُ

امرحاضر:

عِدْ، عِدَا، عِدُوْا — عِدِي، عِدَا، عِدْنَ

با نون تأکید ثقیله:

عِدَنَّ، عِدَانِّ، عِدُنَّ، — عِدِنَّ، عِدَانِّ، عِدْنَانِّ

با نون تأکید خفیفه:

عِدَنْ، ـــــ، عِدُنْ، — عِدِنْ، ـــــ، ـــــ

مضارع مجزوم:

لَمْ یَعِدْ، لَمْ یَعِدَا، لَمْ یَعِدُوا — لَمْ تَعِدْ، لَمْ تَعِدَا، لَمْ یَعِدْنَ

لَمْ تَعِدْ، لَمْ تَعِدَا، لَمْ تَعِدُوا — لَمْ تَعِدِي، لَمْ تَعِدَا، لَمْ تَعِدْنَ

لَمْ أعِدْ — لَمْ نَعِدْ

---

۱ ـ این مطلب را برخی از نحویون در بحث ابدال آورده‌اند.

مضارع منصوب:

لَنْ يَعِدَ، لَنْ يَعِدَا، لَنْ يَعِدُوْا — لَنْ تَعِدَ، لَنْ تَعِدَا، لَنْ يَعِدْنَ

لَنْ تَعِدَ، لَنْ تَعِدَا، لَنْ تَعِدُوْا — لَنْ تَعِدِي، لَنْ تَعِدَا، لَنْ تَعِدْنَ

لَنْ اَعِدَ — لَنْ نَعِدَ

اسم فاعل:

وَاعِدٌ، وَاعِدَانِ، وَاعِدُوْنَ — وَاعِدَةٌ، وَاعِدَتَانِ، وَاعِدَاتٌ

اسم مفعول:

مَوْعُوْدٌ، مَوْعُوْدَانِ، مَوْعُوْدُوْنَ — مَوْعُوْدَةٌ، مَوْعُوْدَتَانِ، مَوْعُوْدَاتٌ

ماضی مجهول:

وُعِدَ، وُعِدَا، وُعِدُوْا — وُعِدَتْ، وُعِدَتَا، وُعِدْنَ

وُعِدْتَ، وُعِدْتُمَا، وُعِدْتُم — وُعِدْتِ، وُعِدْتُمَا، وُعِدْتُنَّ

وُعِدْتُ — وُعِدْنَا

مضارع مجهول:

يُوْعَدُ، يُوْعَدَانِ، يُوعَدُوْنَ — تُوعَدُ، تُوعَدَانِ، يُوعَدْنَ

تُوعَدُ، تُوعَدَانِ، تُوعَدُوْنَ — تُوعَدِيْنَ، تُوعَدَانِ، تُوعَدْنَ

أُوْعَدُ — نُوعَدُ

۲ ـ الوَجَل (فَعِلَ يَفْعَلُ):

ماضی: وَجِلَ، وَجِلَا، وَجِلُوْا — وَجِلَتْ، وَجِلَتَا، وَجِلْنَ

وَجِلْتَ، وَجِلْتُمَا، وَجِلْتُم — وَجِلْتِ، وَجِلْتُمَا، وَجِلْتُنَّ

وَجِلْتُ — وَجِلْنا

مضارع: يَوْجَلُ، يَوْجَلَانِ، يَوْجَلُوْنَ تَوْجَلُ، تَوْجَلَانِ، يَوْجَلْنَ
تَوْجَلُ، تَوْجَلَانِ، تَوْجَلُوْنَ تَوْجَلِيْنَ، تَوْجَلَانِ، تَوْجَلْنَ
اَوْجَلُ نَوْجَلُ

امر حاضر:

اِيْجَلْ، اِيْجَلَا، اِيْجَلُوْا اِيْجَلِي، اِيْجَلَا، اِيْجَلْنَ

با نون تأكيد ثقيله:

اِيْجَلَنَّ، اِيْجَلانِّ، اِيْجَلُنَّ اِيْجَلِنَّ، اِيْجَلانِّ، اِيْجَلْنَانِّ

با نون تأكيد خفيفه:

اِيْجَلَنْ، ــــ، اِيْجَلُنْ اِيْجَلِنْ، ــــ، ــــ

مضارع منصوب:

لَنْ يَوْجَلَ، لَنْ يَوْجَلَا، لَنْ يَوْجَلُوْا لَنْ تَوْجَلَ، لَنْ تَوْجَلَا، لَنْ يَوْجَلْنَ
لَنْ تَوْجَلَ، لَنْ تَوْجَلَا، لَنْ تَوْجَلُوْا لَنْ تَوْجَلِي، لَنْ تَوْجَلَا، لَنْ تَوْجَلْنَ
لَنْ اَوْجَلَ لَنْ نَوْجَلَ

مضارع مجزوم:

لَمْ يَوْجَلْ، لَمْ يَوْجَلَا، لَمْ يَوْجَلُوْا لَمْ تَوْجَلْ، لَمْ تَوْجَلَا، لَمْ يَوْجَلْنَ
لَمْ تَوْجَلْ، لَمْ تَوْجَلَا، لَمْ تَوْجَلُوْا لَمْ تَوْجَلِي، لَمْ تَوْجَلَا، لَمْ تَوْجَلْنَ
لَمْ اَوْجَلْ لَمْ نَوْجَلْ

اسم فاعل:

وَاجِلٌ، وَاجِلَانِ، وَاجِلُوْنَ وَاجِلَةٌ، وَاجِلَتَانِ، وَاجِلَاتٌ

اسم مفعول: مَوْجُوْلٌ مِنْهُ.....

۳ـ الیُسْر: (فَعَلَ یَفْعِلُ)

ماضی:

یَسَرَ، یَسَرَا، یَسَرُوا	یَسَرَتْ، یَسَرَتَا، یَسَرْنَ
یَسَرْتَ، یَسَرْتُمَا، یَسَرْتُم	یَسَرْتِ، یَسَرْتُمَا، یَسَرْتُنَّ
یَسَرْتُ	یَسَرْنا

مضارع:

یَیْسِرُ، یَیْسِرَانِ، یَیْسِرُونَ	تَیْسِرُ، تَیْسِرَانِ، یَیْسِرْنَ
تَیْسِرُ، تَیْسِرَانِ، تَیْسِرُوْنَ	تَیْسِرِیْنَ، تَیْسِرَانِ، تَیْسِرْنَ
أَیْسِرُ	نَیْسِرُ

امر حاضر:

اِیْسِرْ، اِیْسِرَاْ، اِیْسِرُوْا	اِیْسِرِي، اِیْسِرَا، اِیْسِرْنَ

با نون تأکید ثقیلة:

اِیْسِرَنَّ، اِیْسِرَاْنِّ، اِیْسِرُنَّ	اِیْسِرِنَّ، اِیْسِرَاْنِّ، اِیْسِرْنَانِّ

با نون تأکید خفیفة:

اِیْسِرَنْ، ـــــ، اِیْسِرُنْ	اِیْسِرِنْ، ـــــ، ـــــ

مضارع منصوب:

لَنْ یَیْسِرَ، لَنْ یَیْسِرَاْ، لَنْ یَیْسِرُوْا	لَنْ تَیْسِرَ، لَنْ تَیْسِرَاْ، لَنْ یَیْسِرْنَ
لَنْ تَیْسِرَ، لَنْ تَیْسِرَاْ، لَنْ تَیْسِرُوْا	لَنْ تَیْسِرِي، لَنْ تَیْسِرَا، لَنْ تَیْسِرْنَ
لَنْ أَیْسِرَ	لَنْ نَیْسِرَ

مضارع مجزوم:

لَمْ یَیْسِرْ، لَمْ یَیْسِرَاْ، لَمْ یَیْسِرُوْا	لَمْ تَیْسِرْ، لَمْ تَیْسِرَاْ، لَمْ یَیْسِرْنَ
لَمْ تَیْسِرْ، لَمْ تَیْسِرَاْ، لَمْ تَیْسِرُوْا	لَمْ تَیْسِرِي، لَمْ تَیْسِرَا، لَمْ تَیْسِرْنَ
لَمْ أَیْسِرْ	لَمْ نَیْسِرْ

اسم فاعل:

یَاسِرٌ، یَاسِرَانِ، یَاسِرُوْنَ   یَاسِرَةٌ، یَاسِرَتَانِ، یَاسِرَاتٌ

اسم مفعول:

مَیْسُوْرٌ بِهِ.....

ماضی مجهول:

یُسِرَ بِهِ، یُسِرَ بِهِمَا، یُسِرَ بِهِمْ   یُسِرَ بِهَا، یُسِرَ بِهِمَا، یُسِرَ بِهِنَّ
یُسِرَ بِكَ، یُسِرَ بِكُمَا، یُسِرَ بِكُمْ   یُسِرَ بِكِ، یُسِرَ بِكُمَا، یُسِرَ بِكُنَّ
یُسِرَ بِي   یُسِرَ بِنَا

مضارع مجهول:

یُوْسَرُ بِهِ، یُوْسَرُ بِهِمَا، یُوْسَرُ بِهِمْ   یُوْسَرُ بِهَا، یُوْسَرُ بِهِمَا، یُوْسَرُ بِهِنَّ
یُوْسَرُ بِكَ، یُوْسَرُ بِكُمَا، یُوْسَرُ بِكُمْ   یُوْسَرُ بِكِ، یُوْسَرُ بِكُمَا، یُوْسَرُ بِكُنَّ
یُوْسَرُ بِي   یُوْسَرُ بِنَا

تمرین (۱)

صیغه و أصل این کلمات را بگوئید و تغییراتی را که در آنها پیدا شده‌است بنویسید:

صِلُوْا، یَعِدُ، یَصِفُوْنَ، اِتِّزَان، اِیْجَاب، اِتَّحَدَ، زِنَة، اِتَّفَقُوْا، اِیْصَال، أَصِلُ، اِتِّعَاظ، مُتَّصِفِیْنَ، تَضَعِیْنَ، هِبَة، اِسْتِیْضَاح، نَجِدُ، یَتَّجِهُ، قِفَا، ضَعِيْ، مُتَّحِد.

تمرین (۲)

مضارع (معلوم و مجهول) و أمر حاضر افعال ماضی ذیل را بنویسید:

وَجَدْتُنَّ، وَعَدْتَ، وَضَعْتُمَا، وَهَبْتُمْ، وَقَدْتُنَّ، وَرِثْتُ، وَزَنْتُمَا، وَصَفْتَ، وَلَدْتِ، وَعَظْتُنَّ.

تمرین (۳)

فعل ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل باب افتعال فعلهای مجرّد ذیل را بنویسید:

یَبِسَ، وَصَلَ، وَصَفَ، یَسَرَ، وقَدَ، وَهَبَ، وَکَلَ، یَئِسَ.

تمرین (۴)

فعل (وَضُحَ) و (یَسَرَ) را به باب إِفْعَال و اِسْتِفْعَال ببرید، ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل آنها را کاملاً صرف کنید.

درس سی و یکم

اعلال در أَجْوف

و آن بر دو نوع است: **اجوف واوی، اجوف یائی**

الف ـ اجوف واوی مانند: قَالَ يَقُوْلُ

ب ـ اجوف یائی مانند: بَاعَ يَبِيْعُ

۱ ـ در ماضی معلوم (ثلاثی مجرد) اجوف (واو) و (یاء) متحرک ماقبل مفتوح به الف قلب می‌گردد، مانند:

قَامَ، صَادَ که در اصل قَوَمَ، صَيَدَ بوده‌است.

و از صیغه ششم ماضی تا آخر به علت التقاء ساکنین، عین‌الفعل را حذف می‌کنند، و فاءالفعل را مکسور می‌کنند، مگر اینکه مضارع آن بر وزن يَفْعُلُ باشد، که در این صورت فاءِالفعل مضموم می‌گردد، مانند:

خِفْنَ، صِدْنَ و قُمْنَ که در اصل خَافْنَ، صَادْنَ و قَامْنَ بوده‌است.

۲ ـ در مضارع هر گاه عین‌الفعل (واو) مضموم یا (یاء) مکسور و ماقبل آن دو، حرف صحیح و ساکن باشد، حرکت عین‌الفعل[1] به ماقبل داده می‌شود مانند: يَقْوُمُ، يَصْيِدُ که يَقُوْمُ، يَصِيْدُ می‌شود.

و چنانچه حرکت عین‌الفعل فتحه باشد (واو) و (یاء) به (الف) قلب می‌شوند،

---

۱ ـ چون ضمه و کسره بر (واو) و (یاء) ثقیل است.

مانند: يَنْوَمُ، يَهيَبُ که يَنَاْمُ، يَهَاْبُ می‌شود.

و در تمام صیغه‌های جمع مؤنث از فعل اجوف به علّت التقاء ساکنین حرف علّه، حذف می‌گردد مانند: يَقُوْمْنَ، يَصِيْدْنَ که يَقُمْنَ، يَصِدْنَ می‌شود.

۳ ـ در امر حاضر و مضارع مجزوم، هر جا التقاء ساکنین پیش آید، حرف علّه حذف می‌گردد، مانند:

قُوْلْ صِيْدْ خَاْفْ لِيَقُوْمْ لَاتَصِيْدْ لَمْ تَخَاْفْ که:

قُلْ صِدْ خَفْ لِيَقُمْ لاتَصِدْ لَمْ تَخَفْ می‌شود. و در صیغه‌هایی که التقاء ساکنین پیش نیاید حرف علّه باز می‌گردد، مانند:

قُوْلُوْا، صِيْدَا، خَاْفِي، لَمْ تَقُوْلُوْا، لَاتَصِيْدَا، لَمْ تَخَاْفِي.

پس در صورتی که نون تأکید به آن ملحق شود عین‌الفعل نیز باز می‌گردد مانند: خَفْ، خَاْفَنَّ، قُلْ، قُوْلَنَّ، صِدْ، صِيْدَنَّ.

قواعد گذشته در بابهای مزید (إفْعَال، اِنْفِعَال، اِفْتِعَال و اِسْتِفْعَال) از اجوف نیز جاری است مانند:

أَضاعَ، يُضِيْعُ ـ إِنْصاعَ، يَنْصاعُ ـ اِبْتاعَ، يَبْتاعُ ـ اِسْتَمالَ، يَسْتَمِيْلُ.

۴ ـ در صیغهٔ اسم فاعل عین‌الفعل (واو، یاء) به همزه تبدیل می‌شود مانند:

قَاوِلٌ، صَايِدٌ که قَائِلٌ، صَائِدٌ می‌شود.

۵ ـ در صیغهٔ اسم مفعول اجوف واوی که دو (واو) با هم جمع می‌شوند، (واو) اسم مفعول حذف، و حرف پیش از (واو) اول مضموم می‌گردد، مانند:

مَقْوُوْلٌ که مَقُوْلٌ می‌شود.

و در اسم مفعول اجوف یائی (واو) اسم مفعول حذف، و حرف پیش از (یاء) مکسور می‌گردد، مانند: مَصْيُوْدٌ که مَصِيْدٌ می‌شود.

۶ ـ در ماضی مجهول، حرف علّه، ساکن و فاءالفعل، مکسور و (واو) به (یاء) تبدیل می‌گردد، مانند: قُوِلَ، بُيِعَ که قِيْلَ، بِيْعَ می‌شود.

از صیغهٔ ششم تا آخر مانند ماضی معلوم صرف می‌شود، با این تفاوت که

فاءالفعل مضموم، مکسور و فاءالفعل مکسور، مضموم می‌گردد،[1] مانند:

بِعْنَ، خِفْنَ، قُلْنَ که مجهول آنها بُعْنَ، خُفْنَ، قِلْنَ می‌شود.

و در **مضارع مجهول:** (واو) و (یاء) به الف تبدیل می‌شود مانند:

یُقْوَل، یُصْیَدُ که یُقَالُ، یُصَادُ می‌شود.

۷ـ در مصدر باب إفْعَال و اِسْتِفْعَال از اجوف، حرف علّه حذف و به آخر آن تاء مربوطه ملحق می‌شود، مانند:

إقْوَام إنْیال اِسْتِقْوَام اِسْتِنْیَال که:

إقَامَة إنَالَة اِسْتِقَامَة اِسْتِنَالَة می‌شود.

و در مضارع واوی آن دو باب، عین‌الفعل به یاء تبدیل می‌گردد، مانند:

یُقْوِمُ، یَسْتَقْوِمُ که یُقِیْمُ، یَسْتَقِیْمُ می‌گردد.

۸ـ در مصدرهای مجرد که بر وزن فِعَال و مصدرهای باب اِنْفِعَال و اِفْتِعَال از اجوف واوی (واو) به یاء قلب می‌گردد، مانند:

قِوامٌ، اِنْقِوادٌ، اِشْتِواقٌ که قِیامٌ، اِنْقِیادٌ، اِشْتِیاقٌ می‌گردد.

نمونه‌هایی از تصریف (أجوف)

۱ ـ القول: (فَعَلَ، یَفْعُلُ)

ماضی:	قَالَ، قَالَا، قَالُوا	قَالَتْ، قَالَتَا، قُلْنَ
	قُلْتَ، قُلْتُمَا، قُلْتُمْ	قُلْتِ، قُلْتُمَا، قُلْتُنَّ
	قُلْتُ	قُلْنَا
مضارع:	یَقُوْلُ، یَقُوْلَانِ، یَقُوْلُوْنَ	تَقُوْلُ، تَقُوْلَانِ، یَقُلْنَ
	تَقُوْلُ، تَقُوْلَانِ، تَقُوْلُوْنَ	تَقُوْلِیْنَ، تَقُوْلَانِ، تَقُلْنَ
	اَقُوْلُ	نَقُوْلُ

---

۱ ـ جامعُ الدُّروسِ العَرَبیّة، مصطفی الغلایینی ج ۱، ص ۴۹.

امر حاضر:

قُلْ، قُوْلَا، قُوْلُوْا قُوْلِي، قُوْلَا، قُلْنَ

با نون تأكيد ثقيلة:

قُوْلَنَّ، قُوْلَانِّ، قُوْلُنَّ قُوْلِنَّ، قُوْلَانِّ، قُلْنَانِّ

با نون تأكيد خفيفة:

قُوْلَنْ، ــــ، قُوْلُنْ قُوْلِنْ، ــــ، ــــ

مضارع منصوب:

لَنْ يَقُوْلَ، لَنْ يَقُوْلَا، لَنْ يَقُوْلُوْا لَنْ تَقُوْلَ، لَنْ تَقُوْلَا، لَنْ يَقُلْنَ

لَنْ تَقُوْلَ، لَنْ تَقُوْلَا، لَنْ تَقُوْلُوْا لَنْ تَقُوْلِي، لَنْ تَقُوْلَا، لَنْ تَقُلْنَ

لَنْ اَقُوْلَ لَنْ نَقُوْلَ

مضارع مجزوم:

لَمْ يَقُلْ، لَمْ يَقُوْلَا، لَمْ يَقُوْلُوْا لَمْ تَقُلْ، لَمْ تَقُوْلَا، لَمْ يَقُلْنَ

لَمْ تَقُلْ، لَمْ تَقُوْلَا، لَمْ تَقُوْلُوْا لَمْ تَقُوْلِي، لَمْ تَقُوْلَا، لَمْ تَقُلْنَ

لَمْ اَقُلْ لَمْ نَقُلْ

اسم فاعل:

قَائِلٌ، قَائِلَانِ، قَائِلُوْنَ قَائِلَةٌ، قَائِلَتَانِ، قَائِلَاتٌ

اسم مفعول:

مَقُولٌ، مَقُوْلَانِ، مَقُوْلُوْنَ مَقُولَةٌ، مَقُوْلَتَانِ، مَقُوْلَاتٌ

ماضى مجهول:

قِيْلَ، قِيْلَا، قِيْلُوْا قِيْلَتْ، قِيْلَتَا، قِلْنَ

قِلْتَ، قِلْتُمَا، قِلْتُمْ قِلْتِ، قِلْتُمَا، قِلْتُنَّ

قِلْتُ قِلْنَا

مضارع مجهول:

يُقَالُ، يُقَالَانِ، يُقَالُوْنَ	تُقَالُ، تُقَالَانِ، يُقَلْنَ
تُقَالُ، تُقَالَانِ، تُقَالُوْنَ	تُقَالِيْنَ، تُقَالَانِ، تُقَلْنَ
أُقَالُ	نُقَالُ

۲ ـ الصَّيْد: (فَعَلَ، يَفْعِلُ)

ماضی:	صَادَ، صَادَا، صَادُوْا	صَادَتْ، صَادَتَا، صِدْنَ
	صِدْتَ، صِدْتُمَا، صِدْتُمْ	صِدْتِ، صِدْتُمَا، صِدْتُنَّ
	صِدْتُ	صِدْنَا
مضارع:	يَصِيْدُ، يَصِيْدَانِ، يَصِيْدُوْنَ	تَصِيْدُ، تَصِيْدَانِ، يَصِدْنَ
	تَصِيْدُ، تَصِيْدَانِ، تَصِيْدُونَ	تَصِيْدِيْنَ، تَصِيْدَانِ، تَصِدْنَ
	اَصِيْدُ	نَصِيْدُ

امر حاضر:

صِدْ، صِيْدَا، صِيْدُوْا	صِيْدِي، صِيْدَاْ، صِدْنَ

با نون تأکید ثقیلة:

صِيْدَنَّ، صِيْدَاْنِّ، صِيْدُنَّ	صِيْدِنَّ، صِيْدَاْنِّ، صِدْنَانِّ

با نون تأکید خفیفة:

صِيْدَنْ، ــــ، صِيْدُنْ	صِيْدِنْ، ــــ، ــــ

مضارع منصوب:

لَنْ يَصِيْدَ، لَنْ يَصِيْدَاْ، لَنْ يَصِيْدُوْا	لَنْ تَصِيْدَ، لَنْ تَصِيْدَاْ، لَنْ يَصِدْنَ
لَنْ تَصِيْدَ، لَنْ تَصِيْدَاْ، لَنْ تَصِيدُواْ	لَنْ تَصِيْدِيْ، لَنْ تَصِيْدَاْ، لَنْ تَصِدْنَ
لَنْ اَصِيْدَ	لَنْ نَصِيْدَ

مضارع مجزوم:

لَمْ يَصِدْ، لَمْ يَصِيْدَاْ، لَمْ يَصِيْدُوْا	لَمْ تَصِدْ، لَمْ تَصِيْدَاْ، لَمْ يَصِدْنَ
لَمْ تَصِدْ، لَمْ تَصِيْدَاْ، لَمْ تَصِيْدُواْ	لَمْ تَصِيْدِيْ، لَمْ تَصِيْدَاْ، لَمْ تَصِدْنَ
لَمْ اَصِدْ	لَمْ نَصِدْ

اسم فاعل:

صَاْئِدٌ، صَائِدَاْنِ، صَائِدُوْنَ	صَائِدَةٌ صَائِدَتَاْنِ، صَائِدَاْتٌ

اسم مفعول:

مَصِيْدٌ، مَصِيْدَاْنِ، مَصِيْدُوْنَ	مَصِيْدَةٌ، مَصِيْدَتَاْنِ، مَصِيْدَاْتٌ

ماضی مجهول:

صِيْدَ، صِيْدَاْ، صِيْدُوْا	صِيْدَتْ، صِيْدَتَاْ، صُدْنَ
صُدْتَ، صُدْتُمَا، صُدْتُمْ	صُدْتِ، صُدْتُمَا، صُدْتُنَّ
صُدْتُ	صُدْنَا

مضارع مجهول:

يُصَاْدُ، يُصَاْدَاْنِ، يُصَاْدُوْنَ	تُصَاْدُ، تُصَاْدَاْنِ، يُصَدْنَ
تُصَاْدُ، تُصَاْدَاْنِ، تُصَاْدُوْنَ	تُصَاْدِيْنَ، تُصَاْدَاْنِ، تُصَدْنَ
أُصَاْدُ	نُصَاْدُ

۳ ـ الخَوْف: (فَعِلَ، يَفْعَلُ)

ماضی معلوم:

خَاْفَ، خَاْفَاْ، خَاْفُوْا	خَاْفَتْ، خَاْفَتَاْ، خِفْنَ
خِفْتَ، خِفْتُمَا، خِفْتُمْ	خِفْتِ، خِفْتُمَا، خِفْتُنَّ
خِفْتُ	خِفْنَا

مضارع معلوم:

يَخَاْفُ، يَخَاْفَاْنِ، يَخَاْفُوْنَ	تَخَاْفُ، تَخَاْفَاْنِ، يَخَفْنَ
تَخَاْفُ، تَخَاْفَاْنِ، تَخَاْفُوْنَ	تَخَاْفِيْنَ، تَخَاْفَاْنِ، تَخَفْنَ
اَخَاْفُ	نَخَاْفُ

امر حاضر:

خَفْ، خَاْفَاْ، خَاْفُوْا	خَاْفِيْ، خَاْفَاْ، خَفْنَ

با نون تأكيد ثقيلة:

خَاْفَنَّ، خَاْفَاْنِّ، خَاْفُنَّ	خَاْفِنَّ، خَاْفَاْنِّ، خَفْنَاْنِّ

با نون تأكيد خفيفة:

خَاْفَنْ، ـــــ، خَاْفُنْ	خَاْفِنْ، ـــــ، ـــــ

مضارع منصوب:

لَنْ يَخَاْفَ، لَنْ يَخَاْفَاْ، لَنْ يَخَاْفُوْا	لَنْ تَخَاْفَ، لَنْ تَخَاْفَاْ، لَنْ يَخَفْنَ
لَنْ تَخَاْفَ، لَنْ تَخَاْفَاْ، لَنْ تَخَاْفُوْا	لَنْ تَخَاْفِي، لَنْ تَخَاْفَاْ، لَنْ تَخَفْنَ
لَنْ اَخَاْفَ	لَنْ نَخَاْفَ

مضارع مجزوم:

لَمْ يَخَفْ، لَمْ يَخَاْفَاْ، لَمْ يَخَاْفُوْا	لَمْ تَخَفْ، لَمْ تَخَاْفَاْ، لَمْ يَخَفْنَ
لَمْ تَخَفْ، لَمْ تَخَاْفَاْ، لَمْ تَخَاْفُوْا	لَمْ تَخَاْفِي، لَمْ تَخَاْفَاْ، لَمْ تَخَفْنَ
لَمْ اَخَفْ	لَمْ نَخَفْ

اسم فاعل:

خَاْئِفٌ، خَاْئِفَاْنِ، خَاْئِفُوْنَ	خَاْئِفَةٌ، خَاْئِفَتَاْنِ، خَاْئِفَاْتٌ

اسم مفعول:

مَخُوْفٌ، مَخُوْفَاْنِ، مَخُوْفُوْنَ	مَخُوْفَةٌ، مَخُوْفَتَاْنِ، مَخُوْفَاْتٌ

ماضی مجهول:

خِيْفَ، خِيْفَا، خِيْفُوْا	خِيْفَتْ، خِيْفَتَا، خُفْنَ
خُفْتَ، خُفْتُمَا، خُفْتُمْ	خُفْتِ، خُفْتُمَا، خُفْتُنَّ
خُفْتُ	خُفْنَا

مضارع مجهول:

يُخَافُ، يُخَافَانِ، يُخَافُوْنَ	تُخَافُ، تُخَافَانِ، يُخَفْنَ
تُخَافُ، تُخَافَانِ، تُخَافُوْنَ	تُخَافِيْنَ، تُخَافَانِ، تُخَفْنَ
أُخَافُ	نُخَافُ

تمرین (۱)

ماضی و مضارع و امرحاضر فعلهای ذیل را کاملاً صرف کنید:

سَارَ، عَادَ، نَالَ، عَانَ، كَانَ

تمرین (۲)

نوع کلمات ذیل را تعیین کنید و تغییرات آنها را بنویسید:

خِفْنَ، اِسْتِقَامَة، إعْادَة، لَمْ يَبِعْ، قُمْتُنَّ، مَصِيْدٌ، قَائِم، إفَاضَة، اَسْتِفَادَة، مُعِيْن، تَنَامِيْنَ، مُجَاب، أَقِمْ، عُدْنَ، لَاتَخَفْنَ.

تمرین (۳)

ماضی و مضارع و أمر حاضر و اسم فاعل و اسم مفعول و مصدر باب إفْعَال و اِسْتِفْعَال فعلهای ذیل را بنویسید:

قَامَ، عَادَ، عَانَ، نَالَ.

تمرین (۴)

فعلهای مضارع ذیل را کاملاً صرف کنید و بار دیگر حرف جازمی بر آنهادرآورده، و مجدداً صرف نمائید:

يَنَالُ، يَخِيْطُ، يَقُوْلُ، يَهَابُ.

تمرین (۵)

حَالَ، غَابَ، عَادَ، بَاعَ، جَابَ، به باب اِفْتِعَال برده سپس ماضی و مضارع و امرحاضر و مصدر و اسم فاعل آنها را بنویسید.

تمرین (۶)

قادَ، صاعَ، زاحَ، ساقَ، ساب را به باب اِنْفِعال برده سپس ماضی و مضارع و امرحاضر و مصدر و اسم فاعل آنها را بنویسید.

درس سی و دوم

اعلال در ناقص

و آن بر دو نوع است: **ناقص واوی، ناقص یائی**

الف ـ ناقص واوی مانند: دَعَا يَدْعُوْ

ب ـ ناقص یائی مانند: حَكَى يَحْكِي

۱ ـ الف ـ فعل ماضی ناقص هر گاه بر وزن فَعَلَ باشد به فتح عین، (واو) و (یاء) متحرک ماقبل مفتوح قلب به (الف) می‌شود[۱].

و در صورت پیوستن ضمیر (الف) به آن، الف منقلبه به اصلش باز می‌گردد، مانند: دَعَوَاْ، حَكَيَاْ

و وقتی که ضمیر (واو) یا تاء تانیث (تْ) به آخر آن متصل شود به علت التقاء ساکنین لام الفعل حذف می‌گردد، مانند:

(دَعَوْا، حَكَوْا ـ دَعَتْ ، حَكَتْ) که در اصل (دَعَاْوْا، حَكَاْوْا ـ دَعَاْتْ، حَكَاْتْ) بوده است.

و این حذف در صیغهٔ تثنیه مؤنث نیز جاری است، می‌گوئی: دَعَتَا، حَكَتَا.

و در صیغه‌های دیگر الف منقلبه به اصلش برمی‌گردد، مانند:

---

۱ ـ اگر این الف از (واو) منقلب باشد کشیده است، مانند: دَعَا، غَزَا، سَمَا، و اگر از (یاء) باشد کوتاه است مانند: رَمَىٰ، يَرْضَىٰ، مُرْتَضَىٰ.

دَعَوْنَ، حَكَيْنَ ...... دَعَوْنَا، حَكَيْنَا.

ب ـ اگر فعل ماضی بر وزن (فَعِلَ) و واوی باشد، (واو) به (یاء) قلب می‌گردد و این قاعده بر ماضی مجهول وزن (فَعَلَ) نیز جاری است، مانند:

رَضِيَ و دُعِيَ که در اصل رَضِوَ و دُعِوَ بوده‌است.

و در جمع مذکر غائب آنها (یاء) حذف می‌گردد و رَضُوْا و دُعُوْا می‌شوند بدین تفصیل که: رَضُوْا در اصل رَضِيُوْا بوده، ضمه بر (یاء) ثقیل، می‌افتد پس رَضِيْوْا می‌شود و به علت التقاء ساکنین لام الفعل حذف و رَضِوْا می‌گردد، چون ما قبل ضمیر (و) همیشه باید مضموم باشد پس کسره را به ضمه تبدیل و رَضُوْا می‌گردد و در دُعُوْا این قاعده نیز جاری است.

و در صورتی که ماضی بر وزن فَعُلَ باشد، فقط در جمع مذکر غایب لام‌الفعل حذف می‌گردد، مانند: سَرُوْا که در اصل سَرُوُوْا بر وزن شَرُفُوْا بوده‌است.

۲ ـ فعل مضارع ناقص هر گاه بر وزن يَفْعُلُ یا يَفْعِلُ باشد، ضمه لام الفعل حذف می‌گردد، مانند: يَرْجُوْ، يَقْضِيْ، که در اصل يَرْجُوُ، يَقْضِيُ بوده، و هر جا التقاء ساکنین پیش آید، حرف علّه حذف می‌گردد، مانند: يَرْجُوْنَ، يَقْضُوْنَ که در اصل يَرْجُوُوْنَ، يَقْضِيُوْنَ بوده‌است.

هر گاه مضارع بر وزن يَفْعَلُ باشد، (واو) و (یاء) در صیغه‌های مفرد به (الف) و در صیغه‌های دیگر واوی، (واو) به (یاء) تبدیل می‌گردد، چون هر گاه حرف (واو) در مرتبهٔ چهارم به بالا باشد و ماقبل از آن مضموم نباشد، (واو) قلب به (یاء) می‌گردد، مانند: يَرْضَىٰ، يَرْضَيَانِ، يَرْضَيْنَ و در مورد التقاء ساکنین الف، می‌افتد، مانند:

يَرْضَوْنَ، تَرْضَوْنَ که در اصل يَرْضَاْوْنَ، تَرْضَاْوْنَ بوده‌است.

این قاعده نسبت به فعل مضارع مجهول نیز جاری است، مانند:

يُدْعَىٰ، يُدْعَيَانِ، يُدْعَوْنَ.

۳ ـ در مفرد مذکر امر حاضر و صیغه‌های چهارگانه (مفرد) مضارع مجزوم، لام

الفعل، مانند:

أُدْعُ، اِقْضِ، اِرْضَ، لِيَدْعُ، لَاتَقْضِ، لَمْ نَرْضَ، لَمْ أَسْعَ.

۴ـ در صیغه‌های مفرد مضارع مجزوم و مفرد مذکر امر حاضر در صورت تأکید با نون، لام الفعل باز می‌گردد، مانند: أُدْعُوَنَّ، لاتَرْمِيَنَّ.

۵ـ در تأکید صیغه‌های جمع مذکر غائب و مخاطب و مفرد مؤنث مخاطب مضارع و جمع مذکر و مفرد مؤنث از امر حاضر، با نون اگر عین الفعل ناقص مفتوح باشد ضمیر (واو) و (یاء) باقی می‌ماند و ضمیر (واو) مضموم و ضمیر (یاء) مکسور می‌گردد. مانند:

هل‌تَرْضَوْنَ،لايَرْضَوْنَ، هل‌تَرْضَيْنَ (ازمضارع) و اِرْضَوْا،اِرْضَيْ (ازامر حاضر) که با نون تأکید، هَلْ تَرْضَوُنَّ، لايَرْضَوُنَّ، هَلْ تَرْضَيِنَّ و اِرْضَوُنْ، اِرْضَيِنْ می‌گردد.

و این قاعده در صرف افعال مزید ناقص مفتوح العین با نون تأکید نیز جاری است، مانند: يَتَعَدَّوْنَ و تَعَدَّوْا که با نون تأکید يَتَعَدَّوُنَّ و تَعَدَّوُنْ می‌گردد.

و همچنین در فعلهای ثلاثی مجردی که به علت مجهول شدن عین الفعل آن‌ها مفتوح می‌گردد، مانند:

يُدْعَوْنَ، تُرْمَيْنَ که با نون تأکید يُدْعَوُنَّ، تَرْمَيِنْ می‌شود.

۶ـ در اسم فاعل (واو) به (یاء) قلب می‌شود، مانند:

الدَّاعِي که در اصل الدَّاعِو بوده‌است.

و اگر اسم فاعل دارای تنوین رفع یا جر باشد، لام الکلمه به علت التقاء ساکنین حذف می‌شود، مانند:

رَامٍ، دَاعٍ که در اصل رَامِيٌ، دَاعِيٌ بوده‌است.

۷ـ در اسم مفعول از واوی که دو (واو) با هم جمع شوند، در یکدیگر ادغام می‌گردند، مانند: مَدْعُوٌّ، مَغْزُوٌّ.

و در اسم مفعول یائی (واو) زائده و (یاء) لام الفعل بغل هم جمع شده‌اند و چون اول آن دو ساکن می‌باشد، (واو) به (یاء) قلب و در هم ادغام می‌گردند، و

ماقبل آن مکسور می‌گردد، مانند:

مَرْضِيٌّ، مَقْضِيٌّ که در اصل مَرْضُوْيٌ، مَقْضُوْيٌ بوده‌است.

و در صیغهٔ فَعِيْل از ناقص واوی نیز (واو) قلب به (یاء) و در (یاء) لام الفعل ادغام می‌گردد، مانند:

عَلِيٌّ، صَفِيٌّ که در اصل عَلِيْوٌ، صَفِيْوٌ بوده‌است.

تذکر: قواعد اعلال درناقص مجرد بر افعال مزید آن نیز جاری است.

۸ـ در مصدر باب **تَفَعُّل و تَفَاعُل** از ناقص، ضمه تبدیل به کسره، و (واو) به (یاء) تبدیل می‌شود، مانند: **التَّداعِي، التَّرَامِي، التَّرَجِّي، التَّأَنِّي** که در اصل **التَّداعو، التَّرامُي، التَّرَجُّو، التَّأنُّي** بوده‌است.

و با تنوین رفع و جرّ لام الکلمه به علت التقاء ساکنین حذف می‌گردد مانند: تَداعٍ، تَرامٍ که در اصل تَداعِيٌ، تَرَامِيٌ بوده‌است.

۹ـ هر گاه لام الفعل ناقص واوی و یائی در آخر کلمه و بعد از الف زائده واقع شود، (واو) و (یاء) قلب به همزه می‌گردد، مانند: دُعَاء، إِجْزَاء، سَمَاء، اِسْتِسْقَاء که در اصل دُعَاوْ، إِجْزَايْ، سَمَاوْ، اِسْتِسْقَای بوده‌است.

نمونه‌هایی از تصریف ناقص

۱ـ الغَزْو: (فَعَلَ، يَفْعُلُ)

ماضی معلوم:

غَزَا، غَزَوَا، غَزَوْا	غَزَتْ، غَزَتَا، غَزَوْنَ
غَزَوْتَ، غَزَوْتُمَا، غَزَوْتُمْ	غَزَوْتِ، غَزَوْتُمَا، غَزَوْتُنَّ
غَزَوْتُ	غَزَوْنَا

مضارع معلوم:

يَغْزُوْ، يَغْزُوَانِ، يَغْزُوْنَ	تَغْزُوْ، تَغْزُوَانِ، يَغْزُوْنَ
تَغْزُوْ، تَغْزُوَانِ، تَغْزُوْنَ	تَغْزِيْنَ، تَغْزُوَانِ، تَغْزُوْنَ

أَغْزُوْ	نَغْزُوْ

امر حاضر:

أُغْزُ، أُغْزُوَا، أُغْزُوْا	أُغْزِيْ، أُغْزُوَاْ، أُغْزُوْنَ

با نون تأكيد ثقيلة:

أُغْزُوَنَّ، أُغْزُوَاْنِّ، أُغْزُنَّ	أُغْزِنَّ، أُغْزُوَاْنِّ، أُغْزُونَاْنِّ

با نون تأكيد خفيفة:

أُغْزُوَنْ، ـــــ، أُغْزُنْ	أُغْزِنْ، ـــــ، ـــــ

مضارع منصوب:

لَنْ يَغْزُوَ، لَنْ يَغْزُوَاْ، لَنْ يَغْزُوْا	لَنْ تَغْزُوَ، لَنْ تَغْزُوَا، لَنْ يَغْزُوْنَ
لَنْ تَغْزُوَ، لَنْ تَغْزُوَاْ، لَنْ تَغْزُوْا	لَنْ تَغْزِيْ، لَنْ تَغْزُوَاْ، لَنْ تَغْزُوْنَ
لَنْ أَغْزُوَ	لَنْ نَغْزُوَ

مضارع مجزوم:

لَمْ يَغْزُ، لَمْ يَغْزُوَاْ، لَمْ يَغْزُوْا	لَمْ تَغْزُ، لَمْ تَغْزُوَا، لَمْ يَغْزُوْنَ
لَمْ تَغْزُ، لَمْ تَغْزُوَاْ، لَمْ تَغْزُوْا	لَمْ تَغْزِيْ، لَمْ تَغْزُوَاْ، لَمْ تَغْزُوْنَ
لَمْ أَغْزُ	لَمْ نَغْزُ

اسم فاعل:

غَاْزٍ، غَاْزِيَاْنِ، غَاْزُوْنَ	غَاْزِيَةٌ، غَاْزِيَتَاْنِ، غَاْزِيَاْتٌ

اسم مفعول:

مَغْزُوٌّ، مَغْزُوَّاْنِ، مَغْزُوُّونَ	مَغْزُوَّةٌ، مَغْزُوَّتَاْنِ، مَغْزُوَّاْتٌ

ماضى مجهول:

غُزِيَ، غُزِيَاْ، غُزَوْا	غُزِيَتْ، غُزِيَتَاْ، غُزِيْنَ
غُزِيْتَ، غُزِيْتُمَاْ، غُزِيْتُمْ	غُزِيْتِ، غُزِيْتُمَاْ، غُزِيْتُنَّ
غُزِيْتُ	غُزِيْنَا

مضارع مجهول:

يُغْزَىٰ، يُغْزَيَانِ، يُغْزَوْنَ	تُغْزَىٰ، تُغْزَيَانِ، يُغْزَيْنَ
تُغْزَىٰ، تُغْزَيَانِ، تُغْزَوْنَ	تُغْزَيْنَ، تُغْزَيَانِ، تُغْزَيْنَ
أُغْزَىٰ	نُغْزَىٰ

۲ ـ الرَّمْي: (فَعَلَ، يَفْعِلُ)

ماضی معلوم:

رَمَىٰ، رَمَيَاْ، رَمَوْا	رَمَتْ، رَمَتَاْ، رَمَيْنَ
رَمَيْتَ، رَمَيْتُمَا، رَمَيْتُمْ	رَمَيْتِ، رَمَيْتُمَاْ، رَمَيْتُنَّ
رَمَيْتُ	رَمَيْنَاْ

مضارع معلوم:

يَرْمِي، يَرْمِيَاْنِ، يَرْمُوْنَ	تَرْمِيْ، تَرْمِيَاْنِ، يَرْمِيْنَ
تَرْمِيْ، تَرْمِيَاْنِ، تَرْمُوْنَ	تَرْمِيْنَ، تَرْمِيَاْنِ، تَرْمِيْنَ
أَرْمِي	نَرْمِي

امر حاضر:

اِرْمِ، اِرْمِيَاْ، اِرْمُوْا	اِرْمِيْ، اِرْمِيَاْ، اِرْمِيْنَ

با نون تأكيد ثقيلة:

اِرْمِيَنَّ، اِرْمِيَاْنِّ، اِرْمُنَّ	اِرْمِنَّ، اِرْمِيَاْنِّ، اِرْمِيْنَاْنِّ

با نون تأكيد خفيفة:

اِرْمِيَنْ، ــــ، اِرْمُنْ	اِرْمِنْ، ــــ، ــــ

مضارع منصوب:

لَنْ يَرْمِيَ، لَنْ يَرْمِيَاْ، لَنْ يَرْمُوْا	لَنْ تَرْمِيَ، لَنْ تَرْمِيَاْ، لَنْ يَرْمِيْنَ
لَنْ تَرْمِيَ، لَنْ تَرْمِيَاْ، لَنْ تَرْمُوْا	لَنْ تَرْمِيْ، لَنْ تَرْمِيَاْ، لَنْ تَرْمِيْنَ
لَنْ أَرْمِيَ	لَنْ نَرْمِيَ

مضارع مجزوم:

لَمْ يَرْمِ، لَمْ يَرْمِيَاْ، لَمْ يَرْمُوْا — لَمْ تَرْمِ، لَمْ تَرْمِيَاْ، لَمْ يَرْمِيْنَ
لَمْ تَرْمِ، لَمْ تَرْمِيَاْ، لَمْ تَرْمُوْا — لَمْ تَرْمِيْ، لَمْ تَرْمِيَاْ، لَمْ تَرْمِيْنَ
لَمْ أَرْمِ — لَمْ نَرْمِ

ماضی مجهول:

رُمِيَ، رُمِيَاْ، رُمُوْا — رُمِيَت، رُمِيَتَاْ، رُمِيْنَ
رُمِيْتَ، رُمِيْتُمَاْ، رُمِيْتُمْ — رُمِيْتِ، رُمِيْتُمَاْ، رُمِيْتُنَّ
رُمِيْتُ — رُمِيْنَا

مضارع مجهول:

يُرْمَىٰ، يُرْمَيَاْنِ، يُرْمَوْنَ — تُرْمَىٰ، تُرْمَيَاْنِ، يُرْمَيْنَ
تُرْمَىٰ، تُرْمَيَاْنِ، تُرْمَوْنَ — تُرْمَيْنَ، تُرْمَيَاْنِ، تُرْمَيْنَ
أُرْمَىٰ — نُرْمَىٰ

۳ ـ الرِضْوَان: (فَعِلَ، يَفْعَلُ)

ماضی معلوم:

رَضِيَ، رَضِيَاْ، رَضُوْا — رَضِيَتْ، رَضِيَتَاْ، رَضِيْنَ
رَضِيْتَ، رَضِيْتُمَا، رَضِيْتُمْ — رَضِيْتِ، رَضِيْتُمَاْ، رَضِيْتُنَّ
رَضِيْتُ — رَضِيْنَا

مضارع معلوم:

يَرْضَىٰ، يَرْضَيَاْنِ، يَرْضَوْنَ — تَرْضَىٰ، تَرْضَيَاْنِ، يَرْضَيْنَ
تَرْضَىٰ، تَرْضَيَاْنِ، تَرْضَوْنَ — تَرْضَيْنَ، تَرْضَيَاْنِ، تَرْضَيْنَ
أَرْضَىٰ — نَرْضَىٰ

امر حاضر:

اِرْضَ، اِرْضَیاْ، اِرْضَوْا اِرْضَيْ، اِرْضَیاْ، اِرْضَیْنَ

با نون تأکید ثقیلة:

اِرْضَیَنَّ، اِرْضَیاْنِّ، اِرْضَوُنَّ اِرْضَیِنَّ، اِرْضَیاْنِّ، اِرْضَیْنَاْنِّ

با نون تأکید خفیفة:

اِرْضَیَنْ، ـــــ، اِرْضَوُنْ اِرْضَیِنْ، ـــــ، ـــــ

مضارع منصوب:

لَنْ یَرْضَیٰ، لَنْ یَرْضَیاْ، لَنْ یَرْضَوْا لَنْ تَرْضَیٰ، لَنْ تَرْضَیاْ، لَنْ یَرْضَیْنَ
لَنْ تَرْضَیٰ، لَنْ تَرْضَیاْ، لَنْ تَرْضَوْا لَنْ تَرْضَيْ، لَنْ تَرْضَیاْ، لَنْ تَرْضَیْنَ
لَنْ أَرْضَیٰ لَنْ نَرْضَیٰ

مضارع مجزوم:

لَمْ یَرْضَ، لَمْ یَرْضَیاْ، لَمْ یَرْضَوْا لَمْ تَرْضَ، لَمْ تَرْضَیاْ، لَمْ یَرْضَیْنَ
لَمْ تَرْضَ، لَمْ تَرْضَیاْ، لَمْ تَرْضَوْا لَمْ تَرْضَیٰ، لَمْ تَرْضَیاْ، لَمْ تَرْضَیْنَ
لَمْ أَرْضَ لَمْ نَرْضَ

اسم فاعل:

رَاضٍ، رَاضِیَانِ، رَاضُوْنَ رَاضِیَةٌ، رَاضِیَتَانِ، رَاضِیَاتٌ

اسم مفعول:

مَرْضِیٌّ، مَرْضِیَّانِ، مَرْضِیُّوْنَ مَرْضِیَّةٌ، مَرْضِیَّتَانِ، مَرْضِیَّاتٌ

ماضی مجهول:

رُضِيَ عَنْهُ، رُضِيَ عَنْهُمَا، رُضِيَ عَنْهُمْ
رُضِيَ عَنْهَا، رُضِيَ عَنْهُمَا، رُضِيَ عَنْهُنَّ،
رُضِيَ عَنْكَ، رُضِيَ عَنْكُمَا، رُضِيَ عَنْكُمْ
رُضِيَ عَنْكِ، رُضِيَ عَنْكُمَا، رُضِيَ عَنْكُنَّ،

رُضِيَ عَنِّي رُضِيَ عَنَّا

مضارع مجهول:

يُرْضَىٰ عَنْهُ، يُرْضَىٰ عَنْهُمَا، يُرْضَىٰ عَنْهُمْ
يُرْضَىٰ عَنْهَاْ، يُرْضَىٰ عَنْهُمَاْ، يُرْضَىٰ عَنْهُنَّ
يُرْضَىٰ عَنْكَ، يُرْضَىٰ عَنْكُمَاْ، يُرْضَىٰ عَنْكُمْ
يُرْضَىٰ عَنْكِ، يُرْضَىٰ عَنْكُمَا، يُرْضَىٰ عَنْكُنَّ
يُرْضَىٰ عَنِّي يُرْضَىٰ عَنَّا

تمرین (۱)

افعال ذیل را به تمام صیغه‌های ماضی و مضارع و امرحاضر و اسم فاعل صرف کنید: رَخُوَ، سَرَیٰ، قَفَاْ، دَرَی، فَنِيَ، کَبَاْ

تمرین (۲)

ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل باب إِفْعَال و تَفْعِيْل و اِسْتِفْعَال این افعال را بنویسید: قَفَا، هَدَیٰ، رَخُوَ، خَبَا.

تمرین (۳)

مضارع فعلهای ذیل را صرف کرده سپس عامل جزمی بر سر آنها در آورده مجدداً صرف کنید: قَضَیٰ، سَهَا، هَدَیٰ، صَبَا.

تمرین (۴)

نوع کلمات ذیل را تعریف کرده، سپس تغییراتی را که در آنها رخ داده‌است، بیان کنید:

يَكْبُوْنَ، هَادٍ، تَقْضِيْنَ، مُسْتَرْخُوْنَ، تَصْبُوْنَ، يُسْقَوْنَ، لَاتَقْفُ، مَهْدِيٌّ، سَرُوْا، مَرْجُوٌّ، مَقْضِيَّةٌ.

درس سی و سوم

اعلال در لفيف

۱ ـ لفيف مقرون: در لفيف مقرون، فقط قواعد اعلال ناقص جاری است، يعنی عين‌الفعل که حرف علّه است هيچ اعلالی صورت نمی‌گيرد، مانند: طَوَىَ، يَطْوِي، اِطْوِ، طَاوٍ، مَطْوِيٌّ

۲ ـ لفيف مفروق: در لفيف، هم اعلال مثال و هم اعلال ناقص به عمل می‌آيد، می‌گوئيم:

در ماضی مفروق: وَقَىٰ در مضارع مفروق: يَقِيْ در امر مفروق: قِ

اسم فاعل: واقٍ اسم مفعول: مَوْقِيٌّ

نمونه‌هائی از صرف لفيف مفروق

۱ ـ الوَلْي: (فَعِلَ يَفْعِلُ)

ماضی معلوم:

وَلِيَ، وَلِيَا، وَلُوْا — وَلِيَتْ، وَلِيَتَاْ، وَلِيْنَ

وَلِيْتَ، وَلِيْتُمَاْ، وَلِيْتُمْ — وَلِيْتِ، وَلِيْتُمَاْ، وَلِيْتُنَّ

وَلِيْتُ — وَلِيْنَا

مضارع معلوم:

يَلِيْ، يَلِيَاْنِ، يَلُوْنَ | تَلِيْ، تَلِيَاْنِ، يَلِيْنَ
تَلِيْ، تَلِيَاْنِ، تَلُوْنَ | تَلِيْنَ، تَلِيَاْنِ، تَلِيْنَ
أَلِيْ | نَلِيْ

امر حاضر:

لِ، لِيَا، لُوْا | لِيْ، لِيَا، لِيْنَ

با نون تأكيد ثقيلة:

لِيَنَّ، لِيَانِّ، لُنَّ | لِنَّ، لِيَانِّ، لِيْنَاْنِّ

با نون تأكيد خفيفة:

لِيَنْ، ـــــ، لُنْ | لِنْ، ـــــ، ـــــ

مضارع منصوب:

لَنْ يَلِيَ، لَنْ يَلِيَاْ، لَنْ يَلُوْا | لَنْ تَلِيَ، لَنْ تَلِيَاْ، لَنْ يَلِيْنَ
لَنْ تَلِيَ، لَنْ تَلِيَاْ، لَنْ تَلُوْا | لَنْ تَلِيْ، لَنْ تَلِيَاْ، لَنْ تَلِيْنَ
لَنْ أَلِيَ | لَنْ نَلِيَ

مضارع مجزوم:

لَمْ يَلِ، لَمْ يَلِيَاْ، لَمْ يَلُوْا | لَمْ تَلِ، لَمْ تَلِيَاْ، لَمْ يَلِيْنَ
لَمْ تَلِ، لَمْ تَلِيَاْ، لَمْ تَلُوْا | لَمْ تَلِيْ، لَمْ تَلِيَاْ، لَمْ تَلِيْنَ
لَمْ أَلِ | لَمْ نَلِ

اسم فاعل:

وَالٍ، وَالِيَاْنِ، وَالُوْنَ | وَالِيَةٌ، وَالِيَتَاْنِ، وَالِيَاْتٌ

اسم مفعول:

مَوْلِيٌّ، مَوْلِيَّاْنِ، مَوْلِيُّوْنَ | مَوْلِيَّةٌ، مَوْلِيَّتَاْنِ، مَوْلِيَّاْتٌ

ماضی مجهول:

وُلِیَ، وُلِیَاْ، وُلُوْا — وُلِیَتْ، وُلِیَتَا، وُلِیْنَ

وُلِیْتَ، وُلِیْتُمَا، وُلِیْتُمْ — وُلِیْتِ، وُلِیْتُمَا، وُلِیْتُنَّ

وُلِیْتُ — وُلِیْنَا

مضارع مجهول:

یُوْلَیَ، یُوْلَیَاْنِ، یُوْلَوْنَ — تُوْلَیٰ، تُوْلَیَاْنِ، یُوْلَیْنَ

تُوْلَیٰ، تُوْلَیَاْنِ، تُوْلَوْنَ — تُوْلَیْنَ، تُوْلَیَاْنِ، تُوْلَیْنَ

أُوْلَیٰ — نُوْلَیٰ

۲ ـ الوَجِیَ: (فَعِلَ، یَفْعَلُ)

ماضی معلوم:

وَجِیَ، وَجِیَاْ، وَجُوْا — وَجِیَتْ، وَجِیَتَا، وَجِیْنَ

وَجِیْتَ، وَجِیْتُمَاْ، وَجِیْتُمْ — وَجِیْتِ، وَجِیْتُمَا، وَجِیْتُنَّ

وَجِیْتُ — وَجِیْنَا

مضارع معلوم:

یَوْجَیٰ، یَوْجَیَاْنِ، یَوْجَوْنَ — تَوْجَیٰ، تَوْجَیَاْنِ، یَوْجَیْنَ

تَوْجَیٰ، تَوْجَیَاْنِ، تَوْجَوْنَ — تَوْجَیْنَ، تَوْجَیَاْنِ، تَوْجَیْنَ

اَوْجَیٰ — نَوْجَیٰ

امر حاضر:

اِیْجَ، اِیْجَیَاْ، اِیْجَوْا — اِیْجَیْ، اِیْجَیَاْ، اِیْجَیْنَ

با نون تأکید ثقیلة:

اِیْجَیَنَّ، اِیْجَیَاْنِّ، اِیْجَوُنَّ — اِیْجَیِنَّ، اِیْجَیَاْنِّ، اِیْجَیْنَاْنِّ

با نون تأکید خفیفة:

اِیْجَیَنْ، ـــــ، اِیْجَوُنْ اِیْجَیِنْ، ـــــ، ـــــ

مضارع منصوب:

لَنْ یَوْجَیٰ، لَنْ یَوْجَیَاْ، لَنْ یَوْجَوْا لَنْ تَوْجَیٰ، لَنْ تَوْجَیَاْ، لَنْ یَوْجَیْنَ

لَنْ تَوْجَیٰ، لَنْ تَوْجَیَاْ، لَنْ تَوْجَوْا لَنْ تَوْجَیْ، لَنْ تَوْجَیَاْ، لَنْ تَوْجَیْنَ

لَنْ اَوْجَیٰ لَنْ نَوْجَیٰ

مضارع مجزوم:

لَمْ یَوْجَ، لَمْ یَوْجَیَاْ، لَمْ یَوْجَوْا لَمْ تَوْجَ، لَمْ تَوْجَیَاْ، لَمْ یَوْجَیْنَ

لَمْ تَوْجَ، لَمْ تَوْجَیَاْ، لَمْ تَوْجَوْا لَمْ تَوْجَیْ، لَمْ تَوْجَیَاْ، لَمْ تَوْجَیْنَ

لَمْ أَوْجَ لَمْ نَوْجَ

اسم فاعل:

واجٍ، وَاجِیَانِ، وَاجُوْنَ وَاجِیَةٌ، وَاجِیَتَانِ، وَاجِیَاتٌ

اسم مفعول:

مَوْجِیٌّ، مَوْجِیَّانِ، مَوْجِیُّوْنَ مَوْجِیَّةٌ، مَوْجِیَّتَانِ، مَوْجِیَّاتٌ

ماضی مجهول:

وُجِیَ، وُجِیَاْ، وُجُوْا وُجِیَتْ، وُجِیَتَاْ، وُجِیْنَ

وُجِیْتَ، وُجِیْتُمَاْ، وُجِیْتُمْ وُجِیْتِ، وُجِیْتُمَا، وُجِیْتُنَّ

وُجِیْتُ وُجِیْنَا

مضارع مجهول:

یُوْجَیٰ، یُوْجَیَاْنِ، یُوْجَوْنَ تُوْجَیٰ، تُوْجَیَاْنِ، یُوْجَیْنَ

تُوْجَیٰ، تُوْجَیَاْنِ، تُوْجَوْنَ تُوْجَیْنَ، تُوْجَیَاْنِ، تُوْجَیْنَ

أُوْجَیٰ نُوْجَیٰ

نمونه‌هائی از تصریف لفیف مقرون

۱ ـ القُوَّة: (فَعِلَ، يَفْعَلُ)

ماضی معلوم:

قَوِيَ، قَوِيَاْ، قَوُوْا — قَوِيَتْ، قَوِيَتَاْ، قَوِيْنَ

قَوِيْتَ، قَوِيْتُمَا، قَوِيْتُمْ — قَوِيْتِ، قَوِيْتُمَاْ، قَوِيْتُنَّ

قَوِيْتُ — قَوِيْنَا

مضارع معلوم:

يَقْوَىٰ، يَقْوَيَاْنِ، يَقْوَوْنَ — تَقْوَىٰ، تَقْوَيَاْنِ، يَقْوَيْنَ

تَقْوَىٰ، تَقْوَيَاْنِ، تَقْوَوْنَ — تَقْوَيْنَ، تَقْوَيَاْنِ، تَقْوَيْنَ

أَقْوَىٰ — نَقْوَىٰ

امر حاضر:

اِقْوَ، اِقْوَيَاْ، اَقْوَوْا — اِقْوَيْ، اِقْوَيَاْ، اِقْوَيْنَ

با نون تأكيد ثقيلة:

اِقْوَيَنَّ، اِقْوَيَاْنِّ، اِقْوَوُنَّ — اِقْوَيِنَّ، اِقْوَيَاْنِّ، اِقْوَيْنَاْنِّ

با نون تأكيد خفيفة:

اِقْوَيَنْ، ـــــ، اِقْوَوُنْ — اِقْوَيِنْ، ـــــ، ـــــ

مضارع منصوب:

لَنْ يَقْوَىٰ، لَنْ يَقْوَيَاْ، لَنْ يَقْوَوْا — لَنْ تَقْوَىٰ، لَنْ تَقْوِيَاْ، لَنْ يَقْوَيْنَ

لَنْ تَقْوَىٰ، لَنْ تَقْوَيَاْ، لَنْ تَقْوَوْا — لَنْ تَقْوَيْ، لَنْ تَقْوَيَاْ، لَنْ تَقْوَيْنَ

لَنْ أَقْوَىٰ — لَنْ نَقْوَىٰ

مضارع مجزوم:

لَمْ يَقْوَ، لَمْ يَقْوَيَاْ، لَمْ يَقْوَوْا — لَمْ تَقْوَ، لَمْ تَقْوِيَاْ، لَمْ يَقْوَيْنَ

لَمْ تَقْوَ، لَمْ تَقْوَيَاْ، لَمْ تَقْوَوْا — لَمْ تَقْوَيْ، لَمْ تَقْوَيَاْ، لَمْ تَقْوَيْنَ

لَمْ أَقْوَ — لَمْ نَقْوَ

۲ ـ الشَيّ: (فَعَلَ، يَفْعِلُ)

ماضی معلوم:

شَوَىٰ، شَوَيَا، شَوَوْا — شَوَتْ، شَوَتَاْ، شَوَيْنَ

شَوَيْتَ، شَوَيْتُمَا، شَوَيْتُمْ — شَوَيْتِ، شَوَيْتُمَاْ، شَوَيْتُنَّ

شَوَيْتُ — شَوَيْنَا

مضارع معلوم:

يَشْوِيْ، يَشْوِيَاْنِ، يَشْوُوْنَ — تَشْوِيْ، تَشْوِيَانِ، يَشْوِيْنَ

تَشْوِيْ، تَشْوِيَاْنِ، تَشْوُوْنَ — تَشْوِيْنَ، تَشْوِيَاْنِ، تَشْوِيْنَ

أَشْوِيْ — نَشْوِيْ

امر حاضر:

اِشْوِ، اِشْوِيَاْ، اِشْوُوْا — اِشْوِيْ، اِشْوِيَاْ، اِشْوِيْنَ

با نون تأكيد ثقيلة:

اِشْوِيَنَّ، اِشْوِيَاْنِّ، اِشْوُنَّ — اِشْوِنَّ، اِشْوِيَاْنِّ، اِشْوِيْنَاْنِّ

با نون تأكيد خفيفة:

اِشْوِيَنْ، ـــــ، اِشْوُنْ — اِشْوِنْ، ـــــ، ـــــ

مضارع منصوب:

لَنْ يَشْوِيَ، لَنْ يَشْوِيَاْ، لَنْ يَشْوُوْا — لَنْ تَشْوِيَ، لَنْ تَشْوِيَا، لَنْ يَشْوِيْنَ

لَنْ تَشْوِيَ، لَنْ تَشْوِيَاْ، لَنْ تَشْوُوْا — لَنْ تَشْوِيْ، لَنْ تَشْوِيَا، لَنْ تَشْوِيْنَ

لَنْ أَشْوِيَ — لَنْ نَشْوِيَ

مضارع مجزوم:

لَمْ يَشْوِ، لَمْ يَشْوِيَاْ، لَمْ يَشْوُوْا — لَمْ تَشْوِ، لَمْ تَشْوِيَا، لَمْ يَشْوِيْنَ

لَمْ تَشْوِ، لَمْ تَشْوِيَاْ، لَمْ تَشْوُوْا — لَمْ تَشْوِيْ، لَمْ تَشْوِيَا، لَمْ تَشْوِيْنَ

لَمْ أَشْوِ — لَمْ نَشْوِ

اسم فاعل:

شَاوٍ، شَاوِيَانِ، شَاوُوْنَ　　شَاوِيَةٌ، شَاوِيَتَانِ، شَاوِيَاتٌ

اسم مفعول:

مَشْوِيٌّ، مَشْوِيَّانِ، مَشْوِيُّوْنَ　　مَشْوِيَّةٌ، مَشْوِيَّتَانِ، مَشْوِيَّاتٌ

ماضی مجهول:

شُوِيَ، شُوِيَاْ، شُوُوْا　　شُوِيَتْ، شُوِيَتَاْ، شُوِيْنَ

شُوِيْتَ، شُوِيْتُمَا، شُوِيْتُمْ　　شُوِيْتِ، شُوِيْتُمَاْ، شُوِيْتُنَّ

شُوِيْتُ　　شُوِيْنَا

مضارع مجهول:

يُشْوَىٰ، يُشْوَيَاْنِ، يُشْوَوْنَ　　تُشْوَىٰ، تُشْوَيَانِ، يُشْوَيْنَ

تُشْوَىٰ، تُشْوَيَاْنِ، تُشْوَوْنَ　　تُشْوَيْنَ، تُشْوَيَاْنِ، تُشْوَيْنَ

أُشْوَىٰ　　نُشْوَىٰ

تمرينات درسهای اعلال

تمرين (۱)

نوع كلمات معتل ذيل و اعلال آنها را بگوئيد:

وَقَیٰ، بَاعَ، يَرْجُوْ، يَهَابُ، يَزْكُوْ، دَعَا، اِسْتَدْعَیٰ، عُوْا، يُقِيْمُ، مَهْدِيّ، اِشْتَاقَ، اِنْقَادَ، صَائِم، يَقِفُ، يَقْفُوْ، بِعْتُ، رَاضٍ، اِحْكِ، يَسْعَوْن، يَسْعُوْن، مَرْضِيّ، اِعَادَة، اِيْجَاد، اِتَّعِظُوْا

تمرين (۲)

از مصدرهای زير فعل ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل و اسم مفعول بسازيد و آنها را كاملاً صرف كنيد:

الوِقَايَة، الدُّعَاء، الطَيّ، الجَرْي، الهِوَايَة، الوَعْي، الإِيْصَال، العَوْدَة، الإِسْتِفَادَة.

تمرين (۳)

اين افعال معتله را به باب افعال ببريد، سپس ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم مفعول آنها را صرف نمائيد: وَعَدَ، قَامَ، طَارَ، رَضِيَ، وَجَیٰ، هَوَیٰ.

تمرين (۴)

اين افعال معتله را به باب تفعيل ببريد، سپس ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل و مفعول آنها را صرف كنيد: ثَنَیٰ، وَصَیٰ، قَوِيَ، سَوِيَ.

تمرين (۵)

اين افعال معتله را به باب افتعال ببريد، سپس ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل آنها را صرف كنيد: وَهَبَ، يَسِرَ، جَابَ، خَارَ، جَبَیٰ، هَدَیٰ.

تمرین (۶)

این افعال را معتله را به باب انفعال ببرید، سپس ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل آنها را صرف نمائید: قَادَ، مَحَیٰ، زَوَیٰ، حَنَیٰ.

تمرین (۷)

این افعال معتله را به باب استفعال ببرید، سپس ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل آنها را صرف نمائید: جَابَ، قَامَ، خَبَیٰ، سَقَیٰ، وَصَلَ.

تمرین (۸)

این افعال معتله را به باب تَفَعُّل ببرید، سپس ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل آنها را صرف نمائید: مَنَیٰ، عَدَا، جَنَیٰ، وَعَدَ، قَالَ.

تمرین (۹)

این افعال معتله را به باب تَفاعل ببرید، سپس ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل آنها را صرف کنید:
صَبَا، رَمَیٰ، بَاْعَ، وَعَدَ، قَاْمَ، سَمَا، دَعَا.

تمرین (۱۰)

سورة «الشَّمْس» را بخوانید و افعال معتل آن را صرف کنید:

درس سی و چهارم

اعلال در مهموز

مراد از آن، تغییراتی است که بر حرف همزه وارد می‌شود.

و مهمترین موارد اعلال همزه بدین ترتیب است:

۱ ـ همزه ساکن هر گاه بعد از همزه مفتوح واقع شود، همزه ساکن بـه (الف) قلب می‌شود. مانند: آمَنَ که در اصل: أَءْمَنَ بوده‌است.

و چنانچه بعد از همزه مضموم واقع شود، همزه ساکن به (واو) قلب می‌گردد مانند: أُوْتِيَ که در اصل: أُؤْتِيَ بوده‌است.

و چنانکه بعد از همزه مکسور واقع شود، همزه ساکن به (یاء) تبدیل می‌شود. مانند: اِيْمان که در اصل: اِئْمان بوده‌است.

۲ ـ فعل امر حاضر (أَكَلَ و اَخَذَ) كُلْ و خُذْ است. همزه فاءالفعل وجوباً حذف می‌گردد.

همزه فاءالفعل از امر حاضر (أَمَرَ) جوازا حذف می‌شود. گوییم (مُرْ) و (أُوْمُرْ) که در اصل: أُؤْمُرْ بوده‌است.

۳ ـ در امر حاضر از فعل سَأَلَ نیز حذف همزه جایز است.

می‌گوییم: اِسْأَلْ، سَلْ.

۴ ـ در مضارع فعل، رَأَىٰ، همزه وجوباً حذف می‌شود.

می‌گوییم: یَرَیٰ (به جای) یَرْأَیٰ.

و همچنین در باب افعال، همزه آن حذف می‌گردد.

می‌گوییم: اَرَیٰ، یُرِيْ که در اصل: أَرْأَیٰ، یَرْئِي بوده‌است.

تمرین (۱)

این فعلها را در ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل و مفعول صرف کنید:
جَاءَ، هَنَأ، اَمِنَ، أَخَذَ، اَمَلَ، وَصَلَ، وَعَظَ، وَرِثَ، يَئِسَ، اَمَرَ، اَكَلَ، وَأَدَ، أَوَىٰ، رَأَىٰ، سَأَلَ.

تمرین (۲)

این فعلها را به باب افعال و افتعال نقل کرده، ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل و اسم مفعول آنها را صرف کنید:
اَمِنَ، وَعَدَ، يَسِرَ، وَصَلَ، أَخَذَ، يَقِظَ.

تمرین (۳)

فعلهای ذیل را به بابهای مزید ذیل نقل کرده، ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل و اسم مفعول آنها را صرف کنید:
اَثَرَ، به باب اِفْعال و اِفْتِعَال و تَفَعُّل و تَفْعِيل و اِسْتِفْعَال (رَاىٰ) به باب افْعَال و مُفَاعَلَة و تَفَعُّل و اِفْتِعَال و تَفَاعُل و اِسْتِفْعَال (أَوَىٰ) به باب اِفْعَال و تَفَعُّل و تَفْعِيل و اِفْتِعَال و تَفَاعُل و اِسْتِفْعَال.

تمرین (۴)

سورة «الشَّمْس» را بخوانید و افعال مهموز آن را صرف کنید:

تمرین (۵)

(أَمَرَ) را به باب اِفْعال و تَفْعِيل و اِفْتِعَال و تَفَاعُل و اِسْتِفْعَال (زَأَرَ) را به باب اِفْعال و تَفَعُّل (هَنَأَ) را به باب اِفْعال و تَفْعِيل و تَفَعُّل و اِفْتِعَال و اِسْتِفْعَال (وَأَدَ) را به باب تَفَعُّل و اِفْتِعَال (وَأَىٰ) را به باب اِفْتِعَال و تَفَاعُل و اِسْتِفْعَال (اَزَّ) را به باب تَفَعُّل و اِفْتِعَال (أَزَرَ) را به باب مُفَاعِلَة و تَفَعُّل و اِفْتِعَال و تَفْعِيل (أَوَبَ) را به باب تَفْعِيل و مُفَاعَلَة و تَفَعُّل و تَفَاعُل نقل کرده، ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل آنها را صرف کنید.

درس سی و پنجم

ابدال

ابدال: بدل کردن حرفی به حرف دیگر است و بیشتر در حروف صحیحه می‌باشد.

مهمترین اقسام ابدال در حروف صحیحه بدین قرار است:

۱ـ در باب **تَفَعُّل** و **تَفَاعُل** هر گاه دو تا در اول مضارع پشت سر هم آیند در اینصورت جائز است یکی از آن دو حذف گردد، مانند:

تَتَنَزَّلُ = تَنَزَّلُ   **لَاتَتَعَاوَنُوْا = لَاتَعَاوَنُوْا**

۲ـ هر گاه فاءالفعل باب افتعال **(ص، ض، ط، ظ)** باشد **(ت)** باب افتعال به **(ط)** تبدیل می‌شود: مانند: **اِصْطَلَحَ، اِضْطَرَبَ، اِطَّلَعَ، اِظْطَلَمَ** که در اصل: **اِصْتَلَحَ، اِضْتَرَبَ، اِطْتَلَعَ، اِظْتَلَمَ** بوده‌است.

۳ـ هر گاه فاءالفعل باب افتعال **(د، ذ، ز)** باشد، **(ت)** باب افتعال به **(د)** تبدیل می‌شود. مانند:

اِدَّرَأَ، اِذْدَكَرَ، اِزْدَحَمَ که در اصل: **اِدْتَرَأَ، اِذْتَكَرَ، اِزْتَحَمَ** بوده‌است.

۴ـ در باب **تَفَعُّل** و **تَفَاعُل**، هر گاه فاءالفعل یکی از حروف **(ت، ث، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ)** باشد، جایز است که **(تاء)** زاید باب **تَفَعُّل** و **تَفَاعُل** به حرف همجنس فاءالفعل تبدیل شود و در هم ادغام گردند، و در اول ماضی آن **(همزه وصل)** افزوده می‌شود. مانند: **تَثَاقَلَ، اِثَّاقَلَ ـ يَتَثَاقَلُ، يَثَّاقَلُ ـ مُتَثَاقِلٌ، مُثَّاقِلٌ،**

تَدَثَّرَ ـ اِدَّثَّرِ ـ یَتَدَثَّرُ، یَدَّثَّرُ ـ مُتَدَثِّرٌ، مُدَّثِّرٌ.

همچنین هر گاه عین‌الفعل باب افتعال یکی از حروف مذکور فوق باشد گاهی ابدال و ادغام در آن انجام می‌گردد.

مانند: یَخِصِّمُوْنَ که در اصل: یَخْتَصِمُوْنَ بوده‌است.

به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ ابدال، چه تعریفی دارد؟

۲ ـ ابدال، در چه حروفی واقع می‌شود؟

۳ ـ ابدال، در چه صورتی واجب است و در چه صورتی جایز است؟

تمرین (۱)

این افعال را به باب افتعال نقل کنید و در آن باب ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل و اسم مفعول آنها را صرف کنید:

ذَکَرَ، صَلُحَ، طَرَدَ، زَادَ، زَانَ، صَادَ، ضَرَبَ، زَحُمَ، طَلَعَ، ظَلَمَ، دَرَأَ.

تمرین (۲)

این افعال را به باب تفعیل ببرید و در آن باب ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل آنها را صرف کنید:

دَثَرَ، طَهُرَ، ذَکَرَ، سَرَعَ، شَجُعَ، صَعَدَ، طَرَقَ، زَمَلَ، تَرُبَ.

تمرین (۳)

این افعال را به باب تفاعل ببرید، و در آن باب ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل و مفعول آنها را صرف کنید:

ثَقُلَ، دَرَكَ، تَبِعَ، ذَبِحَ، زَارَ، سَرَعَ، شَعَرَ، صَعَدَ، ضَرَعَ، طَبِقَ.

درس سی و ششم

اسم زمان و مکان

اسم زمان: اسمی است مشتق که بر زمان وقوع فعل دلالت می‌کند. مانند: مَغْرِب (زمان غروب)، مَوْعِد (زمان وعده)

اسم مکان: اسمی است مشتق که بر مکان وقوع فعل دلالت می‌کند. مانند: مَطْبَخ (آشپزخانه)، مَعبَد (عبادتگاه)

بنای اسم زمان و مکان:

اسم زمان و مکان از فعل ثلاثی مجرد ساخته می‌شود، و دو وزن دارد: **مَفْعِل، مَفْعَل.**

هر فعلی که مضارعش بر وزن (**یَفْعُلُ**) یا (**یَفْعَلُ**) باشد، اسم زمان و مکان آن بر وزن (**مَفْعَل**) است. مانند:

کَتَبَ، یَکْتُبُ، مَکْتَب ـ جَمَعَ، یَجْمَعُ، مَجْمَع.

و هر فعلی که مضارع آن بر وزن (**یَفْعِلُ**) باشد، اسم زمان و مکان آن بر وزن (**مَفْعِل**) است. مانند:

ضَرَبَ، یَضْرِبُ، مَضْرِب ـ جَلَسَ، یَجْلِسُ، مَجْلِس.

و هر فعل ثلاثی مجرد که (مثال) باشد همیشه بر وزن (**مَفْعِل**) می‌آید. مانند:

مَوْعِد، مَوْضِع، مَوْسِم، مَوْجِل، مَیْسِر.

و هر گاه معتل‌اللام (ناقص) باشد همیشه بر وزن (مَفْعَل) می‌آید. که حرف علّه تبدیل به الف مقصوره (یٰ) می‌گردد، مانند:

مَرْمَی، مَجْرَیٰ، مَرْعَیٰ که در اصل مَرْمَيٌ، مَجْرَيٌ، مَرْعَيٌ بوده‌است.

توجه: باید دانست که اسم زمان و مکان از فعلهای لفیف مانند معتل‌اللام و فعلهای مضاعف و أجوف مانند صحیح ساخته می‌شود.

می‌گوییم: مَوْقَیٰ، مَأْوَیٰ، مَمَرّ، مَقَال، مَسِیْر.

ـ اسم‌های زمان و مکانی هم داریم که بر خلاف قاعده آمده‌اند و آنها عبارتند از: مَفْرِق، مَسْجِد، مَغْرِب، مَشْرِق، مَطْلِع، مَجْزِر، مَرْفِق، مَسْکِن، مَنْسِك، مَنْبِت، مَسْقِط.

که البته در این یازده کلمه نیز تلفظ کردن به فتح عین را جایز دانسته‌اند.

و اما بنای اسم زمان و مکان از غیرثلاثی مجرد، به وزن صیغهٔ اسم مفعول آن باب می‌باشد. مانند: مُسْتَوْدَعٌ، مُصَلّیٰ، مُخْتَبَرٌ، مُقَامٌ.

که تشخیص هر یک از آنها (اسم مفعول و اسم زمان و مکان) از معنی جمله ظاهر می‌شود.

به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ اسم زمان را تعریف کنید؟

۲ ـ اسم مکان، چه تعریفی دارد؟

۳ ـ اسم مکان و زمان از افعالی که عین‌الفعل مضارع آنها مضموم یا مفتوح باشد، بر چه وزنی است؟

۴ ـ وزن اسم زمان و مکان فعلهای ناقص را بنویسید؟

۵ ـ اسم زمان و مکان از فعلهای غیرثلاثی مجرد بر چه وزنی است؟

تمرین (۱)

اسم زمان و مکان رت در این جمله‌ها تعیین کنید:

ـ اَلدُّنْیا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ.

ـ قَلبُ اَلاُمِّ کَنْزُ اَلْمَحَبَّةِ وَ مَنْبَعُ الرَّأْفَةِ و اَلرَّحْمَةِ وَ مَخْزَنُ اَلعُطُوْفَةِ.

ـ الدُّنْیا مَسْجِدُ أَوْلِیاءِ اللهِ وَ مَهْبِطُ وَحْیِهِ وَ مَتْجَرُ أَوْلِیائِهِ.

ـ المُتَّقُوْنَ مَوْعِدُهُمْ اَلجَنَّةُ.

ـ اَلدُّنْیا مَزَلَّةُ اَلأَقْدامِ.

تمرین (۲)

از این افعال اسم زمان و مکان بسازید:

خَرَجَ، إِجْتَمَعَ، إِنْصَرَفَ، دَرَسَ، کَتَبَ، حَصَلَ، صَدَرَ، بَدَأَ، حَفَلَ، عَبَرَ، اِسْتَشْفیٰ، تَقَدَّمَ، دَخَلَ، نَزَلَ، اِنْتَهیٰ، بَعَثَ، حَفِظَ، نَظَرَ.

درس سی و هفتم

اسم آلت و مصدر میمی

اسم آلت: اسمی است مشتق که نام ابزار یا وسیله کاری باشد و آن را از فعل ثلاثی مجرد متعدی می‌سازند.[1]

مانند: مِفْتاح (کلید)، مِخْیَط (سوزن)

بنای اسم آلت:

برای اسم آلت سه وزن می‌باشد:

مِفْعال: مانند: مِحْرَاث (گاوآهن)، مِنْشار (ارّه)

مِفْعَل: مانند: مِبْرَد (سوهان)، مِنْحَت (تیشه)

مِفْعَلَة: مانند: مِكْنَسَة (جاروب)، مِمْسَحَة (پاک‌کن)

مصدر میمی: برای تمام فعلها مصدر دیگری است که در اول آن (م) وجود دارد و آن را مصدر میمی گویند، و قیاسی است.

این مصدر در فعلهای ثلاثی مجرد بر وزن (**مَفْعَل**) است مانند: **مَأْكَل**، **مَشْرَب**. مگر جایی که عین‌الفعل مضارع مکسور باشد یا حرف اول اصلی فعل (واو) باشد، که در این صورت بر وزن (**مَفْعِل**) خواهد بود.

---

۱ ـ فاس (تیشه)، سکین (کارد) و نظائر آن اسم آلت جامد می‌باشد.

مانند: مَوْعِد، مَرْجِع، مَوْرِد.

و در تمام فعلهای ناقص بر وزن (مَفْعَل) می‌باشد.

و در فعلهای غیر ثلاثی مجرد بر وزن اسم مفعول است.

مانند: مُحْسَن به معنی إحْسان، مُدَحْرَج به معنی دَحْرَجَة.

به این پرسشها پاسخ دهید:

۱ ـ اسم آلت، یعنی چه؟

۲ ـ آیا قاعده‌ای برای شناخت مصدر فعلهای ثلاثی مجرد وجود دارد؟

۳ ـ مصدر میمی فعلهای ثلاثی مجرد، چگونه به دست می‌آید؟

۴ ـ طرز به دست آوردن مصدر میمی فعلهای غیرثلاثی مجرد، چگونه است؟

۵ ـ وزنهای اسم آلت را بگویید.

تمرین (۱)

از این فعلها مصدر میمی بسازید:

عَبَرَ، مَرَّ، اِسْتَشْفیٰ، تَقَدَّمَ، قَصَدَ، وَصَلَ، نَظَرَ، سَمِعَ، نَزَلَ، دَخَلَ، حَلَّ، دَرَسَ، کَتَبَ، اِخْتَبَرَ، صَبَّ، حَفِظَ، إقْتَطَفَ، اِنْتَظَمَ، رَکِبَ، اِنْصَرَفَ، بَدَأَ، اِنْتَهیٰ، بَعَثَ، هَبَّ، اِجْتَمَعَ، وَعَدَ، طَلَعَ، اَخْرَجَ.

تمرین (۲)

از این افعال اسم آلت بسازید:

نَشَرَ، نَحَتَ، نَسَجَ، نَقَرَ، جَهَزَ، رَصَدَ، نَفَخَ، فَتَحَ، نَقَشَ، قَرَضَ، خَیَطَ، قَصَّ، کَنَسَ، ضَرَبَ، بَرَدَ.

ترجمه و شرح کلمات عربی

کتاب صرف میر

الف

آثَار: نشانه‌ها

آمَنَ: ایمان آورد (مذکر)

أَب: پدر

إبِل: شتران

إبْن: پسر

أَبْنِيَة: جمع بناء

أَبْيَض: سفید

اِتَّسَرَ: آسان گردید (مذکر)

اِتَّفَقَ: هم‌سو شد، اتفاق کرد (مذکر)

اِثَّاقَلَ: سنگینی کرد (مذکر)

أَثَرٌ: پی، نشانه

أَثْقَال: جمع ثقل

اِثْنَان: دو (مذکر)

إثْنَتَانِ: دو (مؤنث)

اِجْتَمَعَ: جمع شد، گرد هم آمد (مذکر)

اِجْتَهَدَ: کوشش کرد (مذکر)

أَجْزاء: جمع جُزء، تکه‌ها، پاره‌ها

اِجْلِس: بنشین (مذکر)

أَجْلَسَ: نشاند (مذکر)

اِجْمَعْ: جمع کن (مذکر)

اِجْمَعُوا: جمع کنید (جمع مذکر)

اِجْمَعِي: جمع کن (مؤنث)

أَجْمَلُ: زیباتر (مذکر)

أَحَبَّ: دوست داشت (مذکر)

اِحْتِراق: سوختن، آتش گرفتن

اِحْتَرَقَ: آتش گرفت (مذکر)

اِحْتَسَبَ: بشمار آورد (مذکر)

اِحْتَكَرَ: احتکار کرد (مذکر)

اِحْرِنْجَام: جمع شدن، دورهم انباشته شدن (شتران)

اِحْرَنْجَمَ: جمع شد، دورهم انباشته شد (شتران) (مذکر)

اِحْسَان: نیکی کردن، نیکوئی

أَحْسِبُ: گمان می‌برم

أَحْسَنَ: نیکی کرد (مذکر)

أُحْسِنَ: نیکی کرده‌شد (مذکر)
اِحْمَارَّ: بسیار بسیار سرخ شد (مذکر)
اِحْمِرار: بسیار سرخ شدن
أَحْمَر: سرخ، قرمز (مذکر)
اِحْمَرَّ: بسیار سرخ شد (مذکر)
اِحْمِلا: بردارید (تثنیه مذکر و مؤنث)
اَحْمِلُ: برمی‌دارم (مذکر)
أَحْوَل: لوچ، گاژ
اِحمیرار: بسیار بسیار سرخ شدن
اِخْتَبَرَ: آزمایش کرد (مذکر)
اِخْتَرْ: برگزین (مذکر)
أَخَذَ: گرفت (مذکر)
أَخَذْتُنَّ: گرفتند (جمع مؤنث)
أَخَذُوا: گرفتند (جمع مذکر)
أَخْرَجَ: بیرون کرد (مذکر)
اِخْرَسَّ: لال شد (مذکر)
اِخْشَ: بترس (مذکر)
أَخْيَر: خیرمندتر، بهتر (مذکر)
أُدَباء: جمع ادیب (مذکر)
اِدَّثَرَ: روکشی بر خود کشید (مذکر)
اِدَّرَأَ: (خود را) حمایت کرد، (خود را) نگهداشت (مذکر)
أُدْرُسَا: درس بخوانید (تثنیه مذکر و مؤنث)

أُدْرُسي: درس بخوان (مؤنث)
أُدْعُ: دعوت کن، بخوان (مذکر)
اَدوية: جمع دواء، داروها
أَدِيْب: بافرهنگ (مذکر)
إِذْكَرَ: ذکر کرد، یادکرد (مذکر)
اِذْهَبْ: برو (مذکر)
اِذْهَبا: بروید (تثنیه مذکر و مؤنث)
اَذْهَبُ: می‌روم
أَراضي: زمینها
أَرْجِعْ: برگردان (مذکر)
أَرْض: زمین
اِرْكَبْ: سوار شو (مذکر)
اِرْمِي: پرتاب کن، بیانداز (مذکر)
أَرَىٰ: می‌بینم
اِزْدَحَمَ: انبوهی فراهم آمد (مذکر)
أَزْمِنَة: جمع زمان
اِسْأَلْ: بپرس (مذکر)
أُسْتَاذ: استاد (مذکر)
اِسْتِثْناء: استثنا کردن
اِسْتَجابَ: اجابت کرد، قبول کرد (مذکر)
أُسْتُجِيبَ: قبول شد (مذکر)
اِسْتِخْدام: به‌خدمت گرفتن، گماشتن
اِسْتَخْدَمَ: به‌خدمت گرفت، به کار گرفت (مذکر)

اِسْتِخْراج : بیرون آوردن

أُسْتُخْرِجَ : بیرون آورده‌شد (مذکر)

اِسْتَرْحَمَ : طلب رحمت کرد، طلب ترحم کرد (مذکر)

اِسْتَشْفَی : شفا خواست (مذکر)

اِسْتَعَدَّ : مهیا شد، آماده شد (مذکر)

اِسْتَعْمَلَ : بکار برد (مذکر)

اِسْتِغْفار : طلب آمرزش کردن

اِسْتَغْفَرَ : طلب آمرزش کرد (مذکر)

اِسْتِقامة : استوار شدن

اِسْتَقْبَلَ : استقبال کرد (مذکر)

اِسْتَقْرَأَ : پی جو شد، کنجکاوی کرد، جستجو کرد (مذکر)

اِسْتَقْرَضَ : قرض گرفت (مذکر)

اِسْتِکْبار : تکبر ورزیدن، خودبزرگ خواستن

اِسْتَکْبَرُوا : تکبر ورزیدند (جمع مذکر)

استمسك : تمسک جست، چنگ زد (مذکر)

اِسْتَمَعَ : گوش داد (مذکر)

اِسْتَمِعْ : گوش بده (مذکر)

أُسْتُمِعَ : گوش داده‌شد (مذکر)

أَسْرِعَا : بشتابید (تثنیه مذکر و مؤنث)

اِسْمَعْ : بشنو (مذکر)

اِسْم : نام

أَسْوَد : سیاه (مذکر)

أُسَیْد : شیر کوچک، مصغر شیر

أَشْبَعَ : سیرگردانید (مذکر)

اِشْتَرَیْتُ : خریدم

اِشْتَغِلْنَ : کار کنید (جمع مؤنث)

اِشْتِیاق : مشتاق بودن، شوق داشتن

أَشْجَار : جمع شجره، درختان

أَشْخَاص : جمع شخص، کَسان

أَشْرُفُ : بزرگوار می‌شوم

أُشْکُرْهُ : او را سپاس بگزار، تشکر کن از او (مذکر)

أَشْیَاء : جمع شیء، چیزها

أَصْدِقَاء : جمع صدیق، دوستان (مذکر)

اِصْطَلَحَ : آشتی کرد، اتفاق گروهی بر امری (مذکر)

أَصْلَحَ : درست کرد، اصلاح کرد، تعمیر کرد (مذکر)

أَصْوَات : جمع صوت

أُصُول : ریشه‌ها، جمع اصل

أَضَاعَ : گم کرد، تباه کرد (مذکر)

أَضْرِبُ : می‌زنم

اِضْرِبْ : بزن (مذکر)

اِضْرِبا : بزنید (تثنیه مذکر و مؤنث)

اِضْرِبْنَانِّ: بـه تأكـيد حـتما بـزنيد (جـمع مؤنث)

اِضْرِبْنَ: بزنيد (جمع مؤنث)

اِضْرِبُنْ: به تأكيد بزنيد (جمع مذكر)

اِضْرِبُنَّ: به تأكيد حتماً بزنيد (جمع مذكر)

اِضْرِبِنَّ: به‌تأكيد بزن (مؤنث)

اِضْرِبُوا: بزنيد (جمع مذكر)

اِضْرِبِيْ: بزن (مؤنث)

اِضْطَرَبَ: نگران شد، جنبيد، به‌هم خورد (مذكر)

اِضْطَلَمَ: ستم ديد، ستم كشيد (مذكر)

اِضْمَحَلَّ: نابود شد (مذكر)

اِطَّلَعَ: آگاه شد (مذكر)

اِطْمَأَنَّ: مطمئن شد، استوار شد (مذكر)

اِطْمِئْنان: استوار دل شدن، اعتماد كردن

اِعْـتَدَلَ: مـيانه‌رو شـد، راست گـرديد (مذكر)

أَعِدْ: دوباره انجام ده (مذكر)

أَعْدَمَ: به‌نابودی كشاند، بـه‌دار آويـخت (مذكر)

أَعْرَج: پالنگ (مذكر)

أَعْـرِضْ: روی بـرگردان، مـنصرف شـو (مذكر)

أَعْطَىٰ: عطا كرد، بخشيد (مذكر)

أَعْظَم: بزرگوارتر (مذكر)

أَعْلَمُ: می‌دانم

اِعْلَمْ: بدان (مذكر)

اِعْلَمَا: بدانيد (تثنيه مذكر و مؤنث)

اِعْلمانِّ: حتما به‌تأكيد بدانيد (تثنيه مذكر و مؤنث)

اِعْلَمَنْ: به‌تأكيد بدان (مذكر)

اِعْلَمَنَّ: حتما به‌تأكيد بدان (مذكر)

اِعْلَمُنَّ: حتما به‌تأكيد بدانيد (جمع مذكر)

اِعْلَمُوا: بدانيد (جمع مذكر)

اِعْلَمي: بدان (مؤنث)

أَعْمىٰ: نابينا، كور (مذكر)

أَعْمال: كارها (جمع كار)

اِعْوِجاج: كجی

أَغْذِيَة: جمع غذا، خوراكها

أَغْنِياء: جمع غنی

اِفْتَتَحَ: گشود (مذكر)

اِفْتَحْ: بگشا (مذكر)

اِفْتَحُوا: بگشائيد (جمع مذكر)

اِفْتَقَرَ: محتاج شد (مذكر)

أَفْراس: جمع فرس (اسبان)

أَفْضَل: برتر، بهتر (مذكر)

أَفْكار: جمع فكر، انديشه‌ها

أَفِلَ: غروب كرد (مذكرَ)

أَقامَ: به‌پا داشت، برپا داشت (مذکر)
اِقامَة: برپا داشتن
اِقْرَأْ: بخوان (مذکر)
أَقْرِباء: جمع قریب (نزدیکان)
اِقْشِعْرار: اضطراب، لرزش
أَكابِر: بزرگان (جمع اکبر)
أَكْبَر: بزرگتر (مذکر)
أُكْتُب: بنویس (مذکر)
أَكْتُبُ: می‌نویسم
أُكْتُبا: بنویسید (تثنیه مذکر و مؤنث)
أُكْتُبْنَ: بنویسید (جمع مؤنث)
أُكْتُبي: بنویس (مؤنث)
اِكْتِساب: رزق و روزی جستن
اِكْتَسَبَ: رزق و روزی جست (مذکر)
اِكْرام: گرامی داشتن
أَكْرَمَ: گرامی داشت، بزرگ داشت (مذکر)
أُكْرِمَ: گرامی داشته شد (مذکر)
أَكْرَهَ: واداشت، مجبور کرد (مذکر)
أَكْل: خوردن
أَكَلَ: خورد (مذکر)
أَكْمَلَ: کامل کرد (مذکر)
أَكُول: پرخور
اِلْتَقَطَ: برچید (مذکر)

أَلْسِنَة: جمع لسان (زبانها)
اِلْعَبْ: بازی کن (مذکر)
أُمٌّ: مادر
اِمْتَحَنَ: آزمایش کرد، آزمایش داد (مذکر)
اِمْتَنَعَ: ممانعت کرد، خودداری کرد (مذکر)
اُمْدُدْنَ: بگسترانید، دراز کنید (جمع مؤنث)
أَمْر: فرمان، قضیه، کار، بخشی از افعال
أَمَرَ: فرمان داد (مذکر)
اِمْرَأَة: زن
أُمِرُوا: فرمان داده شدند (جمع مذکر)
أَمَلٌ: آرزو
أَمَلَ: آرزو کرد (مذکر)
أَمِنَ: ایمن گردید (مذکر)
أُمَناء: جمع امین (مذکر)
اِمْنَعْ: جلوگیری کن، منع کن (مذکر)
أَمْنَعُ: منع می‌کنیم، جلوگیری می‌کنم
أُمُوْر: جمع امر
أَمِيْن: امانتدار، با امانت (مذکر)
أَنا: من
اِنْبَعَثَ: فرستاده شد، برانگیخته شد (مذکر)

أَنْبِياء: پیامبران

أَنْتَ: تو (مذکر)

أَنْتِ: تو (مؤنث)

اِنْتَظَمَ: مرتب شد (مذکر)

أَنْتُم: شما (جمع مذکر)

أَنْتُمَا: شما (تثنیه مذکر و مؤنث)

أَنْتُنَّ: شما (جمع مؤنث)

اِنْتَهىٰ: به پایان رسید (مذکر)

اِنْحَرْ: سر ببر (مذکر)

اِنْزَال: فرود آوردن، پائین آوردن

اِنْشَقَّتْ: دریده شد، دو پاره شد (مؤنث)

أَنْصُرُ: یاری می‌کنم

اِنْصِراف: برگشتن، بازگشتن

اِنْصَرَفَ: روی گرداند (مذکر)

اِنْعَدَمَ: نابود شد، تباه شد (مذکر)

أُنْفُذُوا: رخنه کنید (جمع مذکر)

اِنْقَسَمْتُما: تقسیم شدید، بخش شدید (تثنیه مذکر و مؤنث)

اِنْقَطَعَ: بریده شد (مذکر)

اِنْقِیاد: رام شدن

اِنْكَسَرَ: شکسته شد (مذکر)

اِنْكَسِرْ: شکسته شو (مذکر)

اِنْكِسار: شکسته شدن

اِنْكَشَفَ: برهنه شد، پرده‌دری شد (مذکر)

اَهْل: خانواده

أَهَالي: جمع اهل

أُوتِيَ: داده شد (مذکر)

أَوْلِياء: جمع ولی

أَوىٰ: پناه و جای گرفت (مذکر)

أَيَاب: بازگشت

اِيْجَلْ: بترس، بیمناک شو (مذکر)

اِيْمان: باور، ایمان

ب

بائِع: فروشنده (مذکر)

بَاعَ: فروخت

بَانَ: آشکار شد، جدا شد، هویدا شد (مذکر)

بَحَثَ: جستجو کرد، بحث کرد، کاوش کرد (مذکر)

بَدَأَ: آغاز کرد، شروع کرد (مذکر)

بُرْثُن: پنجه شیر

بَرَدَ: سوهان زد (مذکر)

بُسْتان: باغ

بَشَّرَ: مژده داد (مذکر)

بُشْرىٰ: مژده، بشارت، نوید

بَطَل: قهرمان

بِعْ : بفروش (مذکر)

بِعْتُ : فروختم

بَعَثَ : فرستاد، برانگیخت (مذکر)

بَعُدَ : دور شد (مذکر)

بَکیٰ : گریست، گریه کرد (مذکر)

بَلاٰیا : جمع بلیه

بَلِیَّة : مصیبت، بلا، آسیب

بِناٰء : ساختمان

بَیْت : خانه

بُیُوت : جع بیت

ت

تاٰجِر : بازرگان

تاٰرِیخ : تاریخ

تَأْکُلِیْنَ : می‌خوری (مؤنث)

تَباٰحَثَ : یکنفر با دیگر مباحثه کرد (مذکر)

تَباٰحَثْتُنَّ : شما با یکدیگر مباحثه کردید (جمع مؤنث)

تَبِعَ : دنبال کرد (مؤنث)

تَبْکِیْنَ : گریه می‌کنی (مؤنث)

تَتَزَلْزَلُ : بخود می‌لرزی، بجنبش می‌افتی، (مذکر)، به خود می‌لرزد، به جنبش می‌افتد (مؤنث)

تَتَصَرَّفُ : در اختیار می‌گیری (مذکر)، در اختیار می‌گیرد (مؤنث)

تَتَکاٰتَبُ : نامه‌نگاری می‌کنی (مذکر)، نامه‌نگاری می‌کند (مؤنث)

تَتَواٰضَعُ : فروتنی می‌کنی (مذکر)، فروتنی می‌کند (مؤنث)

تُجّار : بازرگانان (جمع مذکر)

تِجاٰرَة : بازرگانی

تَجاٰهَلَ : خود را به نادانی زد (مذکر)

تَجَرَ : تجارت کرد (مذکر)

تَجْمَعُ : جمع می‌کنی (مذکر)، جمع می‌کند (مؤنث)

تَجَمَّعَ : گرد هم آمد (مذکر)

تَحْتَرِقِینَ : می‌سوزی (مؤنث)

تَحْسِبُ : گمان می‌بری (مذکر)، گمان می‌برد (مؤنث)

تَحْسِباٰنِ : گمان می‌برید (تثنیه مذکر و مؤنث)، گمان می‌برند (تثنیه مؤنث)

تَحْسِبْنَ : گمان می‌برید (جمع مؤنث)

تَحْسِبُونَ : گمان می‌برید (جمع مذکر)

تَحْسِبِینَ : گمان می‌بری (مؤنث)

تُحْسِنُ : نیکی می‌کنی (مذکر)، نیکی می‌کند (مؤنث)

تُحْسِنِینَ : نیکی می‌کنی (مؤنث)

تَخضُرُ: حاضر می‌شوی (مذکر)، حاضر می‌شود (مؤنث)

تَدابیر: جمع تدبیر

تَداعِي: همدیگر خواندن، ویران گردیدن

تَدْبیر: اندیشیدن، رای فراهم کردن

تَدَثَّرَ: روی انداز بخود پیچید (مذکر)

تَدَحْرَجَ: غلطید، چرخید (مذکر)

تَدَحْرُج: غلطیدن، چرخیدن

تَدْخُلْنَ: وارد می‌شوید (جمع مؤنث)

تَدْرُسُ: درس می‌خوانی (مذکر)، درس می‌خواند (مؤنث)

تَدْرُسانِ: درس می‌خوانید (تثنیه مذکر و مؤنث)، درس می‌خوانند (تثنیه مؤنث)

تَدْعِیْنَ: می‌خوانی (مؤنث)

تَذْهَبُ: می‌روی (مذکر)، می‌رود (مؤنث)

تَذْهَبُونَ: می‌روید (جمع مذکر)

تَذْهَبِیْنَ: می‌روی (مؤنث)

تَرِبَ: خاکی شد (مذکر)

تَرْجَمَ: ترجمه کرد (مذکر)

تَرَحَّمَ: رحمت بر او فرستاد (مذکر)

تَرْضَیْنَ: خشنود می‌شوی (مؤنث)

تَرْمِیْنَ: پرتاب می‌کنی، می‌اندازی (مؤنث)

تَرْوِیْنَ: روایت می‌کنی (مؤنث)

تَزَکّیٰ: از آلودگی پاکیزه شد (مذکر)

تَزَلْزَلَ: بجنبش افتاد، لرزان شد (مذکر)

تَسٰاءلَ: از یکدیگر پرسیدند، از یکدیگر سؤال کردند (مذکر)

تُسٰافِرانِ: سفر می‌کنید (تثنیه مذکر و مؤنث)، سفر می‌کنند (تثنیه مؤنث)

تُسٰافِرُونَ: سفر می‌کنید (جمع مذکر)

تَسْتَخْرِجُ: بیرون می‌آوری (مذکر)، بیرون می‌آورد (مؤنث)

تَسْتَخْرِجُونَ: بیرون می‌آورید (جمع مذکر)

تَشْرُفُ: بزرگوار می‌شوی (مذکر)، بزرگوار می‌شود (مؤنث)

تَشْرُفان: بزرگوار می‌شوید (تثنیه مذکر و مؤنث)، بزرگوار می‌شوند (تثنیه مؤنث)

تَشْرُفْنَ: بزرگوار می‌شوید (جمع مؤنث)

تَشْرُفُونَ: بزرگوار می‌شوید (جمع مذکر)

تَشْرُفِین: بزرگوار می‌شوی (مؤنث)

تَشْکُونَ: شکایت می‌کنید (جمع مذکر)

تَصٰارَعٰا: کشتی گرفتند (تثنیه مذکر)، کشتی بگیرید (تثنیه مذکر و مؤنث)

تَصٰافَحَ: دست به هم دادند (مذکر)

تَضافَحْتُما: دست به‌هم دادید (تثنیه مذکر و مؤنث)

تَصَرَّفَ: در اختیار گرفت (مذکر)

تَصَرُّف: در اختیار گرفتن

تَصْرِیف: گردانیدن

تَضارَبَ: یکدیگر را زدند (تثنیه مذکر)

تَضارُب: یکدیگر را زدن

تَضْرِبُ: می‌زنی (مذکر)، می‌زند (مؤنث)

تَضْرِبانِ: می‌زنید (تثنیه مذکر و مؤنث)، می‌زنند (تثنیه مؤنث)

تَضْرِبْنَ: می‌زنید (جمع مؤنث)

تَضْرِبُونَ: می‌زنید (جمع مذکر)

تَضْرِبِیْنَ: می‌زنی (مؤنث)

تَعالِیم: یاددادنی‌ها، دستورات

تَعْظِیم: بزرگ داشتن

تُعَلِّمُ: یاد می‌دهی (مذکر)، یاد می‌دهد (مؤنث)

تَعَلَّمَ: یادگرفت (مذکر)

تَعَلُّم: یادگرفتن

تُعَلِّمانِ: یاد می‌دهید (تثنیه مذکر و مؤنث)، یاد می‌دهند (تثنیه مؤنث)

تَعَلَّمْتُم: یادگرفتید (جمع مذکر)

تُعَلِّمْنَ: یاد می‌دهید (جمع مؤنث)

تُعَلِّمُونَ: یاد می‌دهید (جمع مذکر)

تُعَلِّمِینَ: یاد می‌دهی (مؤنث)

تَعْلَمُ: می‌دانی (مذکر)، می‌داند (مؤنث)

تَعْلَمانِ: می‌دانید (تثنیه مذکر و مؤنث)، می‌دانند (تثنیه مؤنث)

تَعْلَمُونَ: می‌دانید (جمع مذکر)

تَعْلَمِینَ: می‌دانی (مؤنث)

تَعْلِیم: یاد دادن، آموختن (مذکر)

تَعُودُونَ: بر می‌گردید، عبادت می کنید (جمع مذکر)

تَفاسِیر: جمع تفسیر

تَفْتَحُ: می‌گشایی (مذکر)، می‌گشاید (مؤنث)

تَفْسِیر: تفسیر

تَفَضَّلْ: بفرما، ببخشای (مذکر)

تَقابَلَ: رودر روی یکدیگر قرارگرفتند (مذکر)

تَقاعَدَ: اعتنا نکرد، تنبلی کرد (مذکر)

تَقَدَّمَ: پیش افتاد، مقدم شد (مذکر)

تَقَهْقَرَ: واپس رفت (مذکر)

تُکاتِبُ: نامه‌نگاری می‌کنی (مذکر)، نامه‌نگاری می‌کند (مؤنث)

تَکاتَبْ: مکاتبه کن (مذکر)

تَکاتَبَ: به یکدیگر نامه نوشتند، نامه‌نگاری کرد (مذکر)

تَكْـتُبُ: مـی‌نویسی (مـذکر)، مـی‌نویسد (مؤنث)

تَكْتُبَانِ: می‌نویسید (تثنیه مذکر و مؤنث)، می‌نویسند (تثنیه مؤنث)

تَكْتُبْنَ: می‌نویسید (جمع مؤنث)

تَكْتُبِينَ: می‌نویسی (مؤنث)

تَكْذِبُ: دروغ مـی‌گوئی (مـذکر)، دروغ می‌گوید (مؤنث)

تَلاٰمِيذ: جمع تلمیذ

تِلْمِيذ: شاگرد، محصل (مذکر)

تَـمَسَّكَ: چـنگ زد، تـمسک جست (مذکر)

تَـمْنَعٰانِ: مـنع مـی‌کنید (تـثنیه مـذکر و مؤنث)، منع می‌کنند (تثنیه مؤنث)

تَمْنَعُ: منع می‌کنی (مـذکر)، مـنع مـی‌کند (مؤنث)

تَمْنَعْنَ: منع می‌کنید (جمع مؤنث)

تَمْنَعُونَ: منع می‌کنید (جمع مذکر)

تَمْنَعِينَ: منع می‌کنی (مؤنث)

تَنٰاوَلَ: گرفت، صرف کرد (مذکر)

تَـنْصُرُ: یـاری مـی‌کنی (مـذکر)، یـاری می‌کند (مؤنث)

تَـنْصُرانِ: یـاری مـی‌کنید (تـثنیه مـذکر و مؤنث)، یاری می‌کنند (تثنیه مؤنث)

تَنْصُرْنَ: یاری می‌کنند (جمع مؤنث)

تَنْصُرُونَ: یاری می‌کنید (جمع مذکر)

تَنْصُرِينَ: یاری می‌کنی (مؤنث)

تَنَفَّسَ: نفس کشید (مذکر)

تَـنْكَسِرُ: شکسـته مـی‌شوی (مـذکر)، شکسته می‌شود (مؤنث)

تَنْهَضُ: برمی‌خیزی (مذکر)، بـرمی‌خیزد (مؤنث)

تَـهِبُّ: بـلند مـی‌شوی، آغـاز مـی‌کنی (مـذکر)، بـلند مـی‌شود، آغـاز مـی‌کند (مؤنث)

تَواريخ: جمع تاریخ

تَواضَعَ: فروتنی کرد، تواضع کرد (مذکر)

تُوْقِنُ: باور می‌کنی (مذکر)، باور مـی‌کند (مؤنث)

ث

ثٰارَ: شورش کرد، برانگیخته شد (مذکر)

ثَبَتَ: محکم شد (مذکر)

ثَنىٰ: تاکرد، دو تـاکـرد، بـه دو نـیم کـرد (مذکر)

ثَقُلَ: سنگین شد (مذکر)

ج

جٰاءَ: آمد (مذکر)

جٰاب: مسافت برید، سیر و سیاحت کرد (مذکر)

جٰارَ: ستم کرد، ظلم کرد (مذکر)

جٰاعَ: گرسنه شد (مذکر)

جٰامِع: جمع کننده (مذکر)

جٰاوَرَ: همسایگی کرد (مذکر)

جَبٰان: ترسو، بزدل (مذکر)

جَبَل: کوه

جُبُن: پنیر

جَبیٰ: جمع کرد، جمع آوری کرد (مذکر)

جَحْمَرِش: زن پیر

جُخْدُب: درشت هیکل، سطبر، ملخ بزرگ

جَدَّ: کوشش کرد، کوشید (مذکر)

جِدار: دیوار

جَدِید: نو

جَرَّبَ: تجربه کرد، آزمود (مذکر)

جِرْدَحْل: شتر نیرومند

جَرَیان: روان

جَریٰ: راه افتاد، روان شد

جُزْء: پاره، تکه تکه، یک قسمت کوچک

جَزائِر: جمع جزیره

جَزِیْرَة: جزیره

جَعْفَر: جوی آب، نهر، جدول

جُعَیْفِر: مصغر جعفر

جَلَسَ: نشست (مذکر)

جُلُوس: نشستن

جَمَعَ: جمع کرد (مذکر)

جَمُلَ: زیبا شد (مذکر)

جَمیل: زیبا (مذکر)

جُنُب: مجنب

جَنْدَل: سنگ بسیار بزرگ، مرد قوی هیکل، تنومند

جَنیٰ: جنایت کرد، چید (مذکر)

جَهَرَ: صدا بلند کرد (مذکر)

جَهْل: نادانی

جَهِلَ: نادان شد، ندانست (مذکر)

جَیْش: لشکر، سپاه، ارتش

ح

حٰادِثه: واقعه، اتفاق، پدیده، ماجرا

حٰاسَبَ: حسابرسی کرد (مذکر)

حٰاضِر: حضور یافته، حاضر (مذکر)

حٰافِظ: حفظ کننده، نگهدارنده (نگهبان)

حٰاکِم: حاکم، حکمران

حُبْلیٰ : حامله، زن باردار

حُبَیْلیٰ : مصغر حبلی

حَثَّ : تشویق کرد، برانگیخت (مذکر)

حَدائِق : جمع حدیقه

حَدّاد : آهنگر

حِدادَة : آهنگری

حَدِیقَة : باغچه

حَرَثُوا : شخم زدند (جمع مذکر)

حَرْجَمَ : جمع کرد، گرد آورد (مذکر)

حَرَقَ : سوزانید، آتش زد (مذکر)

حَرْق : سوزانیدن، آتش زدن

حَسِبَ : گمان برد (مذکر)

حَسِبا : گمان بردند (تثنیه مذکر)

حَسِبَتْ : گمان برد (مؤنث)

حَسِبْتَ : گمان بردی (مذکر)

حَسِبْتِ : گمان بردی (مؤنث)

حَسِبْتُ : گمان بردم

حَسِبَتا : گمان بردند (تثنیه مؤنث)

حَسِبْتُمْ : گمان بردید (جمع مذکر)

حَسِبْتُما : گمان بردید (تثنیه مذکر و مؤنث)

حَسِبْتُنَّ : گمان بردید (جمع مؤنث)

حَسِبْنَ : گمان بردند (جمع مؤنث)

حَسِبْنا : گمان بردیم

حَسِبُوا : گمان بردند (جمع مذکر)

حَسِّنْ : نیک کن، بهتر کن (مذکر)

حَسَّنَ : نیک کرد، بهتر کرد (مذکر)

حِصان : اسب

حَصَرَ : محدود کرد (مذکر)

حُضّار : جمع حاضر (مذکر)

حَضَرَ : حاضر شد (مذکر)

حَفَرَ : کند (چاه، زمین) (مذکر)

حَفِظَ : نگهداری کرد، از بهر کرد (مذکر)

حَفَلَ : جشن گرفت (مذکر)

حَقَّ : واجب شد، ثابت شد (مذکر)

حَقائِق : جمع حقیقة

حَقُرَ : پست و کوچک شد (مذکر)

حَقِیقَة : حقیقت

حُکّام : جمع حاکم

حِکَم : جمع حکمة

حِکْمَة : حکمت

حَلَّ : گشود، حل کرد (مذکر)

حَلُمَ : بردباری ورزید، بردبار گردید (مذکر)

حُلْو : شیرین

حَمِدَ : ستایش کرد (مذکر)

حَمُرَ : سرخ شد (مذکر)

حُمْرَة : سرخی

حَمْراءِ: سرخ (مؤنث)
حَمِقَ: گول شد (مؤنث)
حَمَلَ: برداشت (مذکر)
حُمَيِّر: مصغر حمار (خر کوچک)
حنیٰ: تاکرد، پیچاند، خم کرد (مذکر)
حَوادِث: جمع حادثه
حُوسِبَ: حسابرسی شد (مذکر)
حَویٰ: در برگرفت (مذکر)

خ

خادِم: خدمتگزار، نوکر (مذکر)
خافَ: ترسید (مذکر)
خافٍ: پنهان شونده، مخفی شده (مذکر)
خَبیٰ: ساکن شد، فرو نشست (مذکر)
خُبَيْر: مصغر خبر (خبر کوچک)
خِدْمَة: خدمت
خَدُوم: بسیار خدمت کننده
خَرَجَ: بیرون رفت (مذکر)
خَرِسَ: لال شد (مذکر)
خِرْمِس: شب تاریک
خُرُوج: بیرون رفتن
خَشِيَ: ترسید
خَضُرَ: سبز شد (مذکر)
خُضْرَة: سبزه، سبزه‌زار
خَمْر: شراب
خَيّاط: دوزنده (مذکر)
خَيْر: نیک، نیکی، بهتر

د

دام: دوام یافت (مذکر)
دَبِّري: بیندیش، تدبیر کن (مؤنث)
دَثَرَ: کهنه گردید، از بین رفت (مذکر)
دِحْراج: غلطاندن، چرخاندن
دَحْرَجَ: غلطاند، چرخاند (مذکر)
دَحْرِجْ: بغلطان، بچرخان
دَخَلَ: وارد شد (مذکر)
دَرَأَ: از خود حمایت کرد، از خود دور کرد (مذکر)
دَرْس: درس
دَرَسَ: درس خواند (مذکر)
دِرْهَم: واحدی از پول نقره
دَرَكَ: درک کرد، دریافت (مذکر)
دُرُوس: جمع درس
دَریٰ: دانست، فهمید (مذکر)
دُرَيْهِم: مصغر درهم
دُعا: فراخواند (مذکر)
دُعاء: دعاء، نیایش خواندن
دَعاوي: جمع دعوی

دَعَتْ : فراخواند (مؤنث)

دَعَتا : فراخواندند (تثنیه مؤنث)

دَعْویٰ : ادعاء، طلب حق کردن

دَفْتَر : دفتر، دفترچه

دَواء : دارو

دَمْدَمَ : خشم گرفت (مذکر)

دَواوین : جمع دیوان

دِیوان : دفترخانه، دفتر شعر

ذ

ذَبَحَ : سر برید، ذبح کرد (مذکر)

ذُبِحَ : سر بریده‌شد (مذکر)

ذَخائِر : جمع ذخیره

ذَخِیْرَة : ذخیره، پس‌انداز

ذَکَرَ : یاد کرد، ذکر کرد (مذکر)

ذِکْریٰ : یابود، یادگار

ذَلَّ : خوار شد، ذلیل شد (مذکر)

ذَلُول : رام، صبور

ذَهاب : رفتن

ذَهَبَ : رفت (مذکر)

ذَهَبا : رفتند (تثنیه مذکر)

ر

رابِطة : پیوند، بستگی

رازِق : روزی دهنده (مذکر)

راضٍ : خشنود (مذکر)

راغِب : خواستار (مذکر)

رَأْفَة : مهربانی، مهر ورزیدن

رَاکِب : سواره (مذکر)

راوِیَة : بسیار روایت کننده

رَأْي : رای، فکر، اندیشه

رَأیٰ : دید (مذکر)

رَأَیْتُ : دیدم

رَجَا : امید داشت، چشم داشت (مذکر)

رَجَعَ : برگشت (مذکر)

رَحِمَ : رحم کرد، دلسوزی کرد (مذکر)

رَخُوَ : سست شد (مذکر)

رَذِیلة : پستی

رِسالَة : پیام، نامه

رَسُول : پیامبر، فرستاده پیک (مذکر)

رَصَدَ : کمین کرد (مذکر)

رَضِيَ : خشنود شد (مذکر)

رَطُبَ : تر و نمناک شد (مذکر)

رطوبة : تری و نمناکی، تازگی

رَغِبَ : راغب شد، مایل شد، خواست (مذکر)

رَغِبْتُ : مایل شدم، خواستم

رَفَعَ : برداشت، بلند کرد، برافراشت

(مذکر)

رُقَباء: جمع رقیب

رَقِیب: رقیب، هم چشم (مذکر)

رَکِبَ: سوار شد (مذکر)

رَمْي: انداختن، پرتاب کردن

رَمیٰ: انداخت، پرتاب کرد (مؤنث)

رَمَتْ: انداخت، پرتاب کرد (مؤنث)

رَمَتا: انداختند (تثنیه مؤنث)

رَمَوْا: انداختند (جمع مذکر)

رَوابِط: جمع رابطه

رُوْح: جان، روح

رَؤُوف: مهربان

رَویٰ: روایت کرد (مذکر)

رَیاحِین: جمع ریحان

رَیْحان: گیاهی است خوشبو و خوردنی

ز

زاحَمَ: مزاحمت ایجاد کرد، شلوغ کرد (مذکر)

زادَ: افزود (مذکر)

زارَ: زیارت کرد، دیدار کرد (مذکر)

زارِعُون: جمع زارع، کشت کنندگان

زانَ: آراسته (مذکر)

زاوِیَة: گوشه

زِبْرِج: زینت، آرایش

زُبَیْدة: اسم زن

زَجَرَ: راند، منع کرد، بازداشت (مذکر)

زَحَمَ: شلوغ شد (مذکر)

زِراعَة: کشاورزی

زَرَعَ: کاشت (مذکر)

زِلْزال: لرزاندن، زمین لرزه

زَلْزَلَ: لرزانده، جنباند (مذکر)

زُلْزِل: لرزیده شد (مذکر)

زَلْزَلَة: زمین لرزه، لرزاندن

زَمان: زمان

زَمَلَ: ردیف خود ساخت (مذکر)

زَهَدَ: پارسا شد (مذکر)

زَوایا: جمع زاویه

س

سائِل: پرسنده، گدا (مذکر)

سارَ: سیر کرد، براه افتاد (مذکر)

سافَرَ: سفر کرد (مذکر)

سَأَلَ: پرسید، خواست (مذکر)

ساوُوا: برابری کنید (جمع مذکر)

سَبُعَ: شیر شد، درنده شد (مذکر)

سَرَعَ: سرعت نمود، شتافت (مذکر)

سَرُوْا: جوانمرد شدند (جمع مذکر)

سَعَیٰ: کوشش کرد (مذکر)

سَفَرْجَل: به (میوه خردنی)

سَفِیر: سفیر

سُفَیْرِج: مصغر (به)

سَکْرٰان: مست (مذکر)

سِکِّیر: بسیار مست

سَلْ: بپرس (مذکر)

سَلاٰطِین: جمع سلطان

سُلْطٰان: حاکم، شاه

سَلْمٰان: اسم مرد

سَلَّمْتُ: سلام کردم، درود فرستادم

سَمٰا: بلند شد، رفعت یافت (مذکر)

سَمِعَ: شنید (مذکر)

سَمِیع: بسیار شنوا

سَنَد: سند

سَهُل: آسان شد (مذکر)

سُهُولَة: آسانی

سَوِدَ: سیاه شد (مذکر)

سَوْفَ یَنْصُرُ: خواهد یاری کرد (مذکر)

سُوْق: بازار

سَیَنْصُرُ: بزودی یاری می‌کند (مذکر)

ش

شٰارِح: شرح کننده (مذکر)

شٰاعِر: شاعر (مذکر)

شٰاغِل: انجام دهندهٔ کار

شٰاهَدَ: دید، مشاهده کرد (مذکر)

شَبِعَ: سیر شد (مذکر)

شُجٰاع: دلیر (مذکر)

شَجَر: درخت

شَجُعَ: دلیر شد (مذکر)

شَخْص: فرد (کَس)

شَرِبَ: نوشید (مذکر)

شَرِبْتُ: نوشیدم

شَرُفَ: بزرگوار شد (مذکر)

شَرُفٰا: بزرگوار شدند (تثنیه مذکر)

شَرُفَتْ: بزرگوار شد (مؤنث)

شَرُفْتُ: بزرگوار شدم

شَرُفْتَ: بزرگوار شدی (مذکر)

شَرُفْتِ: بزرگوار شدی (مؤنث)

شَرُفَتٰا: بزرگوار شدند (تثنیه مؤنث)

شَرُفْتُم: بزرگوار شدید (جمع مذکر)

شَرُفْتُما: بزرگوار شدید (جمع مؤنث)

شَرُفْتُنَّ: بزرگوار شدید (جمع مؤنث)

شَرُفْنَ: بزرگوار شدند (جمع مؤنث)

شَرُفْنٰا: بزرگوار شدیم

شَرُفُوا: بزرگوار شدند (جمع مذکر)

شَرِهَ: آزمند شد (مذکر)

شُرُوق: تابیدن
شَرِیف: بزرگوار، باشرف (مذکر)
شُعَراء: جمع شاعر
شَعَرَ: احساس کرد (مذکر)
شَفْع: جفت در برابر طاق
شَکَرَ: سپاسگزاری کرد، شکر کرد (مذکر)
شَکُور: بسیار سپاسگزار
شَکیٰ: شکایت کرد (مذکر)
شَمَرْدَل: قوی هیکل
شَمْس: خورشید

ص

صٰائِم: روزه‌دار (مذکر)
صٰادَ: شکار کرد (مذکر)
صٰادِق: راستگو (مذکر)
صٰادِقون: جمع صادق
صٰالِح: درستگار (مذکر)
صَبَا: میل کرد به سوی جوانی، دل باخت (مذکر)
صَبَّ: ریخت (مذکر)
صَبَرَ: شکیبائی کرد (مذکر)
صَبَغَ: رنگ کرد (مذکر)
صَحَّ: درست شد (مذکر)
صَحٰاري: جمع صحرا
صَحِبَ: همدم شد، یار شد (مذکر)
صَحْراء: دشت، بیابان (مؤنث)
صَدَرَ: صادر شد (مذکر)
صَدَقَ: راست گفت (مذکر)
صَدِیق: دوست (مذکر)
صِدِّیق: بسیار تصدیق کننده
صُرَد: نوعی مرغ است
صَرَفَ: به کار برد، برگرداند (مذکر)
صَرَّفَ: به کار انداخت، گردانید آنرا (مذکر)
صَعُبَ: دشوار شد (مذکر)
صَعْب: دشوار، سخت
صَعَدَ: بالا رفت (مذکر)
صِغَر: خردی، کوچکی
صَغِیر: خرد، کوچک (مذکر)
صِفْ: وصف کن، تعریف کن (مذکر)
صَفّ: رده، کلاس، رج
صِفَة: صفت
صَفُرَ: زرد شد (مذکر)
صَفْراء: زرد شد (مؤنث)
صُفْرَة: زردی
صُفُوف: جمع صف
صِلْ: پیوند ده، پیوست ده، برس (مذکر)

صَلاحِية: صلاحیت داشتن

صُلْب: سخت

صَلُحَ: صالح شد (مذکر)

صُنْع: ساختن

صَوْت: آوا، صدا

ض

ضابِطة: ضابطه، آئین‌نامه، مقیاس

ضارَبَ: نبرد کرد او را، دیگری را زد (مذکر)

ضَرَبَ: زد (مذکر)

ضَرْب: زدن

ضَرَبا: زدند (تثنیه مذکر)

ضَرَبان: طپش قلب

ضَرَبَتْ: زد (مؤنث)

ضَرَبْتَ: زدی (مذکر)

ضَرَبْتِ: زدی (مؤنث)

ضَرَبْتُ: زدم

ضَرَبَتا: زدند (تثنیه مؤنث)

ضَرَبْتُم: زدید (جمع مذکر)

ضَرَبْتُما: زدید(تثنیه مؤنث و مذکر)

ضَرَبْتُنَّ: زدید (جمع مؤنث)

ضَرَبْنَ: زدند (جمع مؤنث)

ضَرَبْنا: زدیم

ضَرَبُوا: زدند (جمع مذکر)

ضَرَعَ: شیر داد (مذکر)

ضَوابِط: جمع ضابطه

ط

طالِب: دانش‌آموز، خواستار (مذکر)

طالِبات: دانش‌آموزان، دختر

طارَ: پرید، پرواز کرد (مذکر)

طاهِر: پاک، طاهر (مذکر)

طَبَخَ: پخت (مذکر)

طَبَرَ: تبر زد (مذکر)

طَبَقَ: برابر شد، منطبق شد (مذکر)

طَبیب: پزشک (مذکر)

طَرَدَ: ردکرد (مذکر)

طَرَقَ: در زد (مذکر)

طَرُوب: مرد بسیار طربناک، شنگول (مذکر)

طِفْل: کودک (مذکر)

طَلْحَة: اسم مرد

طَلَعَ: ظاهر شد، روی آورد (مذکر)

طَلَعَتْ: ظاهر شد (مؤنث)

طُلَیْحَة: مصغر طلحه

طَمْأَنَ: مطمئن ساخت، آرامش بخشید (مذکر)

طَهُرَ: طاهر شد، پاک شد (مذکر)
طَوِلَ: دراز شد (مذکر)
طَوَی: تاکرد، پیچید (مذکر)
طِيبَة: خوبی، مزاح
طَيّ: تاکردن، پیمودن

ظ

ظالِم: ستمکار (مذکر)
ظَهَرَ: آشکار شد (مذکر)

ع

عادَ: برگشت (مذکر)
عادِل: دادگر (مذکر)، اسم مرد است
عالِم: دانشمند (مذکر)
عالِمات: دانشمندان (جمع مؤنث)
عالِمين: دانشمندان (جمع مذکر)
عامِل: کارگر، کارگزار (مذکر)
عَبَدَ: پرستید، اطاعت کرد (مذکر)
عَبَرَ: گذر کرد، عبور کرد (مذکر)
عَتُقَ: کهنه شد (مذکر)
عَجْرَفَ: تکبر ورزید (مذکر)
عَجَلَة: شتاب کردن
عِدْ: وعده ده (مذکر)
عَدَّ: شمرد (مذکر)
عَدا: دوید (مذکر)
عِدْل: برابر، مانند
عَدَلَ: دادش را داد، برابری کرد (مذکر)
عَدَمَ: نابود کرد (مذکر)
عِدَة: وعده، قرار
عَذُبَ: گوارا شد (مذکر)
عَرِجَ: لنگان شد (مذکر)
عَرِفْتَ: شناختی (مذکر)
عَسْكَر: لشکر
عَشِيرَة: ایل و تبار، قوم و خویش
عُصْفُور: گنجشک
عَضُد: بازو
عَطّار: عطر فروش، داروگر (مذکر)
عَطِشَ: تشنه شد (مذکر)
عَطْشان: تشنه (مذکر)
عَطَفَ: مهر ورزید، میل کرد، خم داد (مذکر)
عَظُمَ: بزرگ شد، بزرگوار شد (مذکر)
عَظَّمَ: بزرگ داشت (مذکر)
عُظِّمَ: بزرگ داشته شد
عَظَمَة: بزرگی، بزرگواری
عَظُمَتْ: بزرگ شد (مؤنث)
عِفْر: خبیث (مذکر)
عَقْرَب: کژدم، عقرب

عَقْل : خرد، عقل
عُقُول : جمع عقل
عَلائِم : جمع علامه
عَلاّم : بسیار دانا
عَلامَة : نشان، نشانه
عَلاّمَة : بسیار بسیار دانا
عِلَّة : علّت، سبب، انگیزه
عِلَل : جمع علّه
عِلْم : دانش
عَلِمَ : دانست (مذکر)
عَلِّمْ : یاد بده (مذکر)
عَلِما : دانستند (تثنیه مذکر)
عَلِّمُوا : یاد بدهید (تثنیه مذکر و مؤنث)
عَلِمَتْ : دانست (مؤنث)
عَلِمْتَ : دانستی (مذکر)
عَلِمْتِ : دانستی (مؤنث)
عَلِمْتُ : دانستم
عَلَّمْتُما : یاد دادید (تثنیه مؤنث)
عَلِمْتُم : دانستید (جمع مذکر)
عَلِمْتُما : دانستید (تثنیه مذکر و مؤنث)
عَلِمْتُنَّ : دانستید (جمع مؤنث)
عَلِمْنَ : دانستند (جمع مؤنث)
عَلِّمْنَ : یاد بدهید (جمع مؤنث)
عَلِمْنا : دانستیم
عَلِمُوا : دانستند (جمع مذکر)
عَلِّمُوا : یاد بدهید (جمع مذکر)
عُلُوم : جمع علم
عَلِّمِي : یاد بده (مؤنث)
عَلِيم : بسیار دانا
عُمّال : جمع عامل (مذکر)
عَمِلَ : کارکرد (مذکر)
عَناوِين : جمع عنوان
عِنَب : انگور
عُنُق : گردن
عِنْوان : آدرس، نشانی
عِوَج : کجی
عُودُوا : برگردید، عیادت کنید (جمع مذکر)
عَوِرَ : یک چشم شد (مذکر)
عُوَيْلِم : اسم مصغر عالم (مذکر)

غ

غايَة : مقصود، هدف
غُبار : گرد و خاک
غِذاء : خوراک
غُسْل : غسل کردن، شستشو کردن
غَسَلَ : شست (مذکر)
غَطْرَسَ : کبر ورزید مذکر)

غَفَرَ: آمرزید (مذکر)

غُفْران: آمرزیدن، آمرزش

غَفَلَ: غفلت کرد (مذکر)

غَلُظَ: درشت شد، سفت شد (مذکر)

غَلَیان: جوشش، جوشیدن

غَنِیّ: بی‌نیاز، توانگر (مذکر)

ف

فائِدَة: فائده، سود

فائِز: رستگار، پیروز (مذکر)

فاتِح: گشاینده (مذکر)

فارُوق: جداکننده (مذکر)

فازَ: رستگار شد، پیروز شد (مذکر)

فَأْس: تیشه

فاضِل: برتر، با فضیلت (مذکر)

فاقِد: ندار، فاقد چیزی (مذکر)

فَتاویٰ: جمع فتوی

فَتْح: گشودن

فَتَحَ: گشود (مذکر)

فِتَن: جمع فتنه

فِتْنَة: آزمایش، بلا، مصیبت

فَتْویٰ: حکم شرعی، فتوی

فَرَح: شادی

فَرِحَ: شاد شد (مذکر)

فَرَّحَ: شادکرد (مذکر)

فَرَس: اسب

فِرَق: جمع فرقه

فَرَقَ: جداکرد (مذکر)

فِرْقَة: گروه

فَرْقَعَ: ترکاند، پیچاند (مذکر)

فَزِعَ: هراسان شد، ترسید (مذکر)

فَسَدَ: فاسد شد، تباه شد (مذکر)

فَصاحَة: سخنرانی، بلاغت

فَصَلَ: جداکرد (مذکر)

فُضَلاء: جمع فاضل

فَضَلَ: برتر شد (مذکر)

فُضْلیٰ: برتر، بهتر (مؤنث)

فَضِیلَة: فضیلت، برتری

فَقَدَ: از دست داد، گم کرد (مذکر)

فَقُهَ: دانشمند شد، دانا شد (مذکر)

فُقَهاء: جمع فقیه

فَقِیه: فقه‌دان، و در اصطلاح ما به عالم علوم دینی گفته می‌شود (مذکر)

فِکْر: اندیشه

فَلاسِفَة: جمع فیلسوف

فَلَحَ: کشت کرد (مذکر)

فَلْس: پول خورد

فَهْم: دانائی

فَهِمَ: فهمید (مذکر)

فَهَّمَ: فهماند (مذکر)

فَوائِد: جمع فائده

فِي: در

فَیْلَسُوف: حکیم، فلسفه‌دان

ق

قائِل: گوینده (مذکر)

قائِم: برخاسته (مذکر)

قاتِل: کشنده (مذکر)

قادِر: توانا (مذکر)

قاضٍ: حاکم، داور، قاضی

قالَ: گفت (مذکر)

قامَ: برخاست (مذکر)

قانُون: آئین، بربست، قاعده

قَبَعْثَرىٰ: شتر پیر بزرگ

قَبِلَ: قبول کرد (مذکر)

قَبِيلَة: ایل، تیره

قَتْل: کشتن

قَتَلَ: کشت (مذکر)

قَدِرَ: توانست (مذکر)

قُدْرَة: قدرت، توانائی

قَدُسَ: منزه شد (مذکر)

قُدُّوس: بسیار منزّه

قَدِمَ: آمد (مذکر)

قَدَّمَ: تقدیم کرد (مذکر)

قُذَعْمِل: شتر توانا

قَرَأَ: خواند (مذکر)

قِراءَة: خواندن

قَرُبَ: نزدیک شد (مذکر)

قُرْبَان: نزدیک شدن

قَرَضَ: وام داد (مذکر)

قِرْطَعْب: چیز بی‌ارزش، ناچیز

قَرَنَ: عقد نکاح بست، گره بست (مذکر)

قَرِيب: نزدیک، فامیل

قَسَمَ: بخش کرد (مذکر)

قَشْعَرَ: جمع شد و لرزید (مذکر)

قَصَدَ: قصد کرد، روی آورد، آهنگ کرد

قَصَدْتُ: قصد کردم، روی آوردم، آهنگ کردم

قَصُرَ: کوتاه شد (مذکر)

قَصَّ: چید، داستان گفت، حکایت کرد (مذکر)

قِصَص: جمع قصه

قَصِير: کوتاه (مذکر)

قُضاة: جمع قاضی

قَضايا: جمع قضیه

قَضِيَّة: جریان، مرافعه

قَطَعَ: برید (مذکر)

قَعَدَ: نشست (مذکر)

قُفْل: قفل

قَفىٰ: دنبال کرد، پی گرفت (مذکر)

قُفَيل: قفل کوچک

قَلْب: دل

قُلْتُ : گفتم

قُمْ : برخیز (مذکر)

قِمَطْر : مرد کوتاه قد، کنده بند زندانی

قَنْدِيل : چراغ آویز، لوستر

قُنْفُذ : خارپشت

قَواعِد : دستورات، آئین‌ها

قَوانِين : جمع قانون

قَوْل : گفتار، گفتن

قَوْم : گروه، جماعت

قَوِيّ : نیرومند (مذکر)

قِيام : ایستادن

قَيُّوم : بسیار پاینده

ک

كاتِب : نویسنده (مذکر)

كاتَبَ : برای دیگری نامه نوشت، مکاتبه کرد (مذکر)

كاتَبْتُ : برای دیگری نامه می‌نویسم، مکاتبه می‌کنم

كاشِف : کشف کننده، برهنه کننده (مذکر)

كِبار : بزرگان

كُبّار : بسیار بزرگ

كَبِد : جگر سیاه

كِبَر : بزرگی، پیری

كَبَّلَ : در بند انداخت (مذکر)

كَبِير : بزرگ

كِتابَة : نوشتن

كَتَبَ : نوشت (مذکر)

كَتَبْتُما : نوشتید (تثنیه مذکر و مؤنث)

كَثْرَة : زیادی، فراوانی

كَحَلَ : سرمه کشید (مذکر)

كَذَبَ : دروغ گفت (مذکر)

كَرّار : بسیار حمله کننده

كَرامَة : بزرگی و ارجمندی

كَرِهَ : کراهت کرد، نپسندید (مذکر)

كَسَبَ : به دست آورد (مذکر)

كَسَبَة : جمع کاسب

كَسْر : شکستن

كَسَرَ : شکاند (مذکر)

كَشَفَ : کشف کرد، برهنه کرد (مذکر)

كَفَرَ : کافر شد (مذکر)

كَلْب : سگ

كَمُلَ : کامل شد (مذکر)

كَنْز : گنج

كَنَسَ : جاروب کرد (مذکر)

كُوَيْكِب : ستاره کوچک

كَيْفَ : چگونه

ل

لاتَكْذِبُوا: دروغ نگوئید (جمع مذکر)

لاعَبَ: با دیگری بازی کرد، ملاعبه کرد (مذکر)

لَزِمَ: ملازم شد (مذکر)

لِسان: زبان

لَقِيَ: ملاقات کرد، دیدار کرد (مذکر)

لَمْ أَخْشَ: نترسیدم (مذکر)

لَمْ تَدْعُ: نخواندی (مذکر)

لَمْ يَحْكِ: حکایت نکرد (مذکر)

لَمْ يَرْضَ: ناخشنود شد (مذکر)

لَمْ يَرْمِ: نیانداخت، پرتاب نکرد (مذکر)

لَمْ يَغْزُ: جنگ نکرد (مذکر)

لَمْ يَكْتُبا: ننوشتند (تثنیه مذکر)

لَمْ يَكْتُبُوا: ننوشتند (جمع مذکر)

لَمْ يَمْدُدْ: نگسترانید، دراز نکرد (مذکر)

لُمَزَة: بسیار عیب‌جو

لَنْ تَكْتُبا: نخواهید نوشت (تثنیه مذکر)

لَنْ تَكْتُبُوا: نخواهید نوشت (جمع مذکر)

لُؤْم: لئامت

لَيْلَةُالْقَدْر: شب قدر

لِيَمُدَّ: باید بگستراند (مذکر)

لَيَنْصُرُ: یاری می‌کند (مذکر)

م

ماء: آب

ماتَ: مرد (مذکر)

ماذا: چه چیز

مأْكُول: خورده شده (مذکر)

مالِك: مالک، صاحب (مذکر)

مانَعَ: جلوگیری کرد (مذکر)

مِبْرَد: سوهان

مَبْيُوع: فروخته شده، بفروش رفته (مذکر)

مَتْجَر: جای داد و ستد، تجارتخانه

مُتَدَثِّر: روی بر خود اندازنده، روی بر خود پیچاننده (مذکر)

مُتَرْجِم: ترجمه کننده (مذکر)

مُتَرْجِمات: ترجمه کنندگان (جمع مؤنث)

مُتَرْجِمان: ترجمه کنندگان (تثنیه مؤنث)

مُتَرْجِمَة: ترجمه کننده (مؤنث)

مُتَرْجِمَتان: ترجمه کنندگان (تثنیه مؤنث)

مُتَرْجِمُون: ترجمه کنندگان (جمع مذکر)

مُتَزَلْزِل: لرزان شونده، لرزان، مضطرب (مذکر)

مُتَزَلْزِلات: به‌خود لرزندگان (جمع مؤنث)

مُتَزَلْزِلان: به‌خود لرزندگان (تثنیه مذکر)

مُتَزَلْزِلَة: به‌خود لرزان (مؤنث)

مُتَزَلْزِلَتان: به‌خود لرزندگان (تثنیه مؤنث)
مُتَزَلْزِلُون: به‌خود لرزندگان (جمع مذکر)
مُتَصٰافح: دست به هم دهنده (مذکر)
مُتَصٰافِحٰات: دست به هم دهندگان (جمع مؤنث)
مُتَصٰافِحٰان: دست به هم دهندگان (تثنیه مذکر)
مُتَصٰافِحَة: دست به هم دهنده (مؤنث)
مُتَصٰافِحَتٰان: دست به هم دهندگان (تثنیه مؤنث)
مُتَصٰافِحُون: دست به هم دهندگان (جمع مذکر)
مُتَصرِّف: در اختیار گیرنده (مذکر)
مُتَصَرَّف: در اختیار گرفته شده (مذکر)
مُتَضٰارَب: زده شده (مذکر)
مُتَعَمِّد: کننده کار از روی عمد (مذکر)
مُتَعَمِّدات: جمع مؤنث (متعمد)
مُتَعَمِّدَانِ: تثنیه مذکر (متعمد)
مُتَعَمِّدَة: مؤنث (متعمد)
مُتَعَمِّدَتانِ: تثنیه مؤنث (متعمد)
مُتَعَمِّدُونَ: جمع مذکر (متعمد)
مُتَّقُونَ: پرهیزکاران (جمع مذکر)
مَتیٰ؟: کی، چه وقت
مَجٰالِس: بسیار کوشا (مذکر)
مُجْتَهِد: بسیار کوشا (مذکر)
مُجِدّ: کوشا (مذکر)
مُجَرَّد: پوست برهنه شده، پوست باز شده، تنها (مذکر)
مِجْزاع: بسیار بی‌تابی کننده
مَجْزِر: کشتارگاه
مَجْلِس: جای نشستن، نشستنگاه، مجلس
مَجْمَع: جای گردهمائی
مِجْهَر: ذره‌بین
مُحِبّ: دوستدار (مذکر)
مَحَبَّة: دوستی
مُحْتٰاط: احتیاط کننده (مذکر)
مُحْتَرِق: سوخته، آتش گرفته (مذکر)
مَحْتُوم: قطعی شده (مذکر)
مِحْراث: آلت شخم
مِحْرَب: ابزار جنگ، جنگ افزار
مُحْرَنْجِم: بر خود جمع شده (مذکر)
مُحْرَنْجِمات: جمع مؤنث (محرنجم)
مُحْرَنجِمٰان: تثنیه مذکر (محرنجم)
مُحْرَنْجِمَة: مؤنث (محرنجم)
مُحْرَنْجِمَتان: تثنیه مؤنث (محرنجم)
مُحْرَنْجِمُون: جمع مذکر (محرنجم)
مَحْرُوم: محروم و نومید شده (مذکر)
مُحْسِن: نیکوکار (مذکر)، اسم مرد

مَحْکُوم: حکم کرده شده، محکوم (مذکر)

مُحْمارّ: بسیار سرخ شده (مذکر)

مُحْمارّات: جمع مؤنث (محمار)

مُحْمارّان: تثنیه مذکر (محمار)

مُحْمارَّة: مؤنث (محمار)

مُحْمارَّتان: تثنیه مؤنث (محمار)

مُحْمارُّون: جمع مذکر (محمار)

مَحیٰ: پاک کرد (مذکر)

مُحَیْسِن: نیکوکار کوچک (مصغر محسن)

مَخْزَن: انبار

مُخْضَرّ: سبز شده (مذکر)

مُخْضَرّات: جمع مؤنث (مخضر)

مُخْضَرّان: تثنیه مذکر (مخضر)

مُخْضَرَّة: مؤنث (مخضر)

مُخْضَرَّتان: تثنیه مؤنث (مخضر)

مُخْضَرُّونَ: جمع مذکر (مخضر)

مَدّ: گسترانیدن

مَدَّ: گسترانید، درازکرد (مذکر)

مَدارِس: جمع مدرسه

مُدَّثِّر: روی انداز بر خود پیچیده (مذکر)

مُدَحْرَج: غلطانیده شده (مذکر)

مُدَحْرِج: غلطاننده (مذکر)

مَدَدْنَ: گسترانیدند، درازکردند (جمع مؤنث)

مَدَدْنا: گسترانیدیم، درازکردیم

مَدْرَسَة: جای درس خواندن

مَدْیُون: بدهکار (مذکر)

مَرَّ: مرورکرد، گذرکرد (مذکر)

مِرْآة: آینه

مُراسِل: فرستنده (مذکر)، خبرنگار

مُراسِلات: جمع مؤنث (مراسل)

مُراسِلان: تثنیه مذکر (مراسل)

مُراسِلَة: مؤنث (مراسل)

مُراسِلَتان: تثنیه مؤنث (مراسل)

مُراسِلُون: جمع مذکر (مراسل)

مَرْجِع: بازگشتگاه، جای رجوع

مَرِضَ: بیمار شد (مذکر)

مَرْغُوبٌ فِیْه: به او رغبت شده (مذکر)

مَرْغُوبٌ فِیْها: مؤنث (مرغوب فیه)

مَرْغُوبٌ فِیْهِم: جمع مذکر (مرغوب فیه)

مَرْغُوبٌ فِیْهِما: تثنیه مذکر و مؤنث (مرغوب فیه)

مَرْغُوبٌ فِیْهِنَّ: جمع مؤنث (مرغوب فیه)

مِرْوَحَة: پنکه، بادبزن

مَزایا: جمع مَزِیَّة

مِزْراع: بسیار کشت کننده (مذکر)

مَزْرَعَة: کشتگاه، کشتزار

مَزَلَّة: لغزشگاه

مَزِیَّة: خصلت

مُسْتَخْدَم: به‌خدمت گرفته شده، به کار گرفته شده (مذکر)

مُسْتَخْرَج: بیرون آورده شده (مذکر)

مُسْتَخْرِج: بیرون آورنده (مذکر)

مُسْتَخْرِجات: بیرون آورندگان (جمع مؤنث)

مُسْتَخْرِجان: بیرون آورندگان (تثنیه مذکر)

مُسْتَخْرِجَة: بیرون آورنده (مؤنث)

مُسْتَخْرِجَتانِ: بیرون آورندگان (تثنیه مؤنث)

مُسْتَخْرِجُونَ: بیرون آورندگان (جمع مذکر)

مُسْتَعِدّ: آماده شده (مذکر)

مُسْتَعِین: کمک گیرنده، یاری خواهنده (مذکر)

مُسْتَمِرّ: ادامه یافته (مذکر)

مَسْجِد: جای سجود

مَسْقِط: جای سقط، جای افتادن

مَسْکَن: جای سکونت

مُسْلِم: مسلمان

مُسْلِمات: جمع مؤنث (مسلم)

مَشْرِق: خاور، جای تابیدن آفتاب

مَشیٰ: راه رفت (مذکر)

مُصاب: برخورد کرده، آسیب دیده (مذکر)

مُصَرِّف: گرداننده (مذکر)

مُصَرِّفانِ: گردانندگان (تثنیه مذکر)

مُصَرِّفُونَ: گردانندگان (جمع مذکر)

مَصُون: نگه‌دارنده، در امان مانده (مذکر)

مُضارَبَه: یکدیگر را زدن، مالی به دیگران دادن از برای تجارت

مَضْرِب: جایِ زدن

مَضیٰ: گذشت، سپری شد (مذکر)

مَطْبَخ: آشپزخانه

مَطْلِع: جای طلوع

مُطْمَئِنّ: آرام دل، آرام گرفته (مذکر)

مَظْلُوم: ستم دیده، ستم کشیده (مذکر)

مَعابِد: جمع معبد

مَعادِن: جمع معدن

مُعان: یاری شده (مذکر)

مَعْبَد: پرستشگاه، جای عبادت

مُعْتَدِل: میانه‌رو، میانه حال (مذکر)

مُعْتَزِل: منزوی شده، گوشه گیری کرده

(مذکر)
مَعْدُود : شمرده شده (مذکر)
مُعَظَّم : بزرگداشت شده، بزرگوار شده (مذکر)
مُعَلِّم : آموزگار (مذکر)
مُعَلِّمات : آموزگاران (جمع مؤنث)
مَعْلُوم : دانسته شده (مذکر)
مُعَلِّمُون : آموزگاران (جمع مذکر)
مَغْرِب : شامگاه، جای غروب آفتاب
مَفاهِیم : جمع مفهوم
مِفْتاح : کلید
مُفْتَرِس : درنده (مذکر)
مَفْرِق : موقع یا محل جدایی، چهارراه
مَفْهُوم : فهمیده شده، مفهوم (مذکر)
مُقاتَلَة : زد و خورد، کشتار، با یکدیگر جنگیدن
مَقاصِد : جمع مقصد
مِقْراض : آلت چیدن، قیچی
مُقْشَعِرّ : لرزنده (مذکر)
مُقْشَعِرّات : لرزندگان (جمع مؤنث)
مُقْشَعِرّان : لرزندگان (تثنیه مذکر)
مُقْشَعِرَّة : لرزنده (مؤنث)
مُقْشَعِرَّتانِ : لرزندگان (تثنه مؤنث)
مُقْشَعِرُّونَ : لرزندگان (جمع مذکر)

مَقْصَد : مقصد، هدف
مَکْتَب : دفتر، جای نوشتن
مُکْتَسِب : گردآورنده، به‌دست آورنده (مذکر)
مُکْتَسَب : گردآوری شده، به‌دست آورده شده (مذکر)
مُکْتَسِبات : جمع مؤنث (مُکْتَسِب)
مُکْتَسِبانِ : تثنیه مذکر (مُکْتَسِب)
مُکْتَسِبَة : مؤنث (مُکْتَسِب)
مُکْتَسِبَتانِ : تثنیه مؤنث (مُکْتَسِب)
مُکْتَسِبُونَ : جمع مذکر (مُکْتَسِب)
مَکْتُوب : نوشته شده (مذکر)، نامه
مُکْرِم : گرامی دارنده (مذکر)
مُکْرَم : گرامی شده، بزرگ شمرده شده (مذکر)
مُکْرِمات : جمع مؤنث (مُکْرِم)
مُکْرِمانِ : تثنیه مذکر (مُکْرِم)
مُکْرِمَة : مؤنث (مُکْرِم)
مُکْرِمَتانِ : تثنیه مؤنث (مُکْرِم)
مُکْرِمُونَ : جمع مذکر (مُکْرِم)
مَکْسُور : شکسته شده (مذکر)
مِکْنَسَة : جاروب
مَلَّ : ملول گشت، ملول شد (مذکر)
مِلَّة : ملت

مِلَل : جمع ملت

مَلَكَ : مالك شد، صاحب شد (مذکر)

مُمْتَحَن : آزمايش شده (مذکر)

مِنْ : از

مَنْ : كه، كيست

مَنْبِت : جای روئيدن

مَنْبَع : چشمه، سرچشمه

مِنْحَت : آلت نحت، ابزار تراشيدن

مُنْزِل : پايين كننده، فرو آورنده (مذکر)

مَنْسِك : آئين عبادی

مِنْشار : اره

مِنْظَرَة : عينك

مَنَعَ : منع كرد (مذکر)

مَنَعا : منع كردند (تثنيه مذکر)

مَنَعَتْ : منع كرد (مؤنث)

مَنَعْتَ : منع كردی (مذکر)

مَنَعْتِ : منع كردی (مؤنث)

مَنَعْتُ : منع كردم

مَنَعَتا : منع كردند (تثنيه مؤنث)

مَنَعْتُم : منع كرديد (جمع مذکر)

مَنَعْتُما : منع كرديد (تثنيه مذکر و مؤنث)

مَنَعْتُنَّ : منع كرديد (جمع مؤنث)

مُنْعِم : نعمت دهنده (مذکر)

مَنَعْنَ : منع كردند (جمع مؤنث)

مَنَعْنا : منع كرديم

مَنَعُوا : منع كردند (جمع مذکر)

مُنْكَسِر : شكسته شده (مذکر)

مُنْكَسِرات : جمع مؤنث (مُنْكَسِر)

مُنْكَسِرانِ : تثنيه مذکر (مُنْكَسِر)

مُنْكَسِرَة : مؤنث (مُنْكَسِر)

مُنْكَسِرَتان : تثنيه مؤنث (مُنْكَسِر)

مُنْكَسِرُون : جمع مذکر (مُنْكَسِر)

مَهْبِط : جای پياده شدن، فرودگاه

مَوارِد : جمع مَوْرِد

مَواهِب : بخششها، جمع موهبه

مَوْجِل : جای ترس و بيم

مَوْرِد : جای ورود

مُوْسِر : آسان كننده

مَوْسِم : فصل، موسم

مَوْضِع : جايگاه

مَوْعِد : وعده گاه، جای وعده

مِيزان : ترازو

مَيَّزَ : تمييز داد، تشخيص داد (مذکر)

مَيْسِر : نوعی قمار

ن

نابِغَة : مرد فوق‌العاده

ناصِر : ياری كننده (مذکر)

ناصِرات : جع مؤنث (ناصر)
ناصِرانِ : تثنیه مذکر (ناصر)
ناصِرَة : مؤنث (ناصر)
ناصِرَتانِ : تثنیه مؤنث (ناصر)
ناصِرُونَ : جمع مذکر (ناصر)
ناطِقَة : سخنگو (مؤنث)
ناظِر : بیننده (مذکر)
نالَ : به‌دست آورد (مذکر)
نامَ : خوابید (مذکر)
نَبَتَ : روئید (مذکر)
نَبِيّ : پیامبر
نَجّار : درودگر، نجار
نَحَتَ : تراشید (مذکر)
نَحْمِلُ : برمی‌داریم
نَذْهَبُ : می‌رویم
نَزَلَ : پائین آمد (مذکر)
نُزُول : پایین آمدن
نَسَبَ : نسبت داد (مذکر)
نَسَجَ : بافت، ریسید (مذکر)
نَسِيَ : فراموش کرد (مذکر)
نَشَرَ : پخش کرد، پراکنده کرد (مذکر)
نَشْرُفُ : بزرگوار می‌شویم
نَصَحَ : پند داد، نصیحت کرد (مذکر)
نَصْر : یاری کردن
نَصَرَ : یاری کرد (مذکر)
نُصِرَ : یاری شد (مذکر)
نَصَرا : یاری کردند (تثنیه مذکر)
نَصَرَتْ : یاری کرد (مؤنث)
نَصَرْتَ : یاری کردی (مذکر)
نَصَرْتِ : یاری کردی (مؤنث)
نَصَرْتُ : یاری کردم
نَصَرَتا : یاری کردند (تثنیه مؤنث)
نَصَرْتُم : یاری کردید (جمع مذکر)
نَصَرْتُما : یاری کردید (تثنیه مذکر و مؤنث)
نَصَرْتُنَّ : یاری کردید (جمع مؤنث)
نَصَرْنَ : یاری کردند (جمع مؤنث)
نَصَرُوا : یاری کردند (جمع مذکر)
نَضْرِب : می‌زنیم
نُظّار : جمع ناظر
نَعْلَمُ : می‌دانیم
نِعْمَة : نعمت، برکت
نَفَخَ : دمید (مذکر)
نَفَعَ : سود رساند (مذکر)
نَقْرَأُ : می‌خوانیم
نَقَرَ : دقّ‌الباب کرد، کوفت (مذکر)
نَقَشَ : نقش کشید، نقاشی کرد (مذکر)
نَقَلَ : نقل کرد، جابجا کرد (مذکر)

نَکْتُبُ : می‌نویسیم
نَمْنَعُ : جلوگیری می‌کنیم، منع می‌کنیم
نَنْصُرُ : یاری می‌کنیم
نَهّام : بسیار خورنده (مذکر)
نَهْر : جوی آب
نُهُوض : برخاستن، قیام کردن
نَوابِغ : جمع نابغه
نُوَیْرَة : آتش کم، مصغر نار

هـ

هاجَ : به هیجان آمد، برانگیخته شد (مذکر)
هانَ : سبک شد، اهانت کرد (مذکر)
هَبْ : ببخش (مذکر)
هَبَّ : (باد) بلند شد، وزید، بیدار شد (مذکر)
هِبَة : بخشش، عطیه
هَجَمَ : حمله کرد، هجوم کرد (مذکر)
هَدایا : جمع هدیه، ارمغانها
هَدیٰ : هدایت کرد (مذکر)
هُذِّبَتْ : با تربیت شد، اصلاح شد، پاکیزه شد (مؤنث)
هَلْ : آیا
هُمْ : آنها (ضمیر جمع مذکر)
هُنا : اینجا
هَندَسَ : نقشه کشید (مذکر)
هَنَّأَ : تهنیت گفت
هُوَ : او (ضمیر مذکر)
هَویٰ : سقوط کرد (مذکر)
هِيَ : او (ضمیر مؤنث)
هَیَجان : جنبیدن تن و جان، آشوب، پریشانی

و

وَأدَ : زنده زنده به گور کرد (مذکر)
وارِث : ارث برنده، وارث
واسِطَة : میانجی، واسطه
والِدي : پدرم
وَتْر : طاق، تک
وَثَبَ : برجست، جهید (مذکر)
وَجَدَ : یافت، پیدا کرد (مذکر)
وِجْدان : یافت شدن
وَجیٰ : رگ گردنش را برید (مذکر)
وَحْیه : الهام او (خداوند)
وَدَّ : دوست داشت (مذکر)
وَدُود : بسیار دوست دارنده (مذکر)
وَرِثَ : ارث برد (مذکر)
وَرَثَة : جمع (وارث)

وَرِعَ: پرهیزکار شد، باتقوی گشت (مذکر)

وَرَقَة: برگ، کاغذ

وَزَنَ: کشید، سنجید، وزن کرد (مذکر)

وَسِعَ: گسترده شد (مذکر)

وَسْوَسَ: وسوسه کرد (مذکر)

وَصَفَ: وصف کرد، ستود (مذکر)

وَصْف: وصف کردن، ستودن

وَصَلَ: رسید، پیوست (مذکر)

وَصَلَتَا: رسیدند، پیوستند (تثنیه مؤنث)

وَصَلْنا: رسیدیم، پیوستیم

وَضُحَ: روشن شد، هویدا شد (مذکر)

وَضَعَ: گذاشت، گذارد (مذکر)

وَضَعْتُم: گذاشتید، گذاردید (جمع مذکر)

وُضُوء: آب دست گرفتن، وضو

وَعیٰ: درک کرد، آگاه شد (مذکر)

وَعَدَ: وعده داد (مذکر)

وَعْد: وعده

وَفیٰ: وفا کرد (مذکر)

وَفَّرَ: پس‌انداز کرد (مذکر)

وَقَدَ: روشن کرد (مذکر)

وَقَعَ: افتاد، روی داد، اتفاق افتاد (مذکر)

وَقْي: حمایت کردن، پیشگیری

وَقیٰ: حمایت کرد، نگه داشت، پیشگیری کرد (مذکر)

وُقُوف: ایستادن

وَقَفُوا: ایستادند (جمع مذکر)

وَلَهَ: با شعف شد، شاد شد (مذکر)

وَلِيَ: ولایت گرفت، فرمانروائی یافت (مذکر)

وَلِيّ: والی، قیم

وَلِيد: پسر، اسم مرد است

وَهَبَ: بخشش کرد، بخشید (مذکر)

وَهْب: بخشش عطیه

ی

يَأْخُذُ: می‌گیرد (مذکر)

يَئِسَ: مایوس شد، نومید گشت (مذکر)

يَبِعْنَ: می‌فروشند (جمع مؤنث)

يَبِيْعُ: می‌فروشد (مذکر)

يَتَثاقَلُ: سنگینی می‌کند (مذکر)

يَتحَرَّكُ: به حرکت می‌افتد، می‌جنبد (مذکر)

يَتَدَحْرَجُ: می‌غلطد، می‌چرخد (مذکر)

يُتَرْجِمْ: ترجمه می‌کند (مذکر)

يَتَزَلْزَلُ: به‌خود می‌لرزد (مذکر)

يَتَصافَحُ: دست‌به هم می‌دهد (مذکر)

يَتَصَرَّفُ: در اختیار می‌گیرد (مذکر)

يَتَضارَبُ: ديگرى را مى‌زند (مذكر)
يَتَعَمَّدُ: از روى عمدكارى مى‌كند (مذكر)
يَثّاقَلُ: سنگينى مى‌كند (مذكر)
يَجْري: روان مى‌شود (مذكر)
يَجْمَعُ: جمع مى‌كند (مذكر)
يجْمَعُونَ: جمع مى‌كنند (جمع مذكر)
يَحْبُو: سينه‌خيز مى‌رود، بخشش مى‌كند (مذكر)
يَحْتَرِقُ: مى‌سوزد (مذكر)
يَحْرَنْجِمُ: جمع مى‌شود، روى هم جمع آورى مى‌شود (مذكر)
يَحْسِبُ: گمان مى‌برد (مذكر)
يَحْسِبانِ: گمان مى‌برند (تثنيه مذكر)
يَحْسَبْنَ: گمان مى‌برند (جمع مؤنث)
يَحْسِبُونَ: گمان مى‌برند (جمع مذكر)
يُحْسَنُ: نيكوئى مى‌شود (مذكر)
يُحْسِنُ: نيكوئى مى‌كند (مذكر)
يُحَسَّنُ: نيك مى‌شود (مذكر)
يَحْصُدُ: درو مى‌كند (مذكر)
يَحْضُرانِ: حاضر مى‌شوند (تثنيه مذكر)
يَحْمارُّ: بسيار سرخ مى‌شود
يَحْمَرُّ: سرخ مى‌شود
يَحْمِلُ: برمى‌دارد (مذكر)
يُحِيطُ: فرا مى‌گيرد، احاطه مى‌كند (مذكر)

يَخافُ: مى‌ترسد (مذكر)
يَخِصِّمُون: دعوى مى‌كنند (جمع مذكر)
يَخْتَصِمُون: دعوى و مرافعه مى‌كنند (جمع مذكر)
يَخْضَرُّ: سبز مى‌شود (مذكر)
يَخَفْنَ: مى‌ترسد (جمع مؤنث)
يَخْفىٰ: پنهان مى‌شود (مذكر)
يُدَحْرَجُ: غلطانده مى‌شود، چرخانده مى‌شود (مذكر)
يُدَحْرِجُ: مى‌غلطاند، مى‌چرخاند (مذكر)
يَدْخُلُونَ: وارد مى‌شوند (جمع مذكر)
يَدْرُسْنَ: درس مى‌خوانند (جمع مؤنث)
يَدْعُو: فرامى‌خواند (مذكر)
يَدْعُونَ: فرامى‌خوانند (جمع مذكر)
يَدَّعِي: ادعا مى‌كند (مذكر)
يُدَعيانِ: فراخوانده مى‌شوند (تثنيهٔ مذكر)
يَدْنُو: نزديك مى‌شود (مذكر)
يَذْهَبُون: مى‌روند (جمع مذكر)
يُراسِلُ: به‌ديگرى نامه مى‌فرستد (مذكر)
يُرَتِّبُ: نظم و ترتيب مى‌دهد، مرتب مى‌كند (مذكر)
يَرِثُونَ: ارث مى‌برند (جمع مذكر)
يَرْجِعْنَ: برمى‌گردند (جمع مؤنث)
يَرْكَبُ: سوار مى‌شوند (مذكر)

يَرْمُونَ: می‌اندازند، پرتاب می‌کنند (جمع مذکر)
يَرْمِيْ: می‌اندازد، پرتاب می‌کند (مذکر)
يَرُوحُ: می‌رود (مذکر)
يَرُومُ: میل می‌کند، رغبت می‌کند (مذکر)
يَرْوِي: روایت می‌کند (مذکر)
يَرىٰ: می‌بیند (مذکر)
يُرىٰ: دیده می‌شود (مذکر)
يَزْأَرُ: می‌غرد (مذکر)
يَزْكُو: پاک می‌شود (مذکر)
يُزَلْزِلُ: می‌لرزاند، می‌جنباند (مذکر)
يُسَاعِدُ: کمک می‌کند (مذکر)
يَسْتَخْرِجُ: بیرون می‌آورد (مذکر)
يُسْتَخْرَجُ: بیرون آورده می‌شود (مذکر)
يَسْتَرْجِعُ: بازپس می‌گیرد (مذکر)
يَسْتَعِدُّ: آماده می‌شود، مهیا می‌شود (مذکر)
يَسْتَمِعُ: گوش فرا می‌دهد (مذکر)
يَسَرَ: آسان شد (مذکر)
يَسْعَونَ: کوشش می‌کند (مذکر)
يَسْمَعُ: می‌شنود (مذکر)
يُسْمِعُ: می‌شنواند (مذکر)
يَسْمُو: بلندمی‌شود،رفعت‌می‌یابد(مذکر)
يُصَرِّفُ: می‌گرداند، به کار می‌اندازد (مذکر)
يَصِفُ: وصف می‌کند (مذکر)
يَصْفَرُّ: زرد می‌شود (مذکر)
يَصْفُو: صاف می‌شود (مذکر)
يَصِلُ: می‌رسد، وارد می‌شود (مذکر)
يُضَارِبُ: یکدیگر را می‌زند، با دیگری نبرد می‌کند (مذکر)
يَضْرِبُ: می‌زند (مذکر)
يُضْرَبُ: زده می‌شود (مذکر)
يَضْرِبٰانِ: می‌زنند (تثنیهٔ مذکر)
يَضْرِبْنَ: می‌زنند (جمع مؤنث)
يَضْرِبُونَ: می‌زنند (جمع مذکر)
يَطْبُخُ: می‌پزد (مذکر)
يُعٰاشِرُ: معاشرت می‌کند (مذکر)
يُعاقِبُ: کیفر می‌کند، تنبیه می‌کند (مذکر)
يُعَظِّمُ: بزرگ می‌دارد (مذکر)
يُعَظَّمُ: تعظیم می‌شود (مذکر)
يَعْلَمُ: می‌داند (مذکر)
يُعْلَمُ: دانسته می‌شود (مذکر)
يَعْلَمٰانِ: می‌دانند (تثنیه مذکر)
يَعْلَمْنَ: می‌دانند (جمع مؤنث)
يَعْلَمُونَ: می‌دانند (جمع مذکر)
يُعَمَّرُ: سالمند می‌شود (مذکر)
يَعْمَلُ: کار می‌کند (مذکر)

يُعِيدُ: برمی‌گرداند (مذکر)

يَفْرَحُ: شاد می‌شود (مذکر)

يُفَرِّحُ: شاد می‌کند (مذکر)

يُقالُ: گفته می‌شود (مذکر)

يَقْرَأُ: می‌خواند (مذکر)

يَقْشَعِرُّ: می‌لرزاند (مذکر)

يُقْطَعُ: می‌برد (مذکر)

يَقْطِفُ: می‌چیند (مذکر)

يَقِفُ: می‌ایستد (مذکر)

يَقُلْنَ: می‌گویند (جمع مؤنث)

يَقُولُ: می‌گوید (مذکر)

يَقِظَ: بیدار شد (مذکر)

يُكاتِبُ: مکاتبه می‌کند (مذکر)

يَكْتُبُ: می‌نویسد (مذکر)

يَكْتُبانِ: می‌نویسند (تثنیه مذکر)

يَكْتُبْنَ: می‌نویسند (جمع مؤنث)

يَكْتَسِبُ: روزی به‌دست‌می‌آورد (مذکر)

يُكْرِمُ: بزرگ می‌دارد (مذکر)

يَكْسِرُونَ: می‌شکانند (جمع مذکر)

يَلْهُو: بازی می‌کند (مذکر)

يَمُدُّ: دراز می‌کند، می‌گسترد (مذکر)

يَمْدُدْنَ: می‌گسترانند، دراز می‌کنند (جمع مؤنث)

يَمُرُّ: می‌گذرد، مرور می‌کند (مذکر)

يَمْرَضُ: بیمار می‌شود (مذکر)

يَمْشِي: راه می‌رود (مذکر)

يَمُنَ: بامیمنت شد (مذکر)

يَمْنَعُ: منع می‌کند، جلوگیری می‌کند (مذکر)

يَمُوتُ: می‌میرد (مذکر)

يَنْصُرُ: یاری می‌کند (مذکر)

يُنْصَرُ: یاری می‌شود (مذکر)

يَنْصُرانِ: یاری می‌کنند (تثنیه مذکر)

يَنْصَرِفُ: روی می‌گرداند، منصرف می‌شود (مذکر)

يَنْصُرْنَ: یاری می‌کنند (جمع مؤنث)

يَنْصُرونَ: یاری می‌کنند (جمع مذکر)

يُنَصِّفُ: نصف می‌کند، دو نیم می‌کند (مذکر)

يَنْظُرُونَ: می‌بینند (جمع مذکر)

يَنْكَسِرُ: می‌شکند (مذکر)

يَهابُ: می‌ترسد (مذکر)

يَهَبُ: می‌بخشد، عطا می‌کند (مذکر)

يَهَبْنَ: می‌بخشند، عطامی‌کنند (جمع مؤنث)

يَهُزُّ: تکان می‌دهد، می‌جنباند (مذکر)

يُؤْخَذُ: گرفته می‌شود (مذکر)

يُؤْمَرُونَ: فرمان‌داده‌می‌شوند (جمع مذکر)

فهرست کتاب صرف میر



Book of Alamsaleh & Sarfe Mir





موسسه علمی فرهنگی علامه عسکری

تهران: پاسداران شهید گل نبی شهید ناطق نوری بوستان کتاب
واحد ۱۳ تلفن: ۲۲۸۵۷۷۴۹ فکس: ۲۲۸۵۷۷۵۶ - ۰۲۱

تهران: میدان قدس شهیدباهنر شهید مقدسی کوی‌نواب کاشانی
شماره ۱۲ تلفن: ۲۲۷۱۶۶۰۳ - ۰۲۱

قم: صفائیه نبش کوچه ممتاز ساختمان بعثت طبقه سوم
تلفن: ۳۷۷۴۴۳۹۹-۰۲۵

قم: بلوار پانزده خرداد هفتادمتری عمار یاسر دانشکده اصول الدین
تلفن: ۶ - ۳۷۷۷۳۵۲۵ - ۰۲۵

www.alaskari.info www.osool.ac.ir